

مزار پیر نور
آخند زاده سيف الرحمن (رح)

غلام حضرت غلام (رح)

فيسبوك Haji Ajab Khan

يا الهی به وسیله و به برکت جمع الانبیانک و اولیائک و ثلثه ما کان عندک حق حب علی قلوبنا و کاسه شراب مَحَبَّتک علی سائر قلوب
 ورثه محبوب محمد مصطفی شیخ المشایخ قیوم زمان حضرت آخند زاده سيف الرحمن پیر ارجی خراسانی امام اولیائک و زاکرین
 والخاشعین و العاملین و العارفين الواصلین و الکاملین و المکملین و امام شریعت و طریقت غوث ، بحر العرفانی و اشبه زمانی و عارف
 یزدانی و دوریشه سبحانی و سکن بین العارفين و الزاهدين و الصابرين و قاتعین والشاکرین و المشاهدين و المتواصلین و المراقبین و
 المحققین و سلسله های سائر القلوب مشایخ طریقه نقشبندیه و چشتیه و القادریه و السمرودیة طریقت الصوفیه المحققین الکاملین
 الذین سائر مشایخ هم ورثه محبوب محمد مصطفی دو قسم وجود دارد عقاید 1- عقاید دین حق مسلمین مقبوله مقبوله و عقاید باطل
 ملحدین مردوده مردودی- یا الهی اعصمینی من الشر الفتنه الکافرین و الکافرات و المنافقین و المنافقات و الفاسقین و الفاسقات و
 الفاجرین و الفاجرات و الجابرین و الجابرات و المستکبرین و المستکبرات و الظالمین و الظالمات و الحاسدین و الحاسدات و النعین
 و النعيدات و النفاق و النفاق و ذاب الی و اسلخه و اسلخه الی ملحدین مردوده مردودی

ترتیب کننده حاجی عجب خان ولد عبدالسلام نقشبندی سیفی و حنفی (قوم احمدزی) تقریر مشهور به اسم ناقد غلام حضرت غلام در عقاید حق المسلمین اهل
 السنن و الجماعة به مثل غسل است اما عقاید باطل اهل خوارج و قدریه ، جبریه و بیروان و هایبان ، داعشیان به مثل زهر حل است ، 8 جی بی سیجوری کارت
 در دو کان غذا برای خدمت به مسلمانان حاضر بوده و اشرف غنی بعد از وقوع حمله انتحاری خونین شبه شب مورخ 16 سنبله 1398 در هتل عروسی شهر دبی
 اعلان نمود اگر داعشیان را در هر جای که دیدید فوراً اطلاع آژرا برسانید و این خدمت به عام مسلمین و به امت رحمة للعالمین است.

فهرست مکتوبات

مکتوب 44 صفحه کتاب 10 به مطابعت سنت سنیه ابن نوازند به مطابعت شریعت رضیه و سرفراز سازند امروز عمل قلیل و مقرون به تصدیق حقیقت دین است به عمل کثیر بر میدارند اصحاب کهف این همه درجات که یافته اند به واسطه یک حسنه است و آن هجرت بود از دشمنان حق سبحان و تعالی.

مکتوب 75 صفحه کتاب 62 شریعت محمد مصطفی (ص) از تمام شریعت ها گذاشته جامعه است و این شریعت موفق عمل کردن از تمام شریعت ها موافق عمل کردن است شریعت محمد مصطفی (ص) تصدیق کننده در تمام امت ها بهتر است و آن شریعت موافق عمل نکردند و آن در شریعت تکذیب کننده از تمام امت ها است.

مکتوب 165 صفحه کتاب 47 صاحب شریعت متابعت کردن و در آن شریعت همراهِ مخالفین عداوت و بغض و سخن کردن و طلب سعادت اهل شریعت علماء و صالحان تعظیم و عزت کردن حق است و هر کسی که شریعت جاری کردن بکار است و هر کی یک بدعت تعظیم کردن گویا اسلام انداختن همراهِ کفر و منافقین کمک کردن است.

مکتوب 80 صفحه کتاب 71 از جمله 73 فرقه ها یک فرقه ناجیه که اهل سنت و الجماعت فرقه است و 72 فرقه هر کدام دعوی شریعت تابع داری دارد و پیغمبر (ص) فرمان صادر کردند الذین هم علی ما انا علیه و اصحابه لا تجتمع امتی علی الضلاله ترجمه جمع نمیشود به گمراهی اگر جمع شوند من از آن بیزار هستیم آن از من بیزار است آن خوارج و منزلیه و شیعه.

مکتوب 186 صفحه کتاب 71 تابعداری سنت و از بدعت دور گشتن خیر البشر و در خلفای راشدین زمان نبوده و در آن وقت رسانی ایمان یاد نموده به مثل صحابه صادق شان داشته در وقت ضعیف ایمان بدعت و هر بدعت گمراهی و ضلالت است و هر بدعت به زد سنت ختم کننده است.

مکتوب 255 صفحه کتاب 63 سنیه زنده کردن و بدعت دور کردن و محبوب محمد مصطفی (ص) در سنت و یک سنت زنده کردن صد شهید را اجر دارد و منکر نا

مرضیه بدعتین ختم کردن و سنت و بدعت هر دو قسم یک دیگر ضد است و نزد محبوب مقبولو هو مقبوله و هر بدعت عمل شیطانی مردود هومردوده.

مکتوب 268 صفحه کتاب 138 و آن علم که علما وراثت انبیاء در دو قسم علم آمده نصیب وی شده یک شان احکام شریعت است و دوم علم اسرار طریقت مقام ولایت است عالم وارث آن شخص است و آن عالم دو قسم علم حصه ندارد و یک حصه دادر و آن را نیم عالم گفته میشود و رحمه اللعلمین هم نبی بود هم ولی بود.

مکتوب 267 صفحه کتاب 137 اسرار دقایق نه خودشان امام ربانی مجدد الفسانی مشرف بود و از آن کم اندازه هم به ظهور منید باد بلک رمز و اشارت نموده متعلق گفتار نموده و آن اسرار چراغ نبوت است و ملانکه علین به آن مقام ولایت شریک است به آن علوم معارف فیضان میشوند و هر نا اهل و ناکسی خبر ندارد.

مکتوب 266 صفحه کتاب 104 اهل السنه و الجماعت و عقاید گلامیه از طرف مشایخ عقاید ماترید موفق است و عقاید فلسفی رد کردن و اهل فلسفی مزمت و خرابیه بان کردن و آن ملحدین وزندیقین و مرتدین و نام نهاد صوفیه نه پایده گمراه شده و بعضی احکام نماز تعلق دارد باز هم گمراه میشود.

مکتوب 33 صفحه کتاب 92 نام نهاد خراب علما در دنیا محبت گرفتار است و علم ذریعه دنیا حاصل کردن وسیله جور کردن خراب از تمام مخلوق جان خودبهرتر و در حقیقت دزد های دین است عالمان بی عمل در دین پیشوای ما است و مخلوق جان بهتر خیال میکند و علما بخاطر محبت دنیا به مخلوق فایده رسانده اما خود نفع نمیبرد آخر فاسق فاجر میشود.

مکتوب 53 صفحه کتاب 26 نام نهاد خراب علما سود اختلاف در جهان سبب تباهی باعث است و علما عقاید حق بهتر عالم در تمام جهان در از انسانها بهتر است و عقاید باطل علماء بدتر عالم در تمام جهان در انسان ها بدتر است و یک شخص بزرگ ابلیس لعین دید فارغ نشسته بود و گفت که من علما بی عمل را تربیه نموده و خودم راحت هستم.

مکتوب 48 صفحه کتاب 20 آن علما تعظیم به کار است که عمل شریعت را قایم نگه داشته باشد سید الانبیاء وسیله بالای دشمنان فتح نصیب میشود و روز قیامت در

باره شریعت سوال و جواب میشوند و در باره تصوف هیچ نوع سوال و جواب نمیشود و حکم شریعت به جا آوردن و جنت داخل شدن و دوزخ نجات دادن است.

مکتوب 285 صفحه کتاب 39 سیما و رقص وجد احکام در بعضی معارف به روح تعلق دارد به الله راست مستقیم راهی هدایت و سماع وجد رحمانی بهتر به ذاکرین فایده مند است به خاطر شخصی که ارباب قلوب و سیر الی الله قطع کردن و بقا بالله تعلق دارد بعداً جذب قی عنایت فرماید و جذب به راستی انسان میسر میشود.

مکتوب 62 صفحه کتاب 40 جذب سلوک بلکه منزلی سلوک اصل مقصود است تمام تعریف بخاطر الله است و آن شخص برگزیده سلام باشد طریقه اصول الی الله دو جز است یک جذب و سلوک و دوم عبادت تصفیه و تزکیه اول اصلی مطلب جذب نیست و اصل مطلب سیر فی الله در اصل مقصود و مطلوب و رضا الله است.

مکتوب 287 صفحه کتاب 53 و جذب سلوک هر دو مقامات و مناسب به الله تعالی از حمد و ثنا است الله در مابین ذاکرین هدایت کردن اگر هدایت الله نمی بود هرگز هدایت به دست من نمی بود و بی شک اشخاص ذاکرین از طرف رسولان حقیق خیر دارد و همراه کرده بلکه تا روز قیامت حاضر هستم.

مکتوب 23 صفحه کتاب 56 پیر ناقص بیعت طریقت گرفتن منع است پیر ناقص با کافر مشابه است و ناقص طریقه اخذ کردن طریقه ناقص رفتار کردن آن اشخاص هوا تابعی و حرص ملحدین است و ناقص در حال باطل چیز درک ندارد و در باطن شما از روشنی نمی باشد.

مکتوب 61 صفحه کتاب 38 شیخ کامل و مکمل بیعت کردن پیر ناقص خلاص کردن و در حقیقت پیر ناقص مطلب حاصل کردن منع است که خود شان مریض باشد دیگران را چگونه علاج کنند و حرف ناقص خودش در باره تداوی ناقص است که شخص خیال میکند که مرض جور شود بلکه از بد بدتر لیکن مضرت عقاید باطل در بدن پیدا میشود.

مکتوب 101 صفحه کتاب 102 در باره آن اشخاص که کامل و ناقص خیال میکند و اعتراض میکند جاهل مخلوق گمان جهالت میکند که نفس اماره و نفس مطمئن

تصور میکند و اما در احکام به مطمئن خیال میکند و فرق میان کافر و پیامبر را نمیتواند و از کمالات نبوت انکار نموده و در حق من از منکرین خلص کند.

مکتوب 83 صفحه کتاب 76 ظاهر و باطن جمیعت در شریعت و حقیقت هر دو جمع میشود ظاهر شان روشنی شریعت مستقیم شده و باطن همیه حق تعالی ثابت قدم باید باشد اگر کدام نیکبخت هر دو علوم مشرف کند در حالیکه انسان نمیتواند هر دو ظاهر و باطن را تفکیک کند.

مکتوب 84 صفحه کتاب 77 شریعت و حقیقت یک به دیگر عین است و مرتبه عین الیقین شدن علامت مقام معارف علوم شرعیه مطابق کنند و مقصود در شریعت و حقیقت در یک به دیگر عین است و در حقیقت یک به دیگر جدا نیست و فرقه صرف اجمال و تفصیل و کشف الاستدلال روشن شریعت موافقت ظاهری معلوم میشوند.

مکتوب 190 صفحه کتاب 76 دوام ذکر الهی بالای شان حرص کند تمام وقت ذکر الهی دوام داشته باشد و یک لحظه هم غفت جایز نیست الله تعالی حمد در الله احسان است طریقه ذکر اختیار کردن بلند بارگاه طرف ذکر کردن چاره نیست و قل حضور یک توتّه گوشت است آنرا صالح باشد تمام بدن صالح است.

مکتوب 163 صفحه کتاب 43 بیان اسلام و کفر یک به دیگر زد است هر دو زیدین یک عزتمند و دوم شان خوار و ذلیل میباشد اصل حقیقت و سعادت دو جهان فقط تا بعداری سابطه و بسته ست و محبوب محمد مصطفی (ص) متابعت اسلامی احکام به جا آوردن و رواج کفر از بین بردن و یک ثابت کردن و دوم رد کردن میشود.

مکتوب 276 صفحه کتاب 25 بیانات محکّمات و مشابّهات علمای راسخین حق تعالی در کتاب خود دو قسم فرمان صادر کرده یک محکّمات دوم مشابّهات اول قسم علم شریعه احکام است و دوم قسم حقایق اسرار علم مخزن است و آن اسرار تاویل در علمای راسخین به غیر به دیگر اشخاص خبر ندارد.

مکتوب 289 صفحه 75 بیان الله تعالی حمد است و در قضاء قدر اسرار به خاص مسلمان ظاهر کردن و عوام مسلمان آن اسرار نشان ندادن که در راه گمراه نشود

و راه راست بی راه نشود و اکثر خلق حیران و گمراه میشوند و مثل که اکثر دیده
میشود که خیال باطل هم غالب است و جبر قائل است.

مکتوبات امام ربانی عهد استثنائی (روح آن کتاب است که گروهی که به انبیاء و اولیا قابل باشد این مکتوب برای است سزاوارست قبول، اشخاص جامع اکالات مثل مثل است. مکتوب
44-75-165 اشخاص بدعتی و جهالت و کمزوری است.

اول هم اسلام غریب بود و آخر زمان هم اسلام غریب شود اول اسلام غریب بود و هر طرف زلالت و کمزوری گزید بود و هر طرف نوشیدن شراب بود و هر طرف قتل و زناکاری نمود
میکرد و هر طرف صدای شرک بدعت بود و هر طرف جنگ و دشمنی به اصحاب کرام بود و سرکشان دین نیامد بودند

خارج یکست قانون شرعی و حکومت شرعی غایت کننده را میکنند به مثال حضرت عمر فاروق خلافت شان خارج غایت کرد حضرت عمر فاروق به شهادت رسانید خلافت شان
ختم نمود حضرت عثمان غنی و حضرت علی شیر خدا را غایت و شهادت رسانیدند. و علامه در آخر زمان مردمان که اذاعت توحید و اله و ایل قرآن و حدیث مشهور به غیر متقدمین و بیابان
و امشایان ستمگر را با حق پسنداند و بی دینی را دین میکنند بدعت را عدالت میکنند و مسلمان را شرک میکنند و زیادت را متمدنات را است میکنند و مسلمان را کافر میکنند و هر طرف
قتل کفر است و هر طرف زنا شراب است و هر طرف قتل، زنا کاری است و هر طرف صدای شرک بدعت است و هر طرف عدا دشمنی به مسلمانان پاک است و سرکشان
دین هم مشهورهای با حق پسندند و پیروان خارج مشهور به اذاعت و توحید سنت و ایل قرآن و حدیث را قبول دارد و غیر آن را شرک بدعتی است و آن فیصله ابو بکر صدیق قبول ندارد و
حضرت عمر فاروق قبول ندارد و فیصله حضرت عثمان فیصله قبول ندارد و حضرت علی شیر خدا فیصله قبول ندارد و فیصله چهار امام تأسیب را قبول ندارد و بیاید نام سادات مسلمان در قرآن و حدیث
بدر اختیار آمده است که حرام بیاید نام سادات مسلمانان گوشت مک و خروپنگ و غیره حرام بخورد و قرآن حرام ذکر است امام چهارم تأسیب ذکر کرده و آن هم آنجنان و جاسوس بریتانیا است
و آنگاه دشمن اسلام است اگر بنت و جهنم نشود و همسین دشمن مسلمانان نبوده اعلان به عام مومنین و مومنات خصوصاً خاص اولیاء الله به فیبک غلام حضرت غلام غازی مرو میدان و
فیبک حاجی جب خان مزاج و صفت را دیدید و از این گروه همراه جان خود فرزندان خود را حفظ کنید که در باطل مثل زحر بل است و علیه حق جنتی است علیه باطل جسمینی
است اگر کسی که عاقل باشد حاجی جب خان خوب گفته که تار حقیقت بسیار شیرین است و به باطل قالد سلاما. اگر حق نمون قانون شرعی حکومت اسلامی بود مسلمان باید بپناه بیایند
سر بر سر نشود بخاطر آنکه امام اعظم صاحب روح بر تمام هر سر بر سر نشسته است به خاطر از الله متعال که حاضر و ناظر است جایگزین و بگفتن حج عرب به سرشان بود.
آن شخصیک حق را به اولیاء باطل باطل مازد و باطل را به اولیاء حق حق مازد و شریعت است. و دره شریعت کفر است.

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم خاتم النبيين
مما مضى
والله اعلم
بمخبر السالكين

إظهار أحوال خودی خواهند آمد است که سئول ایشان با حاجت مقرون گردد

مکتوب پنجم

نیز بسایات و نقابت پناهی شیخ فرید صدور یافت و در حدیثی خیر البشر علیه و علی له الصلوٰة
والتسلاوة و در بیان آنکه تصدقان شریعت او خیر الامم اند و مکتوبان آن بدترین نبی آدم -
و در ترغیب بتابعیت سنت نبویه و علی له و علی الله الصلوٰة و التسلاوة مرحمت نامه گرامی مداحی
و راعی از مرید شرف و در وی یافت بمطالعہ آن مرفعت گشت لله لکن سبحانه و المیتة که
میراثی از فقر محمدی علیه السلام و الصلوٰة و التبیات بدست آورده اند که محبت فقر و ارتباط با ایشا
نتیجه آنست نمیدانند که این مقصر بے سرو برگ در جواب آن چه نویسد مگر آنکه فقره چندی عبارت
عربی با ثور و فضائل خدیو بر گوار ایشان که خیر العرب است بنویسد علی علی الله من الصلوة
انتها و میر التبیات آنکه ما و آن سعادت نامه را وسیله نجات آخروی خود سازد و نه آنکه مداحی او

اسم علیه الصلوٰة و التبیات نماید بلکه مقول خود بان شاید ترجمه بدست

<p>شعر ما ان مدحت محمد اتمت الی لکن مدحت مقالی محمد فأقول و یا لله سبحانه العظمة والترفیق ان محمد رسول الله سید ولد آدم و اکثر الناس تبعاً یوم القیامة و اکرم الاولین و الاخرین علی الله و اول من ینطق عنه القلور و اول شافع و اول مشفع</p>	<p>شعر پنخن نمن ستودم ذات محمدی ا لکن باسم احمد ستوده ام سخن ا پس میگومم و از خدا ای پاک عصمت میجوهم و توفیق میجوهم که هر اینده محمد رسول الله بتر و بهتر و بزرگترین فرزندان آدم است و بیشترین مردم است از روی تابعان روز قیامت و بزرگترین پیشینان و پسینان است نزد خدا</p>
---	---

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم خاتم النبيين
مما مضى
والله اعلم
بمخبر السالكين

مکتوبات امام ربانی جده اثنی عشری (روح آن کتاب است که گروه که بر انبیاء و اولیا قابل باشد این مکتوب برای است سلسله مقبول، اشخاص جامع اکالات مثل صل است. مکتوب
313-290-243-221-168-66 یا به حکم یک کشور مثل محمود خزوی باشد فرمان غامری و باطنی داشته باشد.

علا طریقه تشبیه به واسط حضرت ابوبکر صدیق منسوب است و قیقت بلند دارند و درین طریقه با برتری دارد و طریقه تشبیه که نسبت ما از طرف رحمت للعالمین منسوب است و از نام گفته زیاد
 تعجب آن است که طریقه تشبیه نهایت در ابتداء درج کردن و طریقه تشبیه یعنی طریقه اصحاب کرام است و ریاست و مجاهدت در مقابل نفس عار و تا احکام شرعی و التزام متابعت سنت نبویه
 طریقه اصحاب کرام را مخصوص است که این اولیاء الله بزرگواران اول صحت در لعلمین میسر شده که اولیاء الله هستی، بهترین قرون قرن قح سحاب گفته، قیاس کنی زسمن و بعد مراد که این
 بزرگواران اول صحت محبوب همان محمد مصطفی (ص) میسر شده و بواسطه الزام سنت است و سنت نیز لازم که حقن و از به امتیاب نهد که در حدین یک کنگ گوشت است که آن قلب
 ساک است که آن قلب دیگر است که آن اصلاح شمه نام بدن اصلاح است. دوام ذکر الهی تعلق دارد و دیگر الهی مشمول شدن بار بار الله الله گسستن خاطر آنکه ذکر الله فرض من قبل کل
 فرض که در ولایت اولیاء الله و درجات خاص طور به ولایت مهدی معاد ولایت سرگذرده قم است ولایت اولیاء الله صغیر که بر این مفسران، و علیا است ماکو ولایت است. ولایت که در تمام
 کالات زیاد دارد و تمام مقامات نسبت ثبات است و نسبت در تمام نسبت با برتر است و تعجبی ذات پاک الله به اکثر مشایخ به نژاد الله تعالی بارگاه تمام جانب به مثل برق سرعت یکسره و طریقه تشبیه
 ، صوفیه، نقاب و مباحث ذات پاک است و نیز ضروری میباشد بید انحصار صورت کیر و تعارف در هر بزرگان نسبت بهین حضور تشبیه است و نسبت به تشبیه به حضرت خواجه کان عبادت از این
 حضور تشبیه است این حضور را حضور بی میب بیکونه غیر حضور بی نوع عبادت فرض و نقلی قبول نشود بخاطر اینکه لاسلوت الا حضور القلب و تشبیه بلند دارد باقی تمام طریقه مشایخ فضیلت دارد
 ز مثل تشبیه، تشبیه هر بواسطه با تاملک جذب و تجلیات به عورات میاید و مراد از آن بهین قرب الله است و طریقه عالی تشبیه نسبت با حضرت ابوبکر صدیق منسوب است و نام اصحاب از
 پشیمبر طریقت بهت کرده بود از آن وقت الی وقت حاضر جائز و منکر از اصحابان سنده و محبوب مصطفی (ص) بهم ولی بود هم نبی ولایت به طریقت تعلق دارد و نسبت به شریعت و ارث در
 لعلمین آن است که هر دو علم داشته و کامل وارث است اگر در شریعت حصه دارد و در طریقت حصه ندارد آن را نیم وارث بیکونه فوق دیگر نیامات اشاره به مکتوب (66-168-
313-290-243-237-221 میباشد.

مکتوبات امام باقر علیه السلام فی احوال آن کتاب است که هر گروه که بآیند، او ایامه قابل بشد این مکتوبات برای است سلسله متوال، اشخاص جامع الکلمات مثل مثل است.

کتاب (302.292.287.285.113) مکتوبات دیگرین او ایامه، امام جعفر، و بعد در قس عتانی حلقه دیگرین حرسلان نظیر این مکتوبات خود را بشد که در کدام را در بیان است برای
مومنین و مسلمان که در خیرت عقیده اند که خیرت ستر است جذب، و بعد در قس آن به تمام اطلاق دارد و چند دقیقه هست. باره او ایامه، بهتر از صد سال بعادت بی بی امینی در صد سال بعادت کننده و سینه و قلب انوار
و روح سرخشی اشفاقان فیض انوار که سینه سینه تعلق دارد آن عاقلان از آن خبر ندارد، عالمان بی عمل جذب و بعد در قس عتانی را عمل شیطانی میگویند که این خود ضرورت دین را انکار کرده است. امام (ع)!

99 اسم مشهور و در یک نام امام اسم اعظم است موجود الله، مطلوب الله، سبوح الله، تسبیح الله و در ایشان از امام طلب خویش را بنام خود را میخواند این لازم است یک مثال اول شد عالمان شیراز
دلیل را که از جیب پوست بز سینه میگویند که عمل شیطانی است و خدا در آن وقت و خدا در آن زمان به صدای آن جذب و بعد در قس می نماند آن را عمل شیطانی میگویند و در حقیقت از خیرت عقیده سکر است و اهل پاک
ذکرین را شیطانی میگویند از راه عاقلان و مشفقان یکایک مترین و حتی امام خیر ندارد مثال مثل دیگر مومنی و بعضی که بگویند که حق و حجت دارد و عاقلان و ترویج ببالغ این مشق حجت را داد که در دنیا نماند و هر
عالم که در خیرت مثل نباشد مثال ببالغ است و مثال مثل دیگر که یک کاره عالم را چند عالم که داشته برای خوردن - عالم اول غذا را نماند و میگوید بخام است و عالم دوم غذا را نماند و میگوید شیرین است و عالم
سوم غذا را نماند و میگوید بی مک است عالم چهارم غذا را کافلا نماند و میگوید صحیح است - در عالم و دیگر که به از ذکرین بی خبر بود و خیرت مثل نیست و خیرت دارد و نباید نظر نماند باطل و باطل است.

مکتوبات امام باقر علیه السلام فی احوال آن کتاب است که هر گروه که بآیند، او ایامه قابل بشد این مکتوبات برای است سلسله متوال، اشخاص جامع الکلمات مثل مثل است.

شریعت در حقیقت عدالت است غیر شریعت خیرت اهل و نذرت است.

خداوان آن که عالم که تمام زنده بود و خودشان هم مرده میماند همین عالمان بی عمل از خارج حجت بینند همین غیر متدین بی دین عالمان مثال طریقت انصوف و آن نم وارث است بگذرد مومنی عمل وارث
دارد آن عالمان فعلی که در پاکستان خود را در یک تحلیس هم تحلیس مگر کفر قتل و قتل بنده در عمل 40 سال - میلیون دانش را نشد نمونده و ناموس می شد او کاست آید که امام ملک به فروش رسانید چه شده
باید جلد و بشد و حقیقت این عمل خدمت به اسلام نبود بلکه خدمت به یهود نمود است یهود تعداد است یهود تعداد مومنی اسلام داشت و مشهور به انجمن المسلمین بود و حقیقت انجمن انجمن بود و قتل غیر مومنی را به حق شربت دیدن و
نذرت و آن شخص میگوید که در آن حد توجه توین از آن سلب شده از آن عالم و نامبری بعد از قبول میوه آن تفرقه از اول خلقت است مرکز در حقیقت - غفلت مع نشد تفرقه نذرت است و عذاب برتر از
تفرقه نیست تفرقه حقیقتی و عقیده عملی همین است و آینه هر یک فکر قتل و قتل به هم اصلاح نیست و نیم اهلان پشت زده آن قتل و قتل در نظر و نماند و قتل - مثل حکومت عربستان سعودی که عدالت ممانی به
ذبح بهری جاسوس انگلیس از بین برده آن گروه که در خارج به اساس است در سر بر همان قتل و قتل به چشم سر دیده و بنده که شهادت کتب با هم دارد و نماند و درین جمهور آن شخص که خارج، او این از آن مرجع توبه
میکنند از آن خبر باشد، مثل محمود فتوی سواد قوم نه مکتبی است نام نهاد اسلام مانور که محبوب همان حضرت محمد مصطفی هم نبی بود مومنی است - شریعت تحقق دارد و خیرت دینی به ایلات تعلق دارد که در آن عالم
نام نهاد و مکتوبات فوق ساد و شیرترین عالمان بی عمل و همین اشخاص ولایت دارد که کتاب (48.33.53) این او ایامه را ثبت کرده - به عاقل یک دلیل پس است امام باقر علیه السلام قرآن نغمه شده به هم کم
است.

مکتوبات امام باقر علیه السلام فی احوال آن کتاب است که هر گروه که بآیند، او ایامه قابل بشد این مکتوبات برای است سلسله متوال، اشخاص جامع الکلمات مثل مثل است.

کتاب (255.186.80.48.53.33) ایمان عالمان بی عمل و علما در حقیقت جاهل و جاهلی و مومنی اسلام باطل و باطل است هر قانون از خود شروع و نماند دارد
قانون اساسی، قانون و مکرر اساسی، قانون حقوق بشر و قانون زن نام نهاد متعلق بشر زمان باشد همچنان یک زن در ایوان پیش بی بی بی می اعلان نموده که من برای و بعضی صلاح کردم هر دو بی وفا بودند

ابابک صحیح کرم یک سید و فادار بود یک هم خشت است و زن هم خشت است قانون و کوراسی و آزادی نسبت باشد که هر دو مع فدا و آخر زمان است مثال اول در ایوب بی بی سی فدا و پیشه اعلان نمودند که کرام الدین کریم رئیس خدایسین قوتبال افغانستان به در تهاذ نمایی بر تیم قوتبال زنان افغان یک سیلون دالر امر بجایی جرید کردید که این خود حقیقت یک اعلان به مرده گوی است.

و قدم اول عام مسلمان مبارانی میمانند و این گل شان دشمنی به مسلمانست و دوم به اساس دولت و پاچگی مسلمان بد جان هم انداختند و این هم علایم دشمنی شان است که این قانون در پشت پرده برایت کشند و شان امحیس است که به عقاید اهل از نام اسلام استاده میکنند و حقیقت به مثل کھیا بود و تعداد افغانستان و نظر دارند که در شکر کابل به چشم سر دیده میشوند و حقیقت قانون امحیس به مسلمان شل و مره ل است اما سناذ نهایت خویش را بر علیه اسلام اوامر میدهند و حقیقت اسلام و کفر شدی که در هر دو ضدین در یک جامع میشوند و جمع کردن آن محال است و اسلام عزت و ادون است

کتابت ام پانچواست یعنی در آن کتاب است که هر گروه بنیاد او را به قول باشد این کتابت های است مسو قوتبال اشخاص مانع حکومت مثل مثل است. کتابت های 163-276-289
بید ماکر یک کشور به اساس کتابت فرمان صادر نکرده است. اسلام باشد زیرا که کفر خوار و اهل شان و اهل حقیقت و سعادت در جهان خلق واری دین اسلام و موجب هم مصطفی اص او با آوردن اسلام
میباشد و ازین برهان رسوم کفری میباشد. بگوید رسم انبیا و اولیا و عتبه و قابل و عتبه و در از جوست سلبه صاحب سید سید نکره کتابت نام بانی اهل کفنی خود را ستاد بگوید که کتابت های 163-274-
186-259 اولیات به اشخاص به حق ترتیب شده که در سعادت و کوراسی سر سبزند مرفوع دست از برهان شد حضرت محمد مصطفی اص است و دشمنی به قانونی شریعت است که کتابت های 54-
255-186 او کتابت بیان آیت سعادت و مقابله کار استین و حق تعالی که کتابتند در تمام فواید اول علم شریعت اشخاص دست است و دوم عقایق اسرار علم طریقت است و آن اسرار
تعمیل و علامتین به غیر مکر اشخاص غیر از او و قناده اسرار به خاص مسلمان ظاهر کردن و عام مسلمان آن اسرار شان ندانند که در راه راست گمراه نموده و دست بی راه نموده و کفر خلق را میرساند و گمراه کردن
است و سناذ کفر و دین یافته و خیال اهل هم طالب است و بهر قول است کتابت های 266-289-276 اعلان بی بی سی فدا و پیشه یک زن که تهاذ بود شخص صحیح کرم آن دو شخص فدا نمودند اما
یک یک صحیح کرم آن یک فدا و در آید دست نمود خوار است حالا فوق سعادت کنید.

کتابت های 48-53-33-80 کتابت 195 سوزین حکومت بید را در شریعت را بر پیش کیم و تهاذی و کابانی نصب نموده و اهل اسلام بید کوراسی و ترس نباشد مانند افسوس و زبان پادشاه حاضر در بران
و امیران قوم و وقت حاضر حکومت بید را در ده ساله و دشمن اهل مذنب نظر نمیدهند. بر در بران و امیران بر زبان کلانم است تا ازین اسلام حقیقی دفاع نمایند تا دوح رحمت لعالین از شرانمی شوند.
برای مایل یک دلیل پس است اگر به مجال نام قرآن هم تم تمهید به هم کم است

چونکی بر شان که چونکی دولت را محکم گرفت و بنویسند آزار دست بدهند قتل و قتل هر دو طرف مسلمانان و نظر دارند بداند مسوالت و بنیاد آخرت بر کردن آن ظالمان است و تمام مسلمانان بید یک
آواز بگویند که خارجی نماز مالک پاک خارج نموده مثال اشخاصیکه مخالفت صلح بسته بنویسند صلح بید با زبان میمانند که آزادی بیان و حقوق زن ازین زود که آن آزادی زاده امحیس و محمدین است که
مرفوع گمراه شان مرده است و همان زمان غاصبن سینه که سیلونا زمین حکومتی و شخصی را نصب نموده مثال دیگر شاهان الله عیان نمازی که از طرف اشخاص بی عمل و چونکی پرست از حکومت

گذر رفت و درین سالها تفرقه اندازی نمود و حکومتش را مستول دادند و بعد از آن نگرگشایی صورت گرفت و در طول 40 سال به میلنا شخص بی کت و بار شدت رسانیدند و خیر حق را به حق مترب دیدن و آن اشخاص نذوق است و چکی پرست و دنیا پرست بودند و چکی پرست شدند و حق را قبول ندادند و بناظر نیم متر چکی شریعت محبوب محمد صطفی (ص) را قبول ندادند و حالیکه چکی حقیقی در آخرت بزرگترین مبرفور می باشد که درازی آن پنجاه سال راه است که بالای شان رسول (ص) نشسته دست راست شان آدم (ع) دست چپ شان ابراهیم (ع) می باشد اندازه باندازه و کرسی های اولیاء احد بلندی شش ماوراء باشد و موستان کرسی های شان خشت دروزن باشد بشرط که سمت صید و شت باشد یعنی صید و اهل سنت اجاعت باشد آن سند و کتب انیس الواصلین ص 75 می باشد و مقام اولیاء احد و ولایت در چندین قسم است مکتوب (18-21-216-260-301-302) اشخاص غافلان و بنا خیر از دین بیله خبر دار شوند پس در اسلام نیست اگر باشد بیرون فرعون و فرود شداد قدون می باشد و چکی پرست مکتوب (195) بید شریعت به ترقی باشد و در کمزوری اسلام کمزوری صد و صد انوس خاطر مشران و عام مشران و جمهوری وزیران حکومت امیران و بزرگان علاوه است که در وقت حاضر حکومت اختلاف صاید و شنی خفا با اهل مذنب اهل نظریه دار و از دین مقدس اسلام حقیقی دفاع قایم که روح رحمت لعلین از شمار می شوند و حدیث محبوب بیان محمد (ص) گفته اند که من اخی شیطان الا ترسون شیطان الانس اشد من شیطان الجن و محل شیا آقا و آقا املا عثمان من طلب العلم الدنیا و جو کافرو من طلب العلم للجهنم من حق و طلب العلم للعلوی فهو مسلم.

عنه تربطت قبول اندر سره درون نماز نشود اینها ایشان است ۱۲

باین ذلک سبباً اذکتک هم اکثر ذن حقا پس در سخن فیه دعوی اتباع آن سرور
 نمودن علیه الصلوة والسلام و بخلاف اتباع طریق اصحاب رضوان الله تعالی علیهم
 اجمعین دعوی باطل است بدان آن اتباع فی حقیقت عین مصیبت رسول است علیه
 الصلوة والسلام پس نجات را در آن طریق مخالف چه مجال یافت بگویند آنهم علی شقی
 الا انهم هم الکا ذنبن مطابق حال ایشانست و شک نیست فرقی که مگر اتباع اصحاب
 آن سرور اند علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات اهل سنت و جماعت اند شکر الله تعالی علیهم
 اجمعهم الفیفة الشاجیه چه طاعنان اصحاب پیغمبر علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات
 خود از اتباع ایشان محروم اند کاشیقه و الخواجه و غیره خود بهیبت محراب دارند و اول
 بن عطایس ایشان از ملائکه امام حسن بصری است که باثبات و شسطه میان ایمان
 و کفر از امام جدا شده و امام در شان او فرموده اذکر عننا علن هذا القیاس سائر الذری الخ
 و طعن کردن در اصحاب بنی الحقیقه طعن کردنست پیغمبر خدا جل شانها ما امن برسول الله
 من کفر بربنا اصحابه با چه بیست اینها منجر بیست صاحب ایشان میشود و نمودن الله سبحانه
 و تعالی این حدیث معتقد و الشوری و ایضا شریح که از راه قرآن و احادیث ما رسیده است
 بتوسط نقل ایشانست هر گاه ایشان مطلقون باشند نقل ایشان نیز مطلقون خواهد بود
 و این نقل مخصوص ببعین ذن ببعین نیست بل همهم فی تعدله و الصدیق و التبیلیغ
 سوا پس طعن ایشان آئی و احدی کان ینهم مسلمین طعن در دین است و العیب که
 بالله سبحانه و تبارک و تعالی و اگر طاعنان بگویند که اهرم متابعت اصحاب میکنند لازم نیست که جمیع
 اصحاب را متابعت باشیم بلکه من نیست متابعت جمیع استغنی استایم و انغیلا فی
 مذاکره جم جواب گوئیم متابعت بعضی وقتی سودمند است که انکار از بعضی دیگر بآن منضم نشود

در حدیث صحیح الفرائض و الفرائض اجماع علی ان یقتضی الهمه ۱۲

باین ذلک سبباً اذکتک هم اکثر ذن حقا پس در سخن فیه دعوی اتباع آن سرور نمودن علیه الصلوة والسلام و بخلاف اتباع طریق اصحاب رضوان الله تعالی علیهم اجمعین دعوی باطل است بدان آن اتباع فی حقیقت عین مصیبت رسول است علیه الصلوة والسلام پس نجات را در آن طریق مخالف چه مجال یافت بگویند آنهم علی شقی الا انهم هم الکا ذنبن مطابق حال ایشانست و شک نیست فرقی که مگر اتباع اصحاب آن سرور اند علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات اهل سنت و جماعت اند شکر الله تعالی علیهم اجمعهم الفیفة الشاجیه چه طاعنان اصحاب پیغمبر علیه و علیهم الصلوات خود از اتباع ایشان محروم اند کاشیقه و الخواجه و غیره خود بهیبت محراب دارند و اول بن عطایس ایشان از ملائکه امام حسن بصری است که باثبات و شسطه میان ایمان و کفر از امام جدا شده و امام در شان او فرموده اذکر عننا علن هذا القیاس سائر الذری الخ و طعن کردن در اصحاب بنی الحقیقه طعن کردنست پیغمبر خدا جل شانها ما امن برسول الله من کفر بربنا اصحابه با چه بیست اینها منجر بیست صاحب ایشان میشود و نمودن الله سبحانه و تعالی این حدیث معتقد و الشوری و ایضا شریح که از راه قرآن و احادیث ما رسیده است بتوسط نقل ایشانست هر گاه ایشان مطلقون باشند نقل ایشان نیز مطلقون خواهد بود و این نقل مخصوص ببعین ذن ببعین نیست بل همهم فی تعدله و الصدیق و التبیلیغ سوا پس طعن ایشان آئی و احدی کان ینهم مسلمین طعن در دین است و العیب که بالله سبحانه و تبارک و تعالی و اگر طاعنان بگویند که اهرم متابعت اصحاب میکنند لازم نیست که جمیع اصحاب را متابعت باشیم بلکه من نیست متابعت جمیع استغنی استایم و انغیلا فی مذاکره جم جواب گوئیم متابعت بعضی وقتی سودمند است که انکار از بعضی دیگر بآن منضم نشود

در تقدیر انکار از بعضی متابعت بعضی دیگر متحقق نشود زیرا که حضرت امیر مشایخ و توقیر و تعظیم خلفاء
 ائمه فضیلتان الله تعالی علیهم اجمعین کرده اند و شاید این اقتداء ائمه ایشان را دانسته
 بایشان تبعیت نموده اند پس با وجود انکار خلفاء ائمه متابعت حضرت امیر مؤمنان
 محض افترا است بلکه آن انکار منی بحقیقت انکار حضرت امیر است و در دست صریح هر قول
 و افعال ایشان را و احتمال تقییه را در ماده اسب امده راه وادون نیز از سخنان عقل است محصل صریح
 هرگز تجویز نمی کند کاسد آمد با وجود کمال معرفت و شجاعت تبخیر خلفاء ائمه را حتی سان سلطان
 وازند و اظهار خلاف آن نمایند و صحبت نفاق بایشان دارند از ادناست از اسلام این قسم
 نفاق متصور نیست شاعت این فعل باید دریافت که حضرت امیر چه قسم نبوتی و چه نوع خدای
 و نفاق منتسب می شود و اگر بطریق فرض محال تقییه در ماده اسد آمد مجوز باشد تعظیم و توقیری که
 که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلمه خلفاء ائمه را میکردند و از ابتدا آنها ایشان را
 بزرگ داشته اند چه جواب خواهند گفت آنجا تقییه گنجایش ندارد و تبلیغ حق بر غیر واجبست
 تر تقییه را آنجا راه وادون بزرگ می کشد قال الله تعالی یا ایها الرسول بلغ ما أنزل الیک
 من ربک فان لم تفعل فما بلغت رسالتی و الله ینصیب من یشاء من الناس کفار ینکفون
 که محمد از حق آنچه موافق اوست اظهار کند و آنچه مخالف اوست اظهار نمی کند و می پوشد
 و مقررست که نبی را بر خطا مقرر دشمنی با ینست و الا خلفه و شریعت او پدایمی شود پس
 چون خلاف تعظیم و توقیر خلفاء ائمه از آنحضرت بنظور نیاید معلوم شد که تعظیم ایشان از خطا
 متصون بود و از زوال محفوظ بپرسد اصل سخن رویم و جواب اعتراض ایشان را منع تر گویم
 که متابعت جمیع اصحاب و اصول دین لازم است و هرگز در اصول اختلافی ندارند اگر اختلاف
 است در فروع است و شخصی که طاعت بعضی است از متابعت جمیع محروم است چنانچه

منه تقییه تبخیر
 امکان در آن
 من مخالفت تبخیر
 کبریت

تکلیف
 در آنجا

تکلیف
 در آنجا
 در آنجا
 در آنجا



مکتوب و شاد و ششم

مؤلف: میرزا محمد علی قزوینی
موضوع: مکتوب و شاد و ششم

مکتوب و شاد و ششم
مؤلف: میرزا محمد علی قزوینی
موضوع: مکتوب و شاد و ششم

مکتوب و شاد و ششم
مؤلف: میرزا محمد علی قزوینی
موضوع: مکتوب و شاد و ششم

مکتوب و شاد و ششم
مؤلف: میرزا محمد علی قزوینی
موضوع: مکتوب و شاد و ششم

اکبر بخت ضلالت است...
و قول و انکسار در تیرگی...
و خفا و آیدین او در جود...
ایضاً میقت با بیستی که با رسته...
و نوح است چندی بیست...
و کد و شش اس می نماید...
بچیز و معلولت که با که...
کن مقال علیه الصلوة...
الهدی هدای محمدی...
الک ما اوصی بکون...
و شاد و شاد و شاد...

مکتوب و شاد و ششم
مؤلف: میرزا محمد علی قزوینی
موضوع: مکتوب و شاد و ششم

مکتوب و شاد و ششم
مؤلف: میرزا محمد علی قزوینی
موضوع: مکتوب و شاد و ششم

والمعنى

٤٣

أَلِكَلِمَةِ قَالَهُمْ كَالْبُحْرِ بِأَيْهِمْ لَقَدْ نَجَّاهُمْ نَجْرًا مِمَّا الْقِيَّاسُ وَالْإِجْمَاعُ فَذَلِكَ
 مِنَ الْبِدْعَةِ فِي شَيْءٍ فَإِنَّهُ مَطْمَئِنٌّ لِعَنْهُ النَّصُوحُ لَمْ يَثْبُتْ أَمْرًا نَائِدًا فَتَشَارُؤُا يَا أُولِي
 الْأَبْصَارِ وَالسَّلَامَةَ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى وَالزُّمْرَةَ مُتَابِعَةَ الْمُصْطَفَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالرَّبُّوهُ وَالنَّبِيُّمَا

لَمْ يَكُنْ مَعَهُمْ بِرِشَالِهِمْ
 إِسْمَاعِيلُ قَالَ لَوْ كُنْتُ مَعَهُمْ
 مَا كُنْتُ مَعَهُمْ لَمْ يَكُنْ مَعَهُمْ
 وَمَا كُنْتُ مَعَهُمْ لَمْ يَكُنْ مَعَهُمْ
 وَمَا كُنْتُ مَعَهُمْ لَمْ يَكُنْ مَعَهُمْ

مکتوبات امام باقر علیه السلام فی احوال ارجح آن کتاب است که حرکه و کوه به بنیاد، او ایضا قابل باشد این مکتوبات برای استسلاست قبول، اخصاص جامع کلمات مثل مثل است.

کتاب 267-268-266 ایله به اساس کتب باقریان صلا که که خدمت اسلام بکنند به کفر.

ایله درین جمهور عادل مثل محمودی نژادی باشد اگر درین جمهور بالای یک و نیم متر جان خوش شریعت را تطبیق نگیرد چهلر بالای حکمت شریعت را تطبیق نینداید درین، قاضیان کاینه و امینان، مامورین که درین راستا شده می معلوم بشوند و درین حدس اسلام به سلطان درین مکتوبات یک قبضه کتبه و از یک قبضه کم کردن حکم ترشیدن را تارو که در غیر ترشیدن ریش بود آعدن سین خاستان و حاجران و مشاء و توفیه کاه و میانه و مشابست به یوده نصادر قانون اعمیس عمل کردن است و آن علایم و دست با اعمیس و عمل نمودن خلاف شریعت و دشمن به شریعت موجب بجان محمد مصطفی (ص) است و اگر شایه شریعت به غیر از ریش قاطیه ترشیدن ریش در شریعت منع است.

ایله 124000 پنجم را منت نایم و برای ترشیدن ریش آشاره آزرده نمانیم و روی مبارک محمد رسول الله (ص) به حرکس کران باشد اعلان بیلید ریش ترشیدن منع است و اگر منع نشود آن فاسق، فاجر و خودشان مردود و کتله شدن هم مردود است و نایکه از چهار امام ما بوب و این با دو سوال شدیک به دیگر نظر بستر و اوند.

به عور مثال از چهار امام ما بوب سوال شد ریش مکتوبات فرض است یا واجب امام شافعی جواب داد فرض است چون 124000 یا سب ریش را سترشیده به این اساس فرض است. امام مالک جواب داد واجب است چون یک پنجم از یک قبضه 4 انگشت کم کرد و این دلیل واجب است. امام احمد بن حنبل جواب داد سنت است چون من است محمد مصطفی (ص) استم آن نزد کوا ریش بیلید من چه بیلید سترشیم و به سین دلیل سنت است. امام اعظم ریح انگشت دست را نشان داد از امام اعظم پرسید دلیل چیست گفتند اگر یکی از این انگشتان کم باشد دست عمل معلوم شود یا سب چه بکمل باشد به سین دلیل گفتند که اگر ریش را سترشیم چه می شود.

چنان یا سب زلف یا دست معلوم میشود مرد در ریش و حدیث ائمه میگوید که در حرکه که توبل فی دارین است آن را فوراً انجام دهید و حرکه که در آن عذاب فی دارین است به آن عمل کنید و حدیث باطل خوارج بی منق و عزت دیگر سلطان دارانی نماند اگر به این نسبت عمل نیند دست به دست آید و وقت شان تیر شود.

از طرف حاجی حبیب خان قوم احمدزی موافق به زبان و مصرع حاضر

به عاقلان یک دلیل پس است به جا علان اگر قرآن را نعمت کنی بازم کم است.

کتابت علم بانی عهد است ثانی ارج آن کتاب است که هر که در دنیا بر آید، او باید صدقال باشد این کتابت برای است سلسله متوال، اتماس جامع الکلمات مثل مثل است
 فیصلگی غازی مرویدان مولوی و طلیح مطلق غلام حضرت غلام (00921338718434) که علیه همین در مردود ساخته، به تعداد (944) تقریر بر جمهوری و اصل 32
 بی بی جمهوری میانه.

پنجم بر علم سینه سینه سینه آینه که به نقش اصحاب کرام پیکار دارد. و در ادبی ران پیکار است که (مناظره کفر) ضریق را به حق مترب چون ندین یعنی لیکه آخرت توبه اش قبول نشود.
 ضرورت این را قضا نکند شدن کافر است.

شکرین دعای که تعداد زیاد است و جواب بید کنت که گوید که نیاید، است داد هر که زمره کم است و آیین زیاده است ماطلکم، و عاذه زیاده است ما ساجدکم، عام سخنان زیاده است اما خاص اخاص
 انیا کم است، عام مسلمین زیاده است اما خاص اولیا الله کم است.

این دنیا برای آسمان است و جنگ کافران و مظلومان است کافران خورج جزینان و مظلومان یعنی است. و کسانیکه خورج را در آغوشان آورده و حیات میکنند 600000 زبان را برود
 ساخته با معانی هم 600000 یا سرانی سرود سلان کرده و همین مردان از خورج هم بر ترسند عذاب الهی و چشم آفتاب ساز میکنند.

سرور قوم نه مظهر قوم و مغان قوم خیانت کار قوم است کسانیکه خورج را در آغوشان آورده.
 به تعداد بیست و هفت است فی الله است بیعت مریک نشسته که کسانیکه پشت پرده خورج کار میکنند.

کتابت علم بانی باصل 127 و ارج 103 شرح و توفت طلاب الصوف فن الذکرات بید به حرفه زبان ترجمه شود که سخنان از قده خورج و در اصل نبات یانه، سرور قوم کمی
 است که نه مظهر قوم است.

لیکه از یک پنجه را که از نام پنجه بران اکل کردن است و بجز زن سلان بالای شان طلاق است، از یک ولی الله اکل کردن از نام او یا، اکل است و زن سلان بالای شان طلاق است جل و
 اسلام نیست اگر باشد پیروان شاد، نروود فرعون است.

السا که من اتمن سلطان الاخرسون، سلطان الان اشد من ابلطان ابن و عمل شایسته آقا و آقا المصطفی

اگر شخصی کمی جوید است.

غازی مرویدان مولوی غلام حضرت غلام و جمهوری کت (32) بی بی کلا تقریر نموده که (72) کرده و فرق بی علیه و باصل را ثابت نموده و بچکن غازی مرویدان مولوی ضیا، الله ارج ۱۹، مورد
 الفتور و دست تقریر نموده (72) کرده و چندی را ثابت نموده است.

عاجی حب مان الله به السلام از قوم احمدی سید خوب کت که به نصیت ماعل کند.

باز آن زنی که وقت از وقت بگذرد باز آن وقت افسوس ارزش ندارد.

لیکن این حرفها را قبول نمی نماید و عالم جاہل است ملامت بر آینه.

اصح میفرماید تمام ارجاع صفت استاده شده و برای نشان گذاشته است بر کلمه تمام ارجاع گفته قلوبا گفت بیخ قلم آواز داد یک گروه دین و به قلب گفت آن صادق مسلمان است دوم گروه دین و به قلب گفت که نیتی و آن فاعل کافر است سوم گروه دین گفت که نیتی به قلب گفت هستی آن را و حالات حرکت مسلمان سیمیه چهارم گروه به قلب گفت که نیتی به زبان گفته هستی و در حالت مرگ بی ایمن میروید هم گروه سکوت اختیار کرده علامه اش از نیت که با هر دو گروه یعنی با مسلمان مسلمان و با کافر کافر است از زمان نیتی میگویند. مرناقی در اقرار کافر میکنند و دین شیرین و به قلب تعریف میباشند اصح علم قدیم داشت حر عمل انسان را اصح میدانند که در آن حال و در آن ماه و در آن روز و در آن وقت این عمل را اجرا میکنند و اتمیده آری بنده که شکر کار نیک اجر و کعبه به طراب است آیت شریفه و الله عظیم و ما تعلمون و ارجاع سنگین پریشان بود که شکر و در نافعین و کفایین ارجاع با صفتی از ارجاع با خوشحال بود اصح گفت در سوال تمام ارجاع با برام جواب بگویند رب شماستم؟ زیست زیبایی و زیست دنیا را برای نشان دادن و او و مسنوت آخرت را هم که کدش را انتخاب میکنند و آن وقت شیطان نفس عارده شیطان در آید و داخل شود و آن حالت از پیش در دنیا داخل شده ظاهر آنکه برای سازود و آن حالت 26 بنده آواز گرفته و زحمه ارجاع با سنگین شام شده و ازین آن است که آواز ساز و سرود امیس قبول کرد (2) آواز شیطان حسن پرتی قبول کرد 3- آواز امیس بر او استی را قبول دار شد (4) از امیس شراب نوشی قبول کرد 5- آواز شیطان به عت قبول دار شد (6) آواز امیس ترک سلامت را قبول دار بشد 70 آواز امیس ترک حاجت قبول دار بشد 8- آواز شیطان اسباب سرود قبول دار بشد (9) آواز امیس و خلعت قبول دار بشد (10) آواز امیس و خود پندار قبول دار بشد (11) آواز شیطان قبول دار بشد (12) آواز امیس از حرص دنیا قبول دار بشد (13) احمد و پاکاری قبول دار بشد (14) آواز شیطان کبر و نعت قبول دار بشد (15) آواز امیس خلق در میان مسلمانا قبول دار بشد (16) آواز امیس نیست کردن مسلمان قبول دار بشد (17) آواز شیطان شرک و به عت قبول دار بشد (18) آواز امیس کفر صلیه قبول دار بشد (19) آواز امیس حق اهل قبول دار بشد (20) آواز شیطان کذب کردن قبول دار بشد (21) آواز امیس افعال به گروه قبول دار بشد (22) آواز امیس صلیه اهل قبول دار بشد (23) آواز شیطان و به نظری قبول دار بشد (24) آواز شیطان و به دینی قبول دار بشد (25) آواز امیس شیطان قبول دار بشد (26) آواز امیس بر او متبول و دشمن دار بشد این دنیا استخوان است چنگ خاتم و مظلومان است کتاب التوحید، مطلق العارفين و بریلن الوصلین حضرت سلطان با جو زحمه علیه منکر کتاب 274.

حرکتی که در نسبت است آن شخص از دست محروم ندهد و آن شخص که از دست سستی نگیرد آن شخص از فرایض محروم نماند و حرکتی که از فرض سستی میکند آن شخص از معرفت محروم نماند حرکت خود را ماقبل میدانند برکت علم است برکت علم معرفت است و برکت معرفت شناختن راه حق است و حرآه وقت که معرفت ناقص بود و قدر معرفت نیشاند و السلام.

حرکتی که به نسبت من عمل کند و آن شخص استی من نیست و آن شخص که نسبت من را منافع کرده آن شخص شناخت حرام است و در نسبت محبت دارد و آلاء علایم محبت است.

و حر عمل ضروری است و حر شخص در نفس و شیطان از نظیر و عداوت جان خود را نگه دارد اگر کدام شخص نفس غالب شود آن شخص در قید شمول بندی است و حرکتی که چیت است یعنی شده آن شخص قلب به مثل سنگ میاید و حرکت خود را محسوس است آب خست کردن و آن شخص در حقیقت قلب تفریق نداشت فهم گشت کرده و الله تعالی در قسم خلوقات پیدا کرده اول پاکیک

به آن مثل داده اگر از شوست پاک ندوم جانور پیدا کرده به آن شوست داده و از مثل خاک کرده و سوم انسان پیدا کرده و به آن انسان مثل و شوست مرده داده و کدام انسان که شوست آن شخص به طب غالب باشد آن شخص را از جگر به تراست و کدام شخص که مسلمان مثل آن به شوست غالب باشد آن شخص از ملائکه بهتر و افضل است.

نام بدی با از خواجه و پیروان قدیمه، جبر علیه غیر 39 فرقه است روافضی و پیروان شیخان، جنسی و غیره 33 فرقه است. فرقه ای از گفته محبوب مصطفی (ص) اول یا حضرت ابو بکر صدیق (رض) بود دوم حضرت عمر فاروق (رض) بود و روافضی به آن اندازه گسترش است که حدود نصد بار اندازه گسترش نموده سوم یا حضرت عثمان غنی (رض) یا پیامد حضرت علی شیر خدا به خلافت تسین گردیده بودند اما خواجه به مقابل حکومت اسلامی شان عداوت نموده و به آن اندازه ظلم کرده که فرود، شاد، فرعون کرده و عوی اسلام و اندازه اذیت اسلام میکنند و قدم اول فیصله بی رحمتی صادر شده که تاراج از جهت ضرورت دین است از ضرورت دین آنچه کردن کفر است و فرقه ای گسترش نام نهاد مسلمان و عوی بشریت کردن مجاز است و عوی اسلام در حقیقت اذیت به اسلام است الهامی از طرف پسر برص (مروغ) که تاراج مسلمان تسین شده از آن منکر و حقیقت از اسلام منکر است علیه خواجه توبه شده معتزله از کلمات اولیا، الله منکر هستند و نام نهاد ملا توبه شده هم در زمان حاضر از اولیا، الله منکر هستند بلکه تاراج قیامت اولیا، الله زنده اند الهی روز قیامت وقت اولیا، الله ازین رفت قیامت میشود. در تمام جهان قتل و قتال از دست زیندترین و منافقین و مشرکین، مبدین و کسانمان مسلمان و دین مقدس اسلام یا علیه باطل مبدین به هر مسند حق دین مقدس اسلام خواست های احناف این است که مناظره و یک مرد کتاب از طرف دیگرین هر مسند نیست یکتیم و باطل پرست باید یک کتاب اهل سنت و اجماعت ثبت کند بخاطر اینکه محمود غزنوی اهل سنت و اجماعت بود.

و باره سلسله شیخ المشایخ اهل سنت و اجماعت چهار نام ما هب در مقابل 72 فرقه کرده خواجه روافضی، شیخان و غیره یک مناظره رسمی در مسجد عید کاد مشرکال به حضور داشت اینست علی، که خیرین کمال و وزارت امور داند و این نام با حقیقت بر ملا دیده است گفته که در بی ایی روان هستند در غیر آن کتاب الفرقین بین فرق و همچنین ما هب اسلام که تالیف ابو منصور عبدالقادر بغدادی را مطالعه و از اهل و مذہب است که گفته توبه کنید و راه منافقین را راندند.

اعلام منافق، منافق را بخاطر منافق میگویند که ظاهرشان مسلمان و باطنشان با کفار میباشد و منافق مثال پرگوسند است که در میان دو گوسند شیر دارد از آن مرده طرف استاده میکند و عالم منافق کسی است که زبان اش عالم و قلب او مل جلعلان باشد و چندین اعلام منافقین به حرم و حوس مشمول است و حوسم به دین، مال مقدم است و منافق از الله تعالی به غیر تمام مخلوق رجوع میکند و حوسم از الله (ج) به غیره و یک شخص ترس ندارد منافق از الله به غیر از حرکت مترسد و حوسم یکی میکند و الله کریان دارد و منافق لنگه میکند و به آن لنگه خوشحال میشود و حوسم در غفلت یک تن شوش میباشد و منافق مجلس خود را حوسم تنم کرده و در اول از تنهای مترسد و منافق در فصل در خراب کردن میکوشد حوسم در دین تدریس برادر یکی حکم میکند و از بدی منی میکند و در این اصلاح به خواهد منافق در جای خوب خاطر فرقه و نماید میکند مخلوق از یکی به طرف دیگری حکم میکند منافق شخص از یک به دیگر فرقی از یکی مخلوق منی میکند و آن را به حکم میکند میگم الله تعالی در تمام منافقان و آن کافران را به جهنم راجع کرده و منافق و کافر زیاده است است منافق بخاطر اینکه منافق میگوید که به ظاهر مسلمان کبر باطن کفار است و نام نهاد مسلمان خواجه و پیروان قرآن را تاراج میکند و خود قرآن برایشان لغت میکند و اهل یک که کرده و کراهی فرقه یا علیه باطل به تک بلکه و ظلم با حق کرده و حق را ناحق گفته مرتد اند به اولیا باطل ناحق ناحق گویند و ناحق ناحق ثبت کنند زندق است

و آن روش نیست کمتر است و عذابا بل پرست عبد الوهب نژدی و خواجه و غیر متقدمین پشت نشان نماند نشود باید اول خود را مسلمان ثابت کند بار دوم پشت نماند ثبت کند از حق ناحق کشته بین اسلام و ایمان از آن رفقا نام نشان اسلام و ایمان است و خشیت اسلام و ایمان نیست. مثل اطمینان، یهود و نصاری که بدتر است.

تیمسار و دیگر برای مسلمان جایز است خواجه و پیروان آن قبول ندارد علامه لکنی، همزای کلاه اول سنت اجماع است حج عرب است پیروان خواجه قبول ندارد امام اعظم (رح) اسراج نه نشسته بود از اسراج جایگزین و پیروان آن قبول ندارد که است بعد از مرگ ننده حق است خواجه و پیروان قبول ندارد انبیاء علم نایب عطایی بر حق اطلاع داد که پشت و دوزخ قیامت اهل کفر و منافق و او و خواجه و پیروان آن قبول ندارد انبیاء خاص انخاص حق است و خواجه پیروان قبول ندارد مرس اولیاء الله خاص خاطر حق است خواجه و پیروان قبول ندارد قبرستان انبیاء مرغ و اولیاء الله در قبر نماند است خواجه و پیروان قبول ندارد دست اولیاء الله، استاد، پدر و مادر، بوسیدن جایز است خواجه و پیروان آن قبول ندارد و نماند دست مرد زیر ناف بسته شود از زمان بالای سینه بخاطر کینه غیر حرمه و انداره کرده مرتضیٰ لعلین مردود زن حرمه ایشان است است مردود جایز است خواجه و پیروان آن قبول ندارد بیت کردن از شیخ المشایخ پیر کمال و کل جایز است سب خیر و برکت است خواجه و پیروان قبول ندارد در جمع دعا کردن بعد از سنت مین عبادت است خواجه و پیروان قبول ندارد و قبرستان روح در جسم آمدن حق است خواجه پیروان قبول ندارند دست رکعت تراویح کردن اهل سنت و اجماع حق است خواجه و پیروان قبول ندارد قضای عمری در آخر جمعه در مسلمان پنج وقت نماند جایز حق است خواجه و پیروان قبول ندارد و قور صلبه حرمه فروع احترام کردن جایز است خواجه و پیروان قبول ندارد و عابد از نماند یکبار دو بار و بار اول و در اخیر خود خواندن حق است خواجه و پیروان قبول ندارد و قرآن نتم در نماز خود تمام و این آن عمل صالحین است خواجه و پیروان قبول ندارد و عابد از جنازه صالحین به مسلمان عمل است خواجه و پیروان قبول ندارد تمویذ کردن آن جرت گرفتن حق است خواجه و پیروان قبول ندارد تمام به یک شروع نمودن حق است خواجه و پیروان قبول ندارد و غلظت سر روز همان مرتب واجب نیست بلکه خیرات روز اول، دوم و سوم بهترین خواجه و پیروان قبول ندارد و در اسباب مردان جایز و تسخیر کردن آن بدعت شلالت و کفرای است خواجه و پیروان قبول ندارد گفتن قرآن در دایره صالحین و مسلمین بالای جنازه جای جایز حق است خواجه و پیروان قبول ندارد شفاعت و صلوات است و منکر شفاعت حق نیست خواجه و پیروان قبول ندارد از آذان بعد از زنگ شامه یوم التیمم منکر میگویند منافق نیست خواجه و پیروان قبول ندارد طریقه تشبیه دیگر تشبیه بهترین خواجه و پیروان قبول ندارد و طریقه تشبیه دیگر به جبر بهترین خواجه و پیروان قبول ندارد و غیر طریقه به تیمسار بهترین خواجه و پیروان قبول ندارد دلایل انحراف و حزب اعظم سب خیر و برکت که آن یک دو گفتن دو یکی نوشته شود و کتله کشیده میشود و در جات بلا اوله میثقه خواجه و پیروان آن قبول ندارد آن دو دو کج و دو دو کلی خواجه و پیروان قبول ندارد و سوره فتح بعد از نماز شام تلاوت کردن برای روشنی است خواجه و پیروان قبول ندارد و سوره حم نماند و سوره حم نماند و سوره الفتح بعد از نماز ظهر تلاوت و ثواب ابر است خواجه و پیروان قبول ندارد و سب مل در لعلین محبوب است و در محبوب عمل کردن محبوب است محبوب عمل کردن ضرورت این است ضرورت این را خدا منکر شدن کافر است خیر حق را به حق مترتب دیدن زندق است آن شخص را میگویند حد توبه توفیق از آن سلب نمودن عام مسلمان و آن ناشعری توبه قبول است تفرقه از دلایل غفلت است و محرک طریقت به غفلت مع شود تفرقه نماند است عذاب برتر از تفرقه نیست اگر به نصیحت اعلیٰ نگین دست به دست نماید و وقت ضایع خواهد شد.

1- خوارج کیست؟ از قانون شریعت جان کشیدن را میگویند در زمان صحابه و در خلافت حضرت عمر فاروق (رض) خوارج بغاوت نموده و عمر را به شهادت رسانیده و خلافت را به پایان رسانیدند بعداً در خلافت حضرت عثمان غنی بغاوت نموده و عثمان را به شهادت رسانیدند و در زمان خلافت حضرت علی شیر خدا خوارج بغاوت نموده و حضرت علی شیر خدا را به شهادت رسانیدند و خلافت شان را ختم کردند.

2- خوارج به کفریت باطل روان است چون مسلمان واقعی را ناسلمان میگویند و کافر مسلمان میگویند، خوارج پیروان وهابیان و داعشیان بوده که بی جا پشت مسلمان حرف زده ، هر کافر در دوزخ به شکل انسان میباشد اما خوارج به شکل سگ میباشد نمونه آن انتحار نمودن در بین مسلمین و علمای جهد کشور در هتل اورانوس.

3- کلمه طیبه بنیاد ایمان و اسلام بوده و آنرا مستحکم مینماید به همین منظور توحید میگویند لذا اشد ضروریست که صحیح معنی و مفهوم باید مسلمان بشناسد عقاید باطل ، جبریه ، قدره ، کفر ، شرک بدعت و نجاست های پنهان نمائند کلمه طیبه در مومن و منافق و کافر در مابین امتیاز پیدا میکند.

4- در کلمه طیبه 10 فرض است

- 1- در تمام عمر یک بار اقرار به زبان فرض است.
- 2- حفظ معنای آن به عقاید اهل سنت و الجماعه فرض است نه به عقاید باطل، قدریه و جبریه و متزلیا و مجسمه.
- 3- یقین و باور کردن به معنی آن فرض است.
- 4- به معنی کلمه طیبه تا روز آخرت عملی نمودن فرض است..
- 5- حروف سر و زیر هر دو صحیح باشد خطا نباشد فرض است.
- 6- اگر کدام شخص بگوید کلمه طیبه را بخوانید به مومن لازم است که بی درنگ بخواند فرض است.
- 7- یقین داشتن به وجود الله الی وقت مرگ فرض است.
- 8- پیغمبر را به پیغمبری پذیرفتن فرض است.
- 9- محمد (ص) برای رهنمایی بشر فرستاده شده از طرف خداوند فرض است.
- 10- دانستن نسب حضرت محمد (ص) فرض است که محمد (ص) بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم است.

5- مسئولین امنیت ملی خبر دار باشید! نهاد خوارج در افغانستان به اسم جمعیت اصلاح و نجم جوانان فعالیت مینمایند که استاد مشهور آن عبدالظاهر داعی به ذریعه آن اشخاص و مدرسه های خوارج و پیروان داعشیان تولید میکند از بین برده شود.

6- عقاید حق ناجیه میگویند هر کار الله پیدا میکند و هر کار بنده میکند و اساس عقیده آن آیت مطابقت قرآن شریف میگوید که هر کار خداوند مینماید. (والله خلقکم و ما تعملون) و حضرت محمد (ص) میفرماید (انما الیه و اصحابه) حضرت محمد فرموده به مثل من و اصحاب من حرکت نمایند که حدیث حضرت محمد (ص) به کسانی اشاره نموده که به خط مشی جناب محمد مصطفی (ص) حرکت نموده و قایم و دایم به این فرموده میباشند.

از مکتوبات امام ربانی مجدد الف ثانی (75، 16، 168، 167، 44) بر این مسئله دلالت دارد.

7- عقاید باطل جبریه میگوید هر کار الله میکند و بنده هیچ چیز کرده نمیتواند در قدم اول به الله بهتان کردن هیچ نوع ظلم الله نمیکند به الله بهتان عظیم است در قدم دوم هر نوع نیکی بنده میکند هر نوع اجر یا عذاب الله به دست الله است.

8- دیگر عقاید باطل قدریه میگوید هر کار بنده پیدا میکند و هر کار بنده میکند این هم گفتار کفر است این گفتار کفر است همه کار بدست الله است.

9- حرف نداء یعنی یا محمد یا رسول الله یاسین ، قلب قرآن است اسم رحمه للعالمین است پیروان خارج میگویند حرف ندا اشاره به حاضر است پیغمبر (ع) حاضر نیست یا محمد گفتن جایز نیست (یا ایها المدثر ، یا ایها المزمحل) و از قرآن انکار واضح مینمایند ما در زمان پیغمبر وجود نداشتیم در قرآن فرموده (یا ایها الذین آمنوا) ما در آن زمان حاضر نبودیم اما حالا قرآن را قبول داریم و همچنان در کتاب کشف الاسرار ، وعیده الابرار خواجه عبدالله انصار در تفسیر شریف در 520 هجری قمری ثابت نموده که در قرآن عظیم الشان (1085) حرف نداء آمده است.

10- دیوبندی و بریلی دو گروه که از انگلیس معاش میخوردند مدت 120 سال یکدیگر را کفر و خود را مسلمان ثابت مینمودند اگر اینها دیوبندی هستند یا بریلی باید تابع اهل سنت و الجماعت باشد اگر به اهل سنت و الجماعت تابع نباشد مردود و قابل قبول نیست.

11- آن عالم بی علم نام نهاد طریقت از پیر ناقص گرفته آنرا به مقصد نرسانیده و خود شان از نعمت عظیم محروم شده و مسلمانها را از نعمت عظیم محروم میسازند مکتوبات امام ربانی (23-54-186-53) عمل نماید بغیر آن مثل ابلیس است.

12- خداوند (ج) علم قدیم داشته و خداوند ارواح ها را گروه گروه و صف، صف ایستاده کرد و بر آنها گفت (الست بریکم) یعنی من رب تان هستم یا نه؟ پنجم نوع جواب گفته شد یک گروه به زبان اقرار و به قلب تصدیق نمود که این مسلمان واقعی است و گروه دوم به دهن هم گفت نه و به قلب هم تصدیق کرد که نه کافر مطلق است و گروه سوم به دهن اقرار نمود و به قلب منکر شد همه کار های خوب که در دنیا نموده در خاتمه حیات بی ایمان از دنیا گذشته گروه چهارم به زبان گفته که نیست و به قلب تصدیق کرد که هستی همه گناهان اش بخشیده و از دنیا که رفت با ایمان می رود و گروه پنجم منافق استند که سکونت اختیار کردند یعنی با مسلمان ها رفته با آنها یکجا و با کفار رفته با آنها یکجا میشود. (و من طالب العلم الدنیا و هو کافر و من طلب العلم للحجه و فهو منافق و طلب لعلم للمولا و هو مسلمه).

13- در عقاید احناف هیچ شخص را کافر نمیگویند و آن شخص را که عقاید کفری داشته باشد آن را نشان دهی مینمائیم.

14- مستحق صدقات و خیرات هر وقت جایز بوده و اجر ثواب دارد اگر تعیین وقت شوند که روز ، اول ، دوم ، سوم نیست چهارم جایز است در حالیکه این کار بدعت و بدعت گمراهی و ذلالت است.

15- در هر خانه عزت مهمان واجب است اما در خانه مرده الی سه روز توقع عزت شدن را نداشته باشند و بهترین خیرات اول ، دوم و سوم است بدعت و بدعت گمراهی و ذلالت است.

16- اسقاط دادن پشت مرده به هر اندازه جائز است یعنی تعیین کردن 100 افغانی بدعت و بدعت گمراهی و ذلالت است.

17- آذان دادن شفاعت وسیله طلب کردن وظیفه هر مسلمان است به آن اشخاص منکر شفاعت نیست بلکه عذاب است.

18- به گشتن یک بار درود شریف به پیغمبر (ص) ده درجات بلند میشود و ده نیکی نوشته میشود و ده گناه بخشیده میشود آن سبب خیر و برکت است برای مسلمانان.

- 19- حلقه ذاکرین ، طریقه نقشبندیه ، ذکر خفیه در آن حالات جذب ، رقص و رقصی که تعلق به تقوی دارد که آن اشخاص اولیا است عالمان بی عمل ، عمل جذب را شیطان میگویند اصل حقیقت اسم الله 99 است یک اسم آن اعظم گفته میشود که موجود الله مطلوب الله ، مقصود الله معبود الله ، طلب ذاکرین رضای خداوند است.
- 20- مکتوبات امام ربانی (62-113-285-287) آن علایم متقیان است ، عقاید آن مقبوله و مقبوله اهل سنت و جماعت است.
- 21- بالای آله موسیقی دهل که به پوست و چوب جور شده همه را به رقص میاورد عالمان بی عمل اعتراض نمیکند اما به رقص درویشان به درگاه خداوند تعالی اعتراض میگیرند.
- 22- در طریقه نقشبندیه در ابتدائی ذکر به طور خفیه است قلب ، روح ، سیر ، خفیه ، اخفا و نفس ، قلبی طریقه اشخاص خاص است نه اشخاص عام و اشخاص خاص اولیاء الله است و هر زمانیکه سند خلافت را بدست بیاورد بعداً اجازه ذکر به جهر را دارند.
- 23- در طریقه چشتیه ذکر کاملاً به طور جهر میباشد.
- 24- در طریقه قادریه غوث الاعظم دستگیر ذکر کاملاً به تسبیحات صورت میگیرد.
- 25- در طریقه سروردیه آن هم به تسبیحات تعلق دارد.
- 26- لنگی همراه کلاه تاج عرب است هر کسیکه به سنت پیامبر (ص) اهانت میکند آن امتی پیغمبر (ص) نیست.
- 27- امام اعظم (رح) در تمام عمر سر لچ نه نشسته بود دلیل آن که همیشه خداوند را حاضر و ناظر میدید و هیچگاه سر لچ نمی نشست.
- 28- حضرت محمد (ص) دو قسم نماز را به جا آورده است یکبار دست را به زیر ناف بسته و بار دیگر بالای سینه گذاشته که اشاره بر این است که مردان دست را بر زیر ناف بسته و زنان بالای سینه بسته نمایند اگر کسی جز این میکند از امتی پیغمبر (ص) به حساب نمی آید.
- 29- خوارج عقاید باطل مثل زار هل هل است عقاید مسلمانها مثل شهد غسل است.
- 30- دعا مغز عبادت است یعنی در هر بخش نماز برای یکبار دو بار سه بار هر قدر دعا نمایی بعد از سنت و هر حالت جایز است و منکرین آن امتی پیامبر (ص) نیست.

31- بعد از موت سوال و جواب حق است منکرین آن امتی پیامبر (ص) نیست.

32- انبیاء (ع) علم غیب عطائی داده اطلاع جنت و دوزخ ، روز قیامت را داده منکر این منکر دین است.

33- میلاد محبوب سبحان نبی کریم (ص) ، میلاد اولیاء الله ، بزرگداشت از این روز ها جایز است.

34- انبیاء (ع) ، اولیا الله به قبر ها زنده است در قرآن شریف ثابت است انکار کردن این منکر است.

35- نام نهاد ازلی بد بخت غیر مقلدین خوارج فساد پیشه در جهان ذریعه جاسوس انگلیس مشهور به اسم همپری در داخل عربستان سعود در مابین مسلمین تفرقه بیندازند و عبدالوهاب نجدی بالای مسلمانها فتواد داد که مسلمانها نیست بلکه کفر و شرک و مشرکان است و حمایت کنند وی انگلیس ها بود و به گفتار وی باید مردم را به قتل برساند و مال و جان شان غنیمت است و بعد چور چپاول را شروع کردند اول تمام خانقها و اهل تصوف طریقت ذاکرین ختم و بعد مدرسه امامان چهار مذهب بسته شوند و مکمل حکومت عثمانی آن زمان که اهل سنت و الجماعت بودند از بین بردند و لشکر کشی نمودند میلیون ها مسلمان را به قتل رسانیدند و در وقت حاضر مسلمان به مثل ارد تر کردن نمک است ، نام نهاد ازلی بد بخت فعالیت دوام دارد ، جمیعت اصلاح و نجم الجوانان و مدرسه ها در داخل افغانستان فعالیت نموده در آن خوارج و داعش تربیه و تولید میشود و در آینده افغانستان در افغانستان هم لشکر کشی مینمایند باید نام نهاد مسلمانان گرفتار و به پنجه قانون شرعی جزا داده شوند و مکتوب ربانی و اصل حقیقت اخوان المسلمین برادر مسلمانها است حالا اخوان المسلمین نام نهاد آنهاست و دعوی نا حق اسلامی دارد و در حقیقت اخوان الشیاطین است که در طول 40 سال به میلیون ها اشخاص را به شهادت رسانیدند و ناموس شهدا در کجاست باید حسابه باشیند باید محکمه شوند به عوض عدالت و شر فساد آوردند و به مثل عدالت محمود غزنوی عقاید حنفی داشته باشد و شما عقاید حنفی تان کجاست و گلبندین در پاکستان مودودی شد از طرف کمپ شمشتو در پاکستان ناموس شهدا افغانستان به ذریعه زن های گمراه و به زن بیراه راز میکرد حالت شما

خراب بیا که جای ببرم که حال شما خوب شود و در جای میبرد به نام جج باز او را در بدل پول های گزاف به دیگران میفروختند باید گلبدین از طیاره از گردن اویزان شود هم کم است و سیاف و هابی شد که از طرف این شخص کمپ شمشتو به عربستان هزار ها ناموس مجاهدین بنام غلامی و چوپان فرستاد یک بی بی اصل افغانی به یک افغانستانی در سعودی باید سیاف از طیاره اویزان شود به بی بی گفتی که از آن ظالمان سنگ افغانستان شرف دارد و روی شان سیاه بود و ربانی پنجپیری شد و در وقت حاضر افغانستان فعالیت و خدمت به خوارج دارد.پ

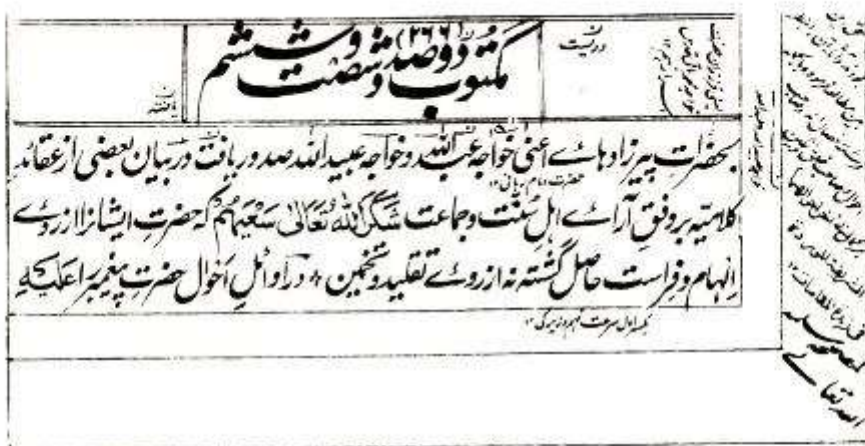
مثال شان جمعیت اصلاح و نجم الجوانان باید امنیت ملی و گارنیزیون و پولیس شما متوجه باشند که پیر اکمالات کنند آن را گفتار کرد دو کشور گرفته شود.

هر نوع تقریر سلطان المناظرین غازی مرد میدان مولوی غلام مشهور به نابغه یک گروه جنتی 729 گروه جهنمی را ثابت کرد شماره فیسبوک 0092338718434 و این گروه ثماً کر است هر قسم گفتار میکنند و گفتار حق نمیشوند بکماً گنگه است و هر قسم گفتار میکنند و گفتار حق نمیگویند همچون کور است هر چیز میبیند جز حق.

حق را ناحق گویند و رد شریعت است و رد شریعت کفر است غیر حق را به حق مقرب دیدن زندیق است و ضرورت دیدن انکار قصداً کفر است هر کس کافر را مسلمان گوید کافر است و هر کس مسلمان را کافر گوید خود شان کافر است.

اگر صلاح خیر لازم است و ان چوکی پرست که چوکی دولت را محکم گرفته و نمیخواهد از دست بدهد و قتل و قاتل هر دو طرف مسلمانها را در نظر ندارد تنها خود و چوکی را مبینند مسئولیت دنیا و آخرت به گردن شان است و از جمله ظالمان است باید مسلمانها به آواز بلند بگویند خارجی ها از خاک پاک ما خارج شوند و مثال دیگر اشخاصیکه مخالف صلح هستند نمیخواهد صلح باید باز بهانه میکنند که آزادی بیان از بین نرود و حقوق زنان از بین نرود چون این آزادی تولید انگلیس است و انگلیس ملحد هر نوع گفتار شان مردود میباشد و آن اشخاص میگوید حقوق زنان از بین نرود و آن زنان غاصبین است که میلوونها زمین حکومتی و شخصی را غصب نموده مثال امان الله خان غازی پادشاه افغانستان از طرف اشخاص بی عمل و چوکی پرست در ما بین ما مسلمانها تفرقه انداختند و هر طر لشکرکشی نمودند و شاه کشور را مجبور به ترک افغانستان نمود تا ایتالیا رفت اگر نمیرفت مثل تنظیم و تنظیم بازی قتل و قاتل که صورت گرفت در طول 40 سال به میلوونها شخص بی گناه را به شهادت رسید دست شاه جوان به این قتل و قاتل آلوده نشود.

حالا غیر حق را به حق مقرب می بینند و چوکی پرستی و دنیا پرستی را در نظر گیرد بخاطر نیم متر چوکی شریعت حضرت محمد مصطفی (ص) را قبول ندارد.



وَكَلَّمَ آلَ الْمَسْكُونَاتِ وَاللَّسَّكَائِمَاتِ بِحُجُوبٍ ویده بودند که میفرمایند تو از جهت دان علم کلامی و این واقعه را
 بحضرت خوانده نمودی که زانیده بود نماز آن روز حضرت ایشان را در هر مسئله از مسائل کلامیه را این روز
 عالجیده است و حکم خدا لیکن در اکثر مسائل موقفت بشیخ ماتریدیه دارند و با بیان در فلاسفیه و غیر
 و یکو پیش ایشان در وقت عید و زمانه که مراد صوفیه را ناما فهمیده بصلالت رفته اند و در بیان لطیف
 از احکام فقوئیه که بصلوة متعلق اند و در بیان کلمات طریقه علمیه نقشبندیه و التزم ایشان متتابعیت
 سنت را و در بیان منع استماع غناء و منع از حضور مجلس رقصان و طایفه ایشان از کمال شکر و تعجب
 سرت پسته و زوایا نصیب تر و کعبه الخیر بعد الحیل و الصلوة و تبلیغ الدعوات بحجاب مخدوف و او را
 کرام معنی نماید که این فقیر از تافه و غرق احسانهاست و الدیر زنگوار شهاب است و درین طریق سنی الف
 بی را از ایشان گرفته است و در حقی حروف این راه را از ایشان امر حقه و دولت اندراج الهی
 فی البدایه ببرکت صحبت ایشان حاصل کرده و سعادت سفر در وطن را بصدقه خدمت ایشان
 یافته توجیه شریف ایشان در دو نیم ماه این نا قابل را نسبت نقشبندیه رسانیده و حضور فاضل این
 اکابر را اعطا فرموده و درین مدت قلیله آنچه از تجلیات و ظهورات و انوار و انوار و سبب بر کعبه
 و سبب کفیهما که بفضیل ایشان زوداده چه شرح و بدو چه بیان تفصیل آن نماید چنان توجیه شریف شان کم
 دقیقه مانده باشد در معارف توحید و اشکاد و قرب و سعادت و اعطای و مسرمان که برین فقیر بخشاوند و او را
 آن اطلاع ندانم و شهود و وحدت در کثرت و مشاهد کثرت در وحدت از عقدا و سبب این معارف
 است با جمله آنجا که نسبت نقشبندیه است و حضور فاضل این اکابر بنام این معارف بر زبان آوردن
 و نشان این شهود و مشاهد را بیان نمودن از کونه نظری است کارخانه این اکابر بلند است
 بهر تری است و قیاس نسبت ندارد و هر گاه این طور و سبب رفیع القدر از حضرت ایشان باین فقیر
 رسیده باشد اگر در مدت عمر سر خود را با نهال اقدام خدمت عتبه علمیه شما کرده باشد هیچ نه کرده باشد
 از تقصیرات خود چه عرض نماید و همیشه زندگی باسے خود چه از اظهار نماید اما معارف آگاه خود چه

و این واقعه را در هر مسئله از مسائل کلامیه را این روز عالجیده است و حکم خدا لیکن در اکثر مسائل موقفت بشیخ ماتریدیه دارند و با بیان در فلاسفیه و غیر و یکو پیش ایشان در وقت عید و زمانه که مراد صوفیه را ناما فهمیده بصلالت رفته اند و در بیان لطیف از احکام فقوئیه که بصلوة متعلق اند و در بیان کلمات طریقه علمیه نقشبندیه و التزم ایشان متتابعیت سنت را و در بیان منع استماع غناء و منع از حضور مجلس رقصان و طایفه ایشان از کمال شکر و تعجب سرت پسته و زوایا نصیب تر و کعبه الخیر بعد الحیل و الصلوة و تبلیغ الدعوات بحجاب مخدوف و او را کرام معنی نماید که این فقیر از تافه و غرق احسانهاست و الدیر زنگوار شهاب است و درین طریق سنی الف بی را از ایشان گرفته است و در حقی حروف این راه را از ایشان امر حقه و دولت اندراج الهی فی البدایه ببرکت صحبت ایشان حاصل کرده و سعادت سفر در وطن را بصدقه خدمت ایشان یافته توجیه شریف ایشان در دو نیم ماه این نا قابل را نسبت نقشبندیه رسانیده و حضور فاضل این اکابر را اعطا فرموده و درین مدت قلیله آنچه از تجلیات و ظهورات و انوار و انوار و سبب بر کعبه و سبب کفیهما که بفضیل ایشان زوداده چه شرح و بدو چه بیان تفصیل آن نماید چنان توجیه شریف شان کم دقیقه مانده باشد در معارف توحید و اشکاد و قرب و سعادت و اعطای و مسرمان که برین فقیر بخشاوند و او را آن اطلاع ندانم و شهود و وحدت در کثرت و مشاهد کثرت در وحدت از عقدا و سبب این معارف است با جمله آنجا که نسبت نقشبندیه است و حضور فاضل این اکابر بنام این معارف بر زبان آوردن و نشان این شهود و مشاهد را بیان نمودن از کونه نظری است کارخانه این اکابر بلند است بهر تری است و قیاس نسبت ندارد و هر گاه این طور و سبب رفیع القدر از حضرت ایشان باین فقیر رسیده باشد اگر در مدت عمر سر خود را با نهال اقدام خدمت عتبه علمیه شما کرده باشد هیچ نه کرده باشد از تقصیرات خود چه عرض نماید و همیشه زندگی باسے خود چه از اظهار نماید اما معارف آگاه خود چه

و این واقعه را در هر مسئله از مسائل کلامیه را این روز عالجیده است و حکم خدا لیکن در اکثر مسائل موقفت بشیخ ماتریدیه دارند و با بیان در فلاسفیه و غیر و یکو پیش ایشان در وقت عید و زمانه که مراد صوفیه را ناما فهمیده بصلالت رفته اند و در بیان لطیف از احکام فقوئیه که بصلوة متعلق اند و در بیان کلمات طریقه علمیه نقشبندیه و التزم ایشان متتابعیت سنت را و در بیان منع استماع غناء و منع از حضور مجلس رقصان و طایفه ایشان از کمال شکر و تعجب سرت پسته و زوایا نصیب تر و کعبه الخیر بعد الحیل و الصلوة و تبلیغ الدعوات بحجاب مخدوف و او را کرام معنی نماید که این فقیر از تافه و غرق احسانهاست و الدیر زنگوار شهاب است و درین طریق سنی الف بی را از ایشان گرفته است و در حقی حروف این راه را از ایشان امر حقه و دولت اندراج الهی فی البدایه ببرکت صحبت ایشان حاصل کرده و سعادت سفر در وطن را بصدقه خدمت ایشان یافته توجیه شریف ایشان در دو نیم ماه این نا قابل را نسبت نقشبندیه رسانیده و حضور فاضل این اکابر را اعطا فرموده و درین مدت قلیله آنچه از تجلیات و ظهورات و انوار و انوار و سبب بر کعبه و سبب کفیهما که بفضیل ایشان زوداده چه شرح و بدو چه بیان تفصیل آن نماید چنان توجیه شریف شان کم دقیقه مانده باشد در معارف توحید و اشکاد و قرب و سعادت و اعطای و مسرمان که برین فقیر بخشاوند و او را آن اطلاع ندانم و شهود و وحدت در کثرت و مشاهد کثرت در وحدت از عقدا و سبب این معارف است با جمله آنجا که نسبت نقشبندیه است و حضور فاضل این اکابر بنام این معارف بر زبان آوردن و نشان این شهود و مشاهد را بیان نمودن از کونه نظری است کارخانه این اکابر بلند است بهر تری است و قیاس نسبت ندارد و هر گاه این طور و سبب رفیع القدر از حضرت ایشان باین فقیر رسیده باشد اگر در مدت عمر سر خود را با نهال اقدام خدمت عتبه علمیه شما کرده باشد هیچ نه کرده باشد از تقصیرات خود چه عرض نماید و همیشه زندگی باسے خود چه از اظهار نماید اما معارف آگاه خود چه

و بی چگونه است و قدیم است و قائم بذات اوست تعالی که آن را گویند و در آیات و کلمات
 گنجایش نیست و در ظاهر ممکنات ظهور کند و در مکتوبات صورت معنی چگونه بخند
 در کتب که در بیان سلطان چه کار دارد و تجلی افعال و صفات نزد فقیر به تجلی ذات تعالی تقدس
 متصور نیست چه افعال و صفات را از حضرت ذات تعالی تقدس افعال که نیست تا تجلی آنها
 به تجلی ذات متصور بود و آنچه از صفات از ذات است تعالی و تقدس افعال افعال لطلال صفا
 اوست صبیح آنکه پس تجلی آنها تجلی لطلال افعال و صفات بود و تجلی افعال و صفات آنها هم کس
 باین کمال رسیدند **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَبِهِ يَتَّقُونَ** وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ بر اصل سخن بریم
 او تعالی در هیچ چیز معلوم نمند و هیچ چیز در حال نبوی. اما او تعالی محیط اشیا بود و در مرتبت با ایشان از
 ذات اعظم مرتبت نیست که در هر مقام باشد که ایشان را در مرتبت تعالی و آنچه کشف و شهود معلوم کنند
 از آن نیز منزله است چه ممکن را از حقیقت ذات و صفات و افعال او تعالی جز جمله در مرتبت
 نیست ایمان بعیب باید آورد و در هر چه کثرت و شرف بود و در تحت لاف نفی باید ساخت
 عقا شکاکس نشود و در این با همین به کاخجا همیشه باو بدست است و امر را به جبهه از شوقی حضرت
 ایشان با مناسبتین تمام است هنوز ایوان است تقابلند است به مافکر رسیدن است
 پس ایمان آری که او تعالی محیط اشیا است و قریب است ایشان و با ایشان است اما معنی حال
 و قریب و معنی است او را تعالی ندانیم که صیفت احواله و قریب علمی گفتن از ما و احواله مشابه است
 قابل تبادل آن مرتبه و او تعالی هیچ چیز نیست و در همین هیچ چیز با او جانیز متذکر بود و آنچه از بعضی
 عبارات صوفیه معنی اشیا و مفهومی میشود خلاف مراد ایشان است زیرا که مراد ایشان از این کلام
 که مومنین آنها است اذ انتم الغفرون و حاله است که چون فقر تمام شود و بی محض حاصل آید باقی
 نیمانند که او تعالی ندانیم که آن فقیر خداست و خدا را در و که آن کفر و زندقه است تعالی الله
 سبحانه تعالی هو الطائون علی کثیر او حضرت خواهد ما تقدس بی سیر موند که معنی

و بی چگونه است و قدیم است و قائم بذات اوست تعالی که آن را گویند و در آیات و کلمات گنجایش نیست و در ظاهر ممکنات ظهور کند و در مکتوبات صورت معنی چگونه بخند در کتب که در بیان سلطان چه کار دارد و تجلی افعال و صفات نزد فقیر به تجلی ذات تعالی تقدس متصور نیست چه افعال و صفات را از حضرت ذات تعالی تقدس افعال که نیست تا تجلی آنها به تجلی ذات متصور بود و آنچه از صفات از ذات است تعالی و تقدس افعال افعال لطلال صفا اوست صبیح آنکه پس تجلی آنها تجلی لطلال افعال و صفات بود و تجلی افعال و صفات آنها هم کس باین کمال رسیدند

و بی چگونه است و قدیم است و قائم بذات اوست تعالی که آن را گویند و در آیات و کلمات گنجایش نیست و در ظاهر ممکنات ظهور کند و در مکتوبات صورت معنی چگونه بخند در کتب که در بیان سلطان چه کار دارد و تجلی افعال و صفات نزد فقیر به تجلی ذات تعالی تقدس متصور نیست چه افعال و صفات را از حضرت ذات تعالی تقدس افعال که نیست تا تجلی آنها به تجلی ذات متصور بود و آنچه از صفات از ذات است تعالی و تقدس افعال افعال لطلال صفا اوست صبیح آنکه پس تجلی آنها تجلی لطلال افعال و صفات بود و تجلی افعال و صفات آنها هم کس باین کمال رسیدند

و بی چگونه است و قدیم است و قائم بذات اوست تعالی که آن را گویند و در آیات و کلمات گنجایش نیست و در ظاهر ممکنات ظهور کند و در مکتوبات صورت معنی چگونه بخند در کتب که در بیان سلطان چه کار دارد و تجلی افعال و صفات نزد فقیر به تجلی ذات تعالی تقدس متصور نیست چه افعال و صفات را از حضرت ذات تعالی تقدس افعال که نیست تا تجلی آنها به تجلی ذات متصور بود و آنچه از صفات از ذات است تعالی و تقدس افعال افعال لطلال صفا اوست صبیح آنکه پس تجلی آنها تجلی لطلال افعال و صفات بود و تجلی افعال و صفات آنها هم کس باین کمال رسیدند

و بی چگونه است و قدیم است و قائم بذات اوست تعالی که آن را گویند و در آیات و کلمات گنجایش نیست و در ظاهر ممکنات ظهور کند و در مکتوبات صورت معنی چگونه بخند در کتب که در بیان سلطان چه کار دارد و تجلی افعال و صفات نزد فقیر به تجلی ذات تعالی تقدس متصور نیست چه افعال و صفات را از حضرت ذات تعالی تقدس افعال که نیست تا تجلی آنها به تجلی ذات متصور بود و آنچه از صفات از ذات است تعالی و تقدس افعال افعال لطلال صفا اوست صبیح آنکه پس تجلی آنها تجلی لطلال افعال و صفات بود و تجلی افعال و صفات آنها هم کس باین کمال رسیدند

و بی چگونه است و قدیم است و قائم بذات اوست تعالی که آن را گویند و در آیات و کلمات گنجایش نیست و در ظاهر ممکنات ظهور کند و در مکتوبات صورت معنی چگونه بخند در کتب که در بیان سلطان چه کار دارد و تجلی افعال و صفات نزد فقیر به تجلی ذات تعالی تقدس متصور نیست چه افعال و صفات را از حضرت ذات تعالی تقدس افعال که نیست تا تجلی آنها به تجلی ذات متصور بود و آنچه از صفات از ذات است تعالی و تقدس افعال افعال لطلال صفا اوست صبیح آنکه پس تجلی آنها تجلی لطلال افعال و صفات بود و تجلی افعال و صفات آنها هم کس باین کمال رسیدند

و بی چگونه است و قدیم است و قائم بذات اوست تعالی که آن را گویند و در آیات و کلمات گنجایش نیست و در ظاهر ممکنات ظهور کند و در مکتوبات صورت معنی چگونه بخند در کتب که در بیان سلطان چه کار دارد و تجلی افعال و صفات نزد فقیر به تجلی ذات تعالی تقدس متصور نیست چه افعال و صفات را از حضرت ذات تعالی تقدس افعال که نیست تا تجلی آنها به تجلی ذات متصور بود و آنچه از صفات از ذات است تعالی و تقدس افعال افعال لطلال صفا اوست صبیح آنکه پس تجلی آنها تجلی لطلال افعال و صفات بود و تجلی افعال و صفات آنها هم کس باین کمال رسیدند

والمعنى

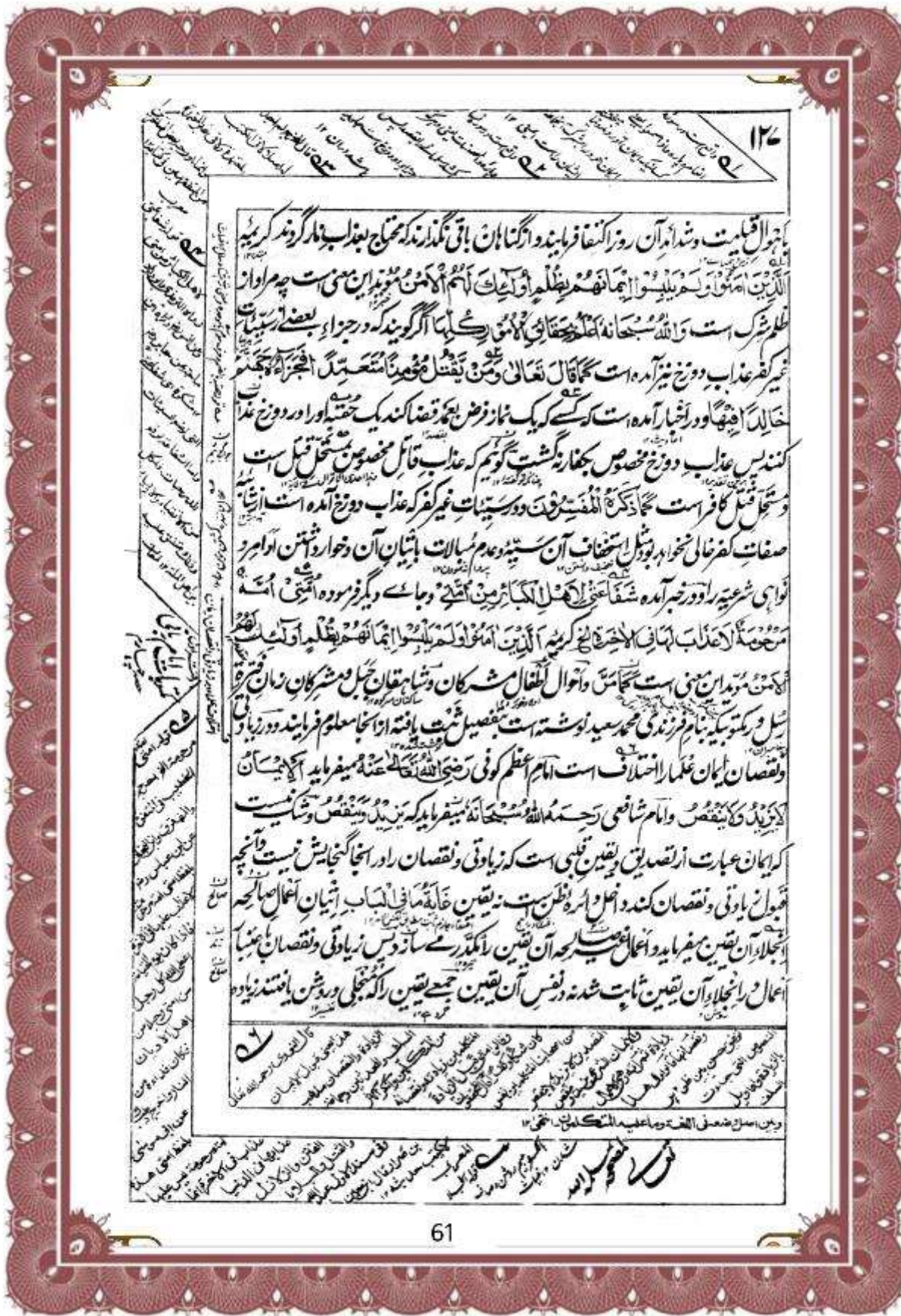
۱۱۰

عبارت این سخن نه آنست که حق بگویند که حق است و موجود حق است بجهت آنکه تغییر و تبدیل را
 اذات وصفات و افعال او تعالی را نه نیست بجهت آنکه از آنکه اینها که بصفا یا به کمالی افعال
 محدود است اگر کسی آن را آنچه صوفیه وجودیه میخوانند و نیز از آنکه اینها که بصفا یا به کمالی افعال
 در مرتبه و درجه است که آن کفر و ضلالت است بلکه این نیز از آنکه اینها که بصفا یا به کمالی افعال
 اعتبار کرده اند بگویند که تغییر و تبدیل در ذات و صفات و افعال او تعالی راه باید و او تعالی
 یعنی مطلق است هم در ذات و هم در صفات و هم در افعال و در هیچ امری هیچ چیز محتاج به وجود نیست
 و در وجود محتاج نیست و ظهور نیز محتاج نه و آنچه از عبارات بعضی صوفیه میفهم میشود که او تعالی در ظهور
 کمالات انسانی و صفاتی با محتاج است این سخن برین تغییر بسیار گران است میداند که مقصود از
 آفرینش ایشان حصول کمالات است مرایشان را نه کمالی که عالم بجناب قدس او باشد تعالی
 و تقدس که بگویند و ما خلق است این کمالی که بگویند این ای که بگویند این معنی است
 پس مقصود از خلقت جن و انس حصول معرفت ایشان بود که کمال ایشان است نه امری که عالم
 بجناب حق بود بجهت آنکه و آنچه در حدیث قدسی واقع شده است که خلق الله لیسوا له لیسوا له لیسوا له
 نیز معرفت ایشان است نه آنکه من معارف شرم و بیو شرط معرفت ایشان کمالی حاصل نماید
 تعالی الله یعنی در کمال عالمی که او تعالی در جمیع صفات ناقص سمات محدود است و نیز
 است جسم جسمانی نیست و مکانی در زمانی نه و صفات کمال او را ثابت است از آنکه معرفت
 کمال در وجود او بود و زاندر وجود ذات تعالی و تقدس و آن صفات حیات و علم و قدرت
 و اراده و سمع و بصر و کلام و تکوین است این صفات در خارج موجود اند نه آنکه در علم موجود بود
 از وجود ذات و در خارج نفس است تعالی و تقدس چنانچه بعضی از صوفیه جویدمان برده اند و گفته اند
 از روی تعقل نمیشود که صفات به با ذات توازن و کسب و کسب همه سخن حکمان فی
 نفسی صفات است چه ثبات صفات مستزله و فلا سفته نیز تغییر علمی و اتحاد و جری گفته اند و اینها نیز

اننا لخلق

والمعنى
 که در این سخن نه آنست که حق بگویند که حق است و موجود حق است بجهت آنکه تغییر و تبدیل را
 اذات وصفات و افعال او تعالی را نه نیست بجهت آنکه از آنکه اینها که بصفا یا به کمالی افعال
 محدود است اگر کسی آن را آنچه صوفیه وجودیه میخوانند و نیز از آنکه اینها که بصفا یا به کمالی افعال
 در مرتبه و درجه است که آن کفر و ضلالت است بلکه این نیز از آنکه اینها که بصفا یا به کمالی افعال
 اعتبار کرده اند بگویند که تغییر و تبدیل در ذات و صفات و افعال او تعالی راه باید و او تعالی
 یعنی مطلق است هم در ذات و هم در صفات و هم در افعال و در هیچ امری هیچ چیز محتاج به وجود نیست
 و در وجود محتاج نیست و ظهور نیز محتاج نه و آنچه از عبارات بعضی صوفیه میفهم میشود که او تعالی در ظهور
 کمالات انسانی و صفاتی با محتاج است این سخن برین تغییر بسیار گران است میداند که مقصود از
 آفرینش ایشان حصول کمالات است مرایشان را نه کمالی که عالم بجناب قدس او باشد تعالی
 و تقدس که بگویند و ما خلق است این کمالی که بگویند این ای که بگویند این معنی است
 پس مقصود از خلقت جن و انس حصول معرفت ایشان بود که کمال ایشان است نه امری که عالم
 بجناب حق بود بجهت آنکه و آنچه در حدیث قدسی واقع شده است که خلق الله لیسوا له لیسوا له لیسوا له
 نیز معرفت ایشان است نه آنکه من معارف شرم و بیو شرط معرفت ایشان کمالی حاصل نماید
 تعالی الله یعنی در کمال عالمی که او تعالی در جمیع صفات ناقص سمات محدود است و نیز
 است جسم جسمانی نیست و مکانی در زمانی نه و صفات کمال او را ثابت است از آنکه معرفت
 کمال در وجود او بود و زاندر وجود ذات تعالی و تقدس و آن صفات حیات و علم و قدرت
 و اراده و سمع و بصر و کلام و تکوین است این صفات در خارج موجود اند نه آنکه در علم موجود بود
 از وجود ذات و در خارج نفس است تعالی و تقدس چنانچه بعضی از صوفیه جویدمان برده اند و گفته اند
 از روی تعقل نمیشود که صفات به با ذات توازن و کسب و کسب همه سخن حکمان فی
 نفسی صفات است چه ثبات صفات مستزله و فلا سفته نیز تغییر علمی و اتحاد و جری گفته اند و اینها نیز

والمعنى
 که در این سخن نه آنست که حق بگویند که حق است و موجود حق است بجهت آنکه تغییر و تبدیل را
 اذات وصفات و افعال او تعالی را نه نیست بجهت آنکه از آنکه اینها که بصفا یا به کمالی افعال
 محدود است اگر کسی آن را آنچه صوفیه وجودیه میخوانند و نیز از آنکه اینها که بصفا یا به کمالی افعال
 در مرتبه و درجه است که آن کفر و ضلالت است بلکه این نیز از آنکه اینها که بصفا یا به کمالی افعال
 اعتبار کرده اند بگویند که تغییر و تبدیل در ذات و صفات و افعال او تعالی راه باید و او تعالی
 یعنی مطلق است هم در ذات و هم در صفات و هم در افعال و در هیچ امری هیچ چیز محتاج به وجود نیست
 و در وجود محتاج نیست و ظهور نیز محتاج نه و آنچه از عبارات بعضی صوفیه میفهم میشود که او تعالی در ظهور
 کمالات انسانی و صفاتی با محتاج است این سخن برین تغییر بسیار گران است میداند که مقصود از
 آفرینش ایشان حصول کمالات است مرایشان را نه کمالی که عالم بجناب قدس او باشد تعالی
 و تقدس که بگویند و ما خلق است این کمالی که بگویند این ای که بگویند این معنی است
 پس مقصود از خلقت جن و انس حصول معرفت ایشان بود که کمال ایشان است نه امری که عالم
 بجناب حق بود بجهت آنکه و آنچه در حدیث قدسی واقع شده است که خلق الله لیسوا له لیسوا له لیسوا له
 نیز معرفت ایشان است نه آنکه من معارف شرم و بیو شرط معرفت ایشان کمالی حاصل نماید
 تعالی الله یعنی در کمال عالمی که او تعالی در جمیع صفات ناقص سمات محدود است و نیز
 است جسم جسمانی نیست و مکانی در زمانی نه و صفات کمال او را ثابت است از آنکه معرفت
 کمال در وجود او بود و زاندر وجود ذات تعالی و تقدس و آن صفات حیات و علم و قدرت
 و اراده و سمع و بصر و کلام و تکوین است این صفات در خارج موجود اند نه آنکه در علم موجود بود
 از وجود ذات و در خارج نفس است تعالی و تقدس چنانچه بعضی از صوفیه جویدمان برده اند و گفته اند
 از روی تعقل نمیشود که صفات به با ذات توازن و کسب و کسب همه سخن حکمان فی
 نفسی صفات است چه ثبات صفات مستزله و فلا سفته نیز تغییر علمی و اتحاد و جری گفته اند و اینها نیز



عنوان کتاب: شرح تفسیر قرآن مجید
مجله: فصلنامه علمی-پژوهشی
شماره: ۱۱
سال: ۱۳۸۵

باجمال قیامت و شد آن روز انکشاف یابد و اگر تا بان باقی نماند که محتاج بعذاب نماند که میگوید
الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَعْمَلُونَ الصَّالِحِينَ فَلَا يُغْنِي عَنْهُمْ صَالِحُهُمْ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ
ظلم شرک است و الله سبحانه کلمه صحافی الاثم کما انما اگر گویند که در جزای بعضی از سبب است
غیر کفر عذاب و دوزخ نیز آمده است کما قال تعالی وَ مَنْ يَفْتُلْ فُتُلًا مَنَعْنَا الْمُشْرِكِينَ الْعَذَابَ الَّذِي لَدُنَّا
خالد اینها و در اختیار آمده است که کسی که یک نماز فرض بجز قضا کند یک عذاب او را در دوزخ عذاب
کنند عذاب و دوزخ مخصوص بخوار گشت گویم که عذاب قائل مخصوص شغل قبل است
و شغل قبل کافر است کما ذکرنا فی صفة من یقتل فی دوزخ است عذاب و دوزخ آمده است از این
صفات کفر خالی نخواهد بود بل استخفاف آن سینه و عدم مسألت بائیان آن و خوار داشتن او امر و
نوامی شرعی را در دوزخ آورده شفا علی کمال الکبائر من اشد و باس و دیگر فرموده است فی امه
موجبه ان عذاب الهانی الاخرة لی کریمه الذین آمنوا و کلمه یلبسوا ایما الله یقلبه اولک لظلم
الذین آمنوا و کلمه یلبسوا ایما الله یقلبه اولک لظلم الذین آمنوا و کلمه یلبسوا ایما الله یقلبه اولک لظلم
سئل و مکتوبه یکبارم فرزند می محمد سعید نوشته است بفضیل شریف یافته انا سجا معلوم فرماید و در زیاده
و نقصان ایمان علماء را اختلاف است امام اعظم کوفی رضی الله عنه میفرماید که ایمان آن
لا یرید و ینقص و امام شافعی رحمه الله سبحانه میفرماید که ینزد و ینقص و شکی نیست
که ایمان عبارت از تصدیق یقین قلبی است که زیادتی و نقصان را در اینجا گنجایش نیست و آنچه
معمول زیادتی و نقصان کند و اصل امر یقین است یقین خالیة ما فی لسان اشیان اعمال صالحه
انجلا و ان یقین میفرماید و اعمال یقین را که در سه ساز و سه زیادتی و نقصان اینها
اعمال را بخلا و ان یقین ثابت شده و نفس آن یقین جمیع یقین را که تجلی و روشن یافته زیاده

عنوان کتاب: شرح تفسیر قرآن مجید
مجله: فصلنامه علمی-پژوهشی
شماره: ۱۱
سال: ۱۳۸۵

عنوان کتاب: شرح تفسیر قرآن مجید
مجله: فصلنامه علمی-پژوهشی
شماره: ۱۱
سال: ۱۳۸۵

عنوان کتاب: شرح تفسیر قرآن مجید
مجله: فصلنامه علمی-پژوهشی
شماره: ۱۱
سال: ۱۳۸۵

عنوان کتاب: شرح تفسیر قرآن مجید
مجله: فصلنامه علمی-پژوهشی
شماره: ۱۱
سال: ۱۳۸۵

عنه ان الاستسقاء وبعده اهل بيته ليعلموا فضلهم في الدنيا والآخرة

امام عظيم كويداننا كمن حقاً و امام شافعي كويداننا من انشاء الله تعالى في اخصيتك لعل ايشان
 اعظمي است مذهب اول باعتبار ايمان حال است و مذهب ثاني باعتبار ايمان و عاقبت كارنا شافعي
 از صورت استمنا اولي و احوط است كما لا يخفى على المتصفين وكرامات اولي بار الله حق است و الاشراف
 و توجع خوارق عادات از ايشان اين معني از ايشان عادت مكره كشته است و نكدر ان مكره علم عاوي
 و ضروري است معجزه نبوي مقرون بدعوي نبوت است و كرامت ملي از اين معني خالي است بلكه ضروري
 با تمام متابعت آن نبى فلا انشياءه بين المعجز و الكرامه كما ذكره المذكرون و ترتيب افضليت
 در بيان خلفا راشدين بر ترتيب خلافت است اما افضليت شيخن با جماع صحابه و تابعين ثابته
 است چنانچه نقل كرده اند از جماعه از اكابر ائمه كه ميكي از ايشان امام شافعي است قال الشيخ الامام
 ابو الحسن لا تفرق بين افضل ان جبرئيل و عمر بن الخطاب و قتيبة بن سعيد قال ابو بصير و قد رواه عن
 علي بن فضال و كوفي و ملكيه و بنو ابي عمير و بنو ابي عمير و بنو ابي عمير و بنو ابي عمير و بنو ابي عمير
 و رواه عن علي بن ابي طالب و عن ابي بصير و عن ابي بصير و عن ابي بصير و عن ابي بصير و عن ابي بصير
 ما اجمعهم و روى البخاري عنه انه قال خير لنا من بعد النبي صلى الله عليه و آله الصالح و السلام
 و بكره من غيرهم رجل منكم قال ابو بصير و عن ابي بصير و عن ابي بصير و عن ابي بصير و عن ابي بصير
 و عن ابي بصير و عن ابي بصير و عن ابي بصير و عن ابي بصير و عن ابي بصير و عن ابي بصير و عن ابي بصير
 فصالح عاوي هو مفضل عليه ما على المفترى و المخرج الدار فمعه لا احد لحد فصلني على

Handwritten marginal notes on the left side of the page, including phrases like "عنه ان الاستسقاء" and "عنه ان الاستسقاء".

Handwritten marginal notes at the bottom of the page, including a large signature "عنه ان الاستسقاء" and other smaller notes.

ابي بكر وعمر لا جلدته جلد المفاخرى واما مال ذلك منه ونزع غيره من القضاة يتبعون
 بحيث لا مجال فيها الا كما راى احد حتى قال عبد الله بن ابي سفيان من اكابر الشيعة افضل الشيخين
 بتفضيل علي انهما على نفسه ولا لما فضلتهما كعلي بن ابي طالب ان احبته ثم اخالفه كل ذلك
 من تقادير الصالحين واما تفضيل عثمان بن علي رضي الله تعالى عنهما پس اكثر علماء اهل بيت برزند
 که فضل بعد از عین عثمان است پس علی و نه سب امیر اربع مجتهدین نیز بهین است و نوشته که در
 فضیلت حضرت عثمان از امام مالک نقل کرده اند قاضی عیاض گفته که او جمع کرده است از توفیق
 بنویس تفضیل عثمان و قرطبی گفته است هرگاه که انشاء الله تعالی و همچنین نوشته که از عباد
 امام عظیم سجده الله تمجیده اند که مرتکبات الشکر و الطاعة لتفضیل السخاين و صحبة المختارين
 در این تغییر اختیار این عبارات را محمل دیگر است که چون ظهور فتن و تمثال در امور مردم و زمان
 خلافت حضرت عقیقین بسیار شده بود و بدلهای مردم ازین راه که در راه یافته امام این معنی
 را ملاحظه فرموده و رحمت ایشان لفظ محبت اختیار نموده است و در سنی ایشان را از علامات سنت
 ساخته بے اندک شایسته توقف ملاحظه بود و کتب معتدبه مشهوره بیان افضلیتهم علی سزید
 خلافتهم باجماع فضیلت عقیقین است و فضیلت حضرت عثمان و ذون اوست اما احوط است
 که نیز فضیلت حضرت عثمان را بلکه نیز فضیلت عقیقین را نیز حکم بجز کنیم بشریح و بیان انیم
 چه علماء را در کفر و اختلاف است و در قطعیت این اجماع قبل قال و این منکر قرین نیز برید
 است که بواسطه احتیاط و قرن او توقف کرده اند اندر اینکه حضرت پیغمبر از راه اندر خلفا را بشیرین
 او بر سر و رنگ انداے است که از راه اندر که امامین باور سیده علیه و علیها الصلوٰة والسلام
 قال علی الله الصلوٰة والسلام الله الله في اصحابي لا تخذروهم عرضنا انهم منكم و انهم منكم
 معهم ومن ابغضهم فبغضني ابغضهم ومن اذاهم فقد اذاني ومن اذاني فقد اذى الله
 من اذى الله فبغضك ان يخذلوا وقال عمر رضي الله عنهما ان الذين يؤذون الله يؤذون الله و يؤذون الله

این حدیث در فضیلت حضرت عثمان است و در سنی ایشان را از علامات سنت ساخته بے اندک شایسته توقف ملاحظه بود و کتب معتدبه مشهوره بیان افضلیتهم علی سزید خلافتهم باجماع فضیلت عقیقین است و در قطعیت این اجماع قبل قال و این منکر قرین نیز برید است که بواسطه احتیاط و قرن او توقف کرده اند اندر اینکه حضرت پیغمبر از راه اندر خلفا را بشیرین او بر سر و رنگ انداے است که از راه اندر که امامین باور سیده علیه و علیها الصلوٰة والسلام قال علی الله الصلوٰة والسلام الله في اصحابي لا تخذروهم عرضنا انهم منكم و انهم منكم معهم ومن ابغضهم فبغضني ابغضهم ومن اذاهم فقد اذاني ومن اذاني فقد اذى الله من اذى الله فبغضك ان يخذلوا وقال عمر رضي الله عنهما ان الذين يؤذون الله يؤذون الله و يؤذون الله

این حدیث در فضیلت حضرت عثمان است و در سنی ایشان را از علامات سنت ساخته بے اندک شایسته توقف ملاحظه بود و کتب معتدبه مشهوره بیان افضلیتهم علی سزید خلافتهم باجماع فضیلت عقیقین است و در قطعیت این اجماع قبل قال و این منکر قرین نیز برید است که بواسطه احتیاط و قرن او توقف کرده اند اندر اینکه حضرت پیغمبر از راه اندر خلفا را بشیرین او بر سر و رنگ انداے است که از راه اندر که امامین باور سیده علیه و علیها الصلوٰة والسلام قال علی الله الصلوٰة والسلام الله في اصحابي لا تخذروهم عرضنا انهم منكم و انهم منكم معهم ومن ابغضهم فبغضني ابغضهم ومن اذاهم فقد اذاني ومن اذاني فقد اذى الله من اذى الله فبغضك ان يخذلوا وقال عمر رضي الله عنهما ان الذين يؤذون الله يؤذون الله و يؤذون الله

را آنکه ندانند سنجب دوست داشته شده حق است جل جلاله و معنی او تقالی اگر تمام دنیا
 یک فصل معنی محبوب حق جل جلاله معلوم شود و علم مقتضای آن بیشتر گردد و معتقد است
 حکم آن وارد که کسی بجز رف ریزه باشد چند چیز نفیس را بخرد و بجا دلاطل روح را بدست آورد
 بعد از ظهور کمال و سبب باغ و صنوف نماز که معراج است باید فرمود و او هم باید نموده که نماز فرض
 بی جماعت او ایجاب کند که سبب اولی با امام ترک نشود و نماز در وقت سنجب او ایجاب دور خوانده مرعاة
 قدر مسنون باید کرد و در رکوع و سجود و طمانیت جاریه نبود که فرض است یا واجب بقول مختار و در وقت
 راست باید ایستاد بر سبب که آنچه آنها بر مقهور خود رجوع نماید و بعد از راست ایستادن طمانیت در کار است
 نیز باید کرد که فرض است یا واجب یا منت علی اختلاف الاقوال و همچنین در مجلس که میان دو سجده است
 بعد از نشستن درست الطمینان نیز در کار است چنانچه در وقت و اقل تسبیح رکوع و سجده بار است و
 اکثرش تا بهفت بار یا یازده بار علی اختلاف الاقوال و تسبیح امام با اندازه حال مقتدیان است و تسبیح
 می آید که کسی در حال انفراد در وقت قوت و استطاعت اقتصار بر اقل تسبیحات نماید اگر نتواند پنج
 بار یا بهفت بار بگوید و در وقت سجده رفتن آنچه بر زمین نزدیک تر است اول بر زمین نهادن اول
 هر دو زانو بر زمین نهادن بعد از آن هر دو دست بعد از آن بینی را بعد از آن پشیمان را و در وقت وضع
 زانو و دست ابتدا از زمین باید نمود و در وقت رفع راس آنچه آسمان نزدیک است اول باید برداشت
 پس ابتدا رفع از زمین باید نمود و در وقت قیام نظر بر موضع سجود باید و در وقت رکوع بر
 پایتیبها یعنی خود نظر باید کرد و در سجود بر نوک بینی خود و در سجود سبب بر دست خود یا بر کنار خود ملاحظه
 باید نمود چنان نظر بر انگشتی دوخته شود و بر او هیچ مذکوره گماشته که در نماز جمعیت میسر شود و صلوة
 به شوع حاصل آید کما هو المنقول عن علی علیه السلام و السان و همچنین تفریح اصابع
 و دوست در وقت رکوع و ضم ساعتی آن اصلاح در وقت سجود است آن را نیز مراعات
 فرمایند آشت کشادن یا ضم ساعتی بے تقریب نیست قواعد زمین آن ملاحظه نموده مسکت بر رخ

در وقت رکوع و سجود و طمانیت جاریه نبود که فرض است یا واجب بقول مختار و در وقت
 راست باید ایستاد بر سبب که آنچه آنها بر مقهور خود رجوع نماید و بعد از راست ایستادن طمانیت در کار است
 نیز باید کرد که فرض است یا واجب یا منت علی اختلاف الاقوال و همچنین در مجلس که میان دو سجده است
 بعد از نشستن درست الطمینان نیز در کار است چنانچه در وقت و اقل تسبیح رکوع و سجده بار است و
 اکثرش تا بهفت بار یا یازده بار علی اختلاف الاقوال و تسبیح امام با اندازه حال مقتدیان است و تسبیح
 می آید که کسی در حال انفراد در وقت قوت و استطاعت اقتصار بر اقل تسبیحات نماید اگر نتواند پنج
 بار یا بهفت بار بگوید و در وقت سجده رفتن آنچه بر زمین نزدیک تر است اول بر زمین نهادن اول
 هر دو زانو بر زمین نهادن بعد از آن هر دو دست بعد از آن بینی را بعد از آن پشیمان را و در وقت وضع
 زانو و دست ابتدا از زمین باید نمود و در وقت رفع راس آنچه آسمان نزدیک است اول باید برداشت
 پس ابتدا رفع از زمین باید نمود و در وقت قیام نظر بر موضع سجود باید و در وقت رکوع بر
 پایتیبها یعنی خود نظر باید کرد و در سجود بر نوک بینی خود و در سجود سبب بر دست خود یا بر کنار خود ملاحظه
 باید نمود چنان نظر بر انگشتی دوخته شود و بر او هیچ مذکوره گماشته که در نماز جمعیت میسر شود و صلوة
 به شوع حاصل آید کما هو المنقول عن علی علیه السلام و السان و همچنین تفریح اصابع
 و دوست در وقت رکوع و ضم ساعتی آن اصلاح در وقت سجود است آن را نیز مراعات
 فرمایند آشت کشادن یا ضم ساعتی بے تقریب نیست قواعد زمین آن ملاحظه نموده مسکت بر رخ

له من افصح و قد روى عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال من قرأ سورة الفاتحة في صلاة لم يزل يخطى بها الجنة

بعضی تصوف در کتب
معتبره مذکور است
که در کتب معتبره
مذکور است که در کتب
معتبره مذکور است

بعضی آورده است ما را بیچ فائده برابر متابعت صاحب شریعت نیست علی بن علی الصانع
 ولسکله این همه حکام در کتب تصوف مذکورند تفصیل و ابصار و مقصود از اینها چیزی ترغیب بر اعمال
 است بمقتضای علم فقه و وقت آنکه سحانه و آیه که عکس الاعمال الصالحه المواقفه للعالمی
 الشرعیة بعد آن وقتنا الله سبحانه انه تصحیح العقائد الذمیه محرمه سیدنا امیرالمؤمنین
 علیه وعلیه وعلیهم وعلیهم السلام من الصلوات افضلها وین التکلیفات اجمعها اگر چه بعضی
 صلوة و نیتن کمالات مخصوصه آن در جویا بنامد پس شه کتوب که متصل و قریب یکدیگر اندازند
 تو بنامد اول کتوب بنام فرزند می محمد صادق نوشته شده است و کتوب دوم بنام محمد بن عثمان
 و کتوب سوم با شرح آداب میان شیخ تاج بعد از تحصیل ذوق حاج اعتقاد می و عملی اگر توفیق آید
 بجان سلطان که از موفی فرمایند سلوک طریقه علییه صوفیه است نه از راهی آن عرض که شمس زانند
 از آن اعتقاد و عمل حاصل کنند و امر خود بدست آرند بلکه مقصود آنست که نسبت بمعتقدات بعضی اهل
 حال کنند که هرگز تشکیک شکاک زایل نگردد و با این روش به باطل نشود چه پائے استدلال چه نیت
 و استدلال بزمین اگر اذی که الله تعالی فی القلوب و نسبت باعمال تیره و سهولت حال
 کنند و سئل کسی که از آثاره ناشی میشود زائل گردانند و اینصفا مقصود از سلوک طریقه صوفیه است
 که صورت و اشکالی سببی باشد نمایند و انوار و انوار را رعایت کنند این خود را جل و کعبت تصور انوار
 حتی چه نقصان دارد که کسی بنهار که هشته بیاضات و مجاہلات تمنائی صورت و انوار عینی نماید چه
 این صورت و این انوار و این انوار مجمل و انوار مجمل و حق اندر جان عکس و آیات و آله بوجود او تعالی
 و در بیان طرق صوفیه اعتبار کردن طریقه علییه لقبش به اولی و انسب است چنان بزرگواران است علم
 متابعت سنت نموده اند و اجتناب از بدعت فرموده اند اگر دولت متابعت دارند و از احوال
 هیچ ندارند خرسندند و اگر بوجود احوال و متابعت نمودند آن احوال انمی پسندند از حیث آنکه اطلاع
 و نقص استجو زنده کرده اند و احوالیکه بران منسوب شود اعتبار نموده بلکه ذکر جهرا بدعت دانسته منع آن

بعضی تصوف در کتب
معتبره مذکور است
که در کتب معتبره
مذکور است که در کتب
معتبره مذکور است
بعضی تصوف در کتب
معتبره مذکور است
که در کتب معتبره
مذکور است که در کتب
معتبره مذکور است
بعضی تصوف در کتب
معتبره مذکور است
که در کتب معتبره
مذکور است که در کتب
معتبره مذکور است

لله بنام مستطاب سیدگان بنامه از دین زمانه ۱۲

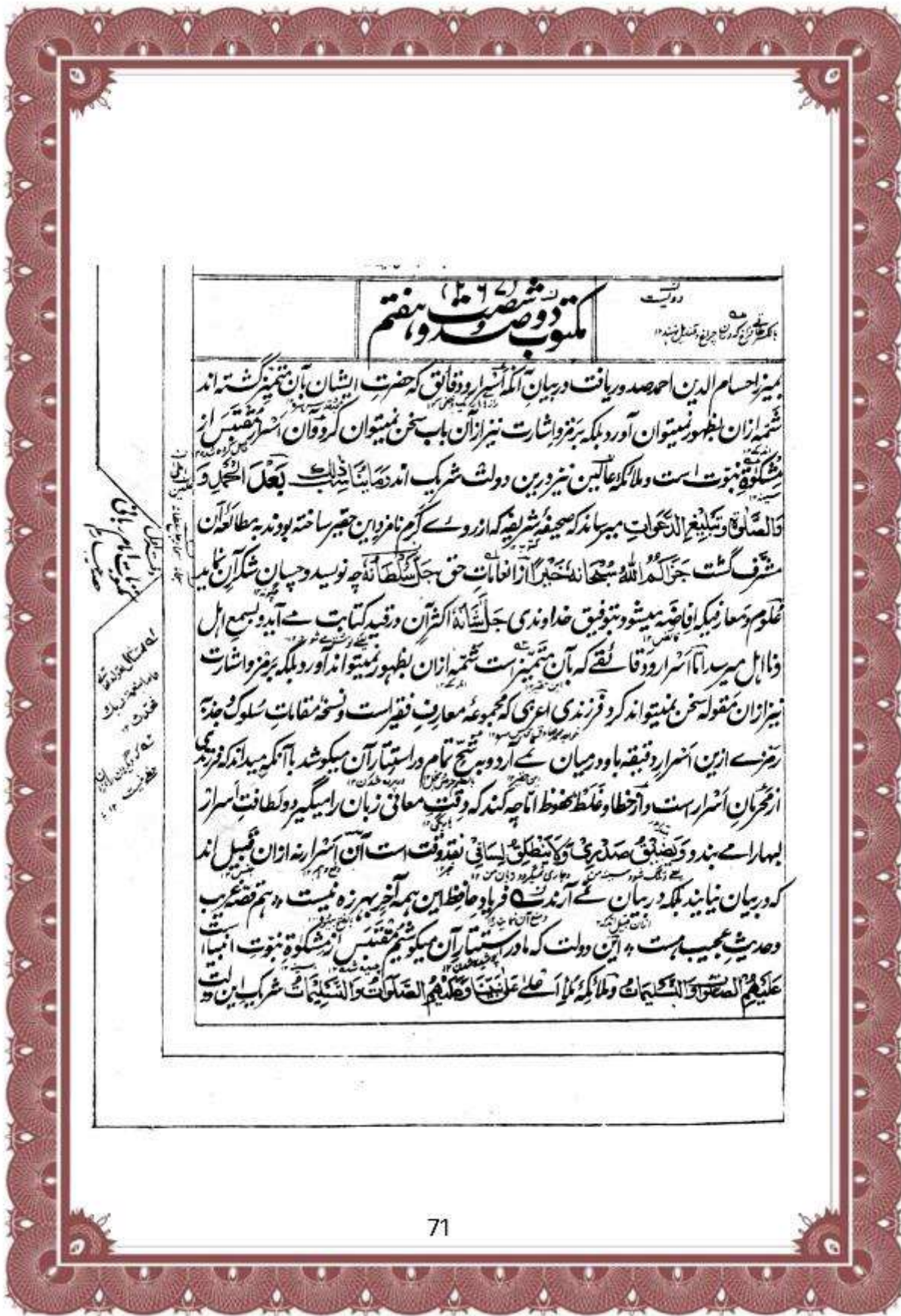
بعضی تصوف در کتب
معتبره مذکور است
که در کتب معتبره
مذکور است که در کتب
معتبره مذکور است

فرموده اند و شکر اتیکه بر آن مترتب شود ریفاتح بان نموده روز سه مجلس طعام در نماز است حضرت ایشان
 حاضر بودیم شیخ کمال که یکی از مخلصان حضرت خواجہ ما بوده در وقت افتتاح طعام در حضور ایشان
 اسلمه را بلند گفت ایشان را ناخوش آمد بجهتیکه رجب بلوغ فرمودند و فرمودند که او را منع کنند که در مجلس
 طعام ما حاضر نشود و آن حضرت ایشان شنیده ام که حضرت خواجہ تقی بنده علماء و ساجد را راجع کرده بجانفاه
 حضرت امیر کلال برده بودند ایشان را از ذکر رجب منع فرمایند علماء بحضرت امیر گفتند که ذکر رجب بفرمان
 نمکنند ایشان و جواب فرمودند که کنیم اگر این طریق هر گاه در منع ذکر رجب این همه لفظ نماند از
 سماع و قوس و وجد و تواجده گوید احوال و تواجید که بر اسباب باشد و مرتب شوند نزد فقیر از قبیل
 استراحت است چه اهل استراحت را نیز احوال و اذواق دست میدهند و کشف توحید و کاشف
 و معاینه در محراب حضور عالم ظهوری آید حکما و نوان و جوگیه و بر همه بند درین معنی شریک اند علامت
 صدق احوال انفتاح علم شرعی است با اجتناب از ارتکاب امور محرمة و مشتبہه آنکه سماع و
 قوس فی حقیقت داخل بود و لعب است کریمه و من الناس من یشتد فی تهاوی الحادیث
 و ایشان منع سر و نازل شده است چنانچه مجاہد که شاکر و ابن عباس است و ارتکاب تابعین گوید که
 مرواوا نحو الحدیث سر و دست و فی المذاریک انما الحدیث السمر و الفناء و کلان ارب
 عباس و ابن مسعود رضی اللہ تعالی عنہم یختلفان انه الفناء و قال مجاہد و قوله تعالی و ان
 لا یشہد من الذر ذریه الا یحضر و ان الفناء و حکم عن تمام الهدی لیس منصوصا انما تریده من
 قال یفقی زمانا الحسنات عند قرآنه یکفر و بانث منه امراته و کجبط الله تعالی کل حسنة

و اینست که در این مجلس طعام در نماز است حضرت ایشان حاضر بودیم شیخ کمال که یکی از مخلصان حضرت خواجہ ما بوده در وقت افتتاح طعام در حضور ایشان اسلمه را بلند گفت ایشان را ناخوش آمد بجهتیکه رجب بلوغ فرمودند و فرمودند که او را منع کنند که در مجلس طعام ما حاضر نشود و آن حضرت ایشان شنیده ام که حضرت خواجہ تقی بنده علماء و ساجد را راجع کرده بجانفاه حضرت امیر کلال برده بودند ایشان را از ذکر رجب منع فرمایند علماء بحضرت امیر گفتند که ذکر رجب بفرمان نمکنند ایشان و جواب فرمودند که کنیم اگر این طریق هر گاه در منع ذکر رجب این همه لفظ نماند از سماع و قوس و وجد و تواجده گوید احوال و تواجید که بر اسباب باشد و مرتب شوند نزد فقیر از قبیل استراحت است چه اهل استراحت را نیز احوال و اذواق دست میدهند و کشف توحید و کاشف و معاینه در محراب حضور عالم ظهوری آید حکما و نوان و جوگیه و بر همه بند درین معنی شریک اند علامت صدق احوال انفتاح علم شرعی است با اجتناب از ارتکاب امور محرمة و مشتبہه آنکه سماع و قوس فی حقیقت داخل بود و لعب است کریمه و من الناس من یشتد فی تهاوی الحادیث و ایشان منع سر و نازل شده است چنانچه مجاہد که شاکر و ابن عباس است و ارتکاب تابعین گوید که مرواوا نحو الحدیث سر و دست و فی المذاریک انما الحدیث السمر و الفناء و کلان ارب عباس و ابن مسعود رضی اللہ تعالی عنہم یختلفان انه الفناء و قال مجاہد و قوله تعالی و ان لا یشہد من الذر ذریه الا یحضر و ان الفناء و حکم عن تمام الهدی لیس منصوصا انما تریده من قال یفقی زمانا الحسنات عند قرآنه یکفر و بانث منه امراته و کجبط الله تعالی کل حسنة

و اینست که در این مجلس طعام در نماز است حضرت ایشان حاضر بودیم شیخ کمال که یکی از مخلصان حضرت خواجہ ما بوده در وقت افتتاح طعام در حضور ایشان اسلمه را بلند گفت ایشان را ناخوش آمد بجهتیکه رجب بلوغ فرمودند و فرمودند که او را منع کنند که در مجلس طعام ما حاضر نشود و آن حضرت ایشان شنیده ام که حضرت خواجہ تقی بنده علماء و ساجد را راجع کرده بجانفاه حضرت امیر کلال برده بودند ایشان را از ذکر رجب منع فرمایند علماء بحضرت امیر گفتند که ذکر رجب بفرمان نمکنند ایشان و جواب فرمودند که کنیم اگر این طریق هر گاه در منع ذکر رجب این همه لفظ نماند از سماع و قوس و وجد و تواجده گوید احوال و تواجید که بر اسباب باشد و مرتب شوند نزد فقیر از قبیل استراحت است چه اهل استراحت را نیز احوال و اذواق دست میدهند و کشف توحید و کاشف و معاینه در محراب حضور عالم ظهوری آید حکما و نوان و جوگیه و بر همه بند درین معنی شریک اند علامت صدق احوال انفتاح علم شرعی است با اجتناب از ارتکاب امور محرمة و مشتبہه آنکه سماع و قوس فی حقیقت داخل بود و لعب است کریمه و من الناس من یشتد فی تهاوی الحادیث و ایشان منع سر و نازل شده است چنانچه مجاہد که شاکر و ابن عباس است و ارتکاب تابعین گوید که مرواوا نحو الحدیث سر و دست و فی المذاریک انما الحدیث السمر و الفناء و کلان ارب عباس و ابن مسعود رضی اللہ تعالی عنہم یختلفان انه الفناء و قال مجاہد و قوله تعالی و ان لا یشہد من الذر ذریه الا یحضر و ان الفناء و حکم عن تمام الهدی لیس منصوصا انما تریده من قال یفقی زمانا الحسنات عند قرآنه یکفر و بانث منه امراته و کجبط الله تعالی کل حسنة

سئل عن رجل قال لا یحضر من الذر ذریه الا یحضر و ان الفناء و حکم عن تمام الهدی لیس منصوصا انما تریده من قال یفقی زمانا الحسنات عند قرآنه یکفر و بانث منه امراته و کجبط الله تعالی کل حسنة



دوست
بکتابت و نگارش حضرت مولانا محمد رفیع صاحب مدظلہ العالی

کتابت مشتمل بر ۶ جلد ملفوظات حضرت مولانا محمد رفیع صاحب مدظلہ العالی

بمیز احسام الدین احمد صدوریافت و بیان آنکه اسرار و دقائق کہ حضرت ایشان بان تمیز کثرت تہ اند
شتمہ ازان بظہور نمیتوان آورد بلکہ برتر و اشارت نیز ازان باب سخن نمیتوان کرد و ان اسرار مقہرین از
بشکوفہ نبوت است و ملائکہ علی بن نیر درین دولت شریک اند و ایضا اذلیک بعد الخجل و
والصالح و تبلیغ الدعوات میرساند کہ صحیفہ شریفہ کہ از روئے گرم نامزدین تعمیر ساخته بودند بر طالع آن
شرف گشت جزا کہ اللہ سبحانہ و تعالیٰ از انعامات حق بکمال کمال آنچہ نوید و چنان شکل آن نمایا
علم و معارفیکہ افاضہ میشود و بتوفیق خداوندی جل جلالہ اکثر آن در قید کتابت سے آید و سبب اہل
و اہل میرساند اسرار و دقائق کہ بان تمیز است شتمہ ازان بظہور نمیتوان آورد بلکہ برتر و اشارت
نیز ازان مقولہ سخن نمیتواند کرد و فرزند امیری کہ مجموعہ معارف فقیر است و نسخہ مقامات سلوک جذبہ
رضی سے ازان اسرار دقیقہ با و در میان سے ارد و بر سرچ تمام در استہ آران بیکوشد با آنکہ میداند کہ فرزند
از مجربان اسرار است و از خطا و غلط محفوظ آما چہ کند کہ وقت معانی زبان را میگید و و لطافت اسرار
بہار سے بند و تصدیق صدقہ و کتب لسانی نقد وقت است آن اسرار نہ ازان قبیل اند
کہ در بیان نیاید بلکہ در بیان سے آید نہ فریاد و ملاحظین ہمہ آخر ہر زہ نیست ہمہ تصدیق
و حدیث عجیب بہت ہ این دولت کہ ما در استہ آران میگویم مقہرین از شکوفہ نبوت انبیا
علیہم السلام و البکیات و ملائکہ ملائکہ علی علیہم السلام و انبیا شریک این دولت

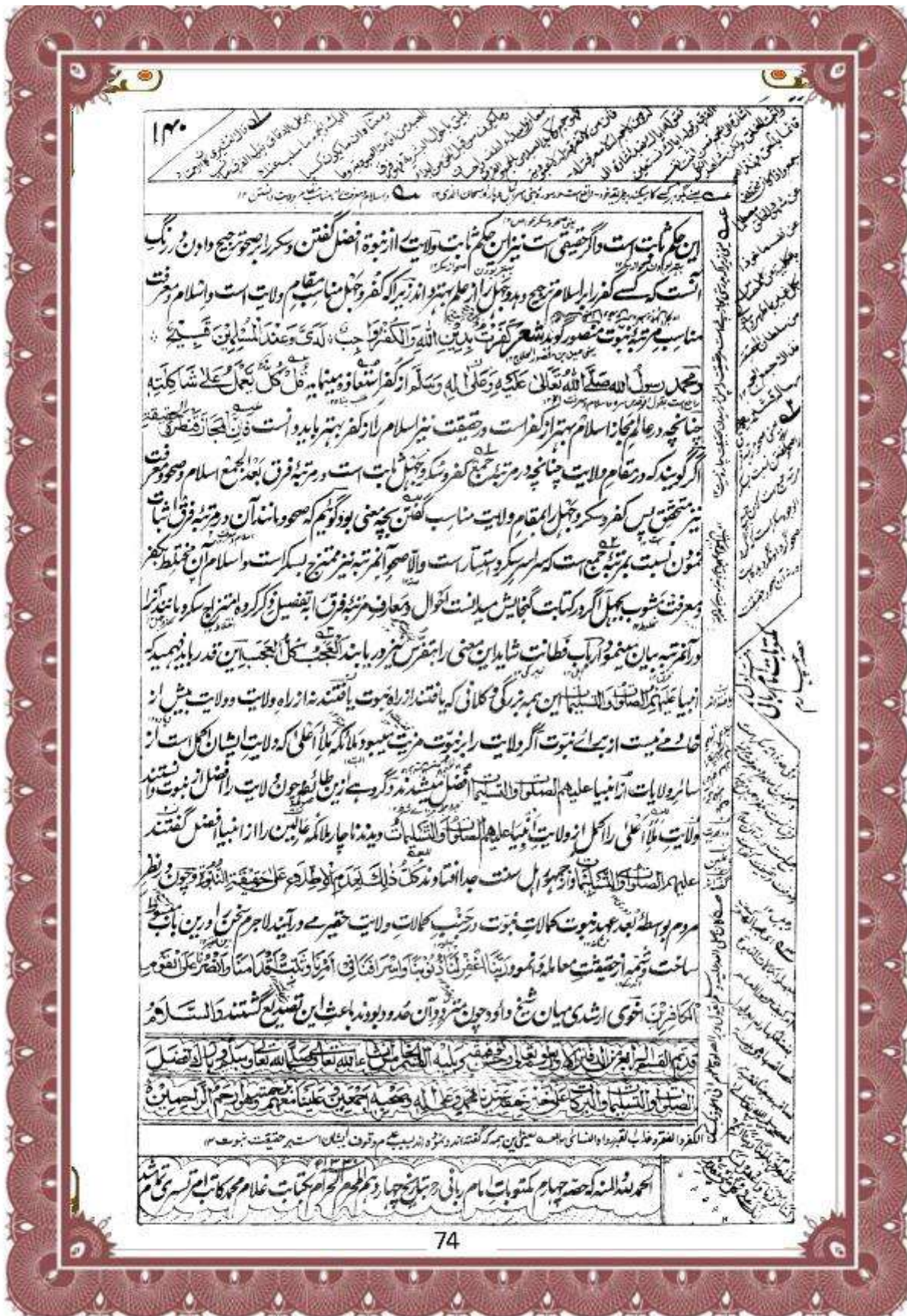
بکتابت و نگارش حضرت مولانا محمد رفیع صاحب مدظلہ العالی
ملفوظات حضرت مولانا محمد رفیع صاحب مدظلہ العالی
جلد اول
تعمیر و نگارش حضرت مولانا محمد رفیع صاحب مدظلہ العالی
تعمیر و نگارش حضرت مولانا محمد رفیع صاحب مدظلہ العالی

اندو از نسا ایمان انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات بر کرایین دولت مشرف سازند ابوهریر
گوید رضوانه تعالی عنده که من از رسول خدا صلی الله تعالی علیه وسلم دو نوع علم اخذ نمودم یکی
از ان دو علم است که در میان شما منتشر است و علم دیگر را اگر منتشر سازم صلواتم بر من بریزد و ان علم دیگر
علم سر است که فهم هر کس بان نرسد فی الفضل الله یبینه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم
تا نیا فرج آمد که کتابت حضرت خواجہ زاواعت است بنظر شریف خواهد که شت مخدوم اکثر ما
اخذائے که در طریقت پیدا کنند تر و فقیر کم از بر عتق نیست که در دین احدث کنند برکات طریقت
آزمانے فالض است که احدثے در طریقت پیدا نشده است و چون امر محدث و طریقت پیدا شد
راویون برکات آن طریق سد و گشت پس محافظت طریقت از آنهم تمام آمد و اجتناب از مخالفت
طریقت از ضروریات گشت پس هر جا از امر که مخالفت طریقت خود سینه بر جزو مبالغه من آن فرمایند
و ترویج و تقویت آن طریقت کنند و لکن گاه که کلمات

کتب و ولایت و شرف و شتم

بنا نمان صدور یافت و بیان آمد علم وراثت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات چهیت و معاد اولی که در حدیث
عکس آتی کاتبی است و جلیب ایشل آف شده اند کلام اند و در بیان آمد علم سر که از وراثت انبیا باقی مانده
علیهم الصلوات والتسلیمات غیر آن سر است که اولیا است بان تکلم کرده اند از علم تجوید و جودی و بیان علم
و سران و قرب و عنیت و ما یشاکل ذلک، انکم لکن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و عباده الذین یحفظون احوال و
اوضاع فقر او این حد و مستوجب همه است اللؤلؤ من الله صلی الله علیه و آله و سلم و ما فیمنه و ما فیمنه انکم و انکم
چون بحث علم وراثت در میان بوده چند کلمه از ان منقوله بقیصقا وقت نوشته آمدند و اخبار آمده العکس
و زنه الایب علیک و انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات باقی مانده است و دو نوع است علم احکام و علم سر
علم وراثت گسی است که او را از هر دو نوع علم سهم بوده که او را از یک نوع نصیب بوده از نوع دیگر که

در حدیث آمده است که من از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دو نوع علم اخذ نمودم یکی از ان دو علم است که در میان شما منتشر است و علم دیگر را اگر منتشر سازم صلواتم بر من بریزد و ان علم دیگر علم سر است که فهم هر کس بان نرسد فی الفضل الله یبینه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم تا نیا فرج آمد که کتابت حضرت خواجہ زاواعت است بنظر شریف خواهد که شت مخدوم اکثر ما اخذائے که در طریقت پیدا کنند تر و فقیر کم از بر عتق نیست که در دین احدث کنند برکات طریقت آزمانے فالض است که احدثے در طریقت پیدا نشده است و چون امر محدث و طریقت پیدا شد راویون برکات آن طریق سد و گشت پس محافظت طریقت از آنهم تمام آمد و اجتناب از مخالفت طریقت از ضروریات گشت پس هر جا از امر که مخالفت طریقت خود سینه بر جزو مبالغه من آن فرمایند و ترویج و تقویت آن طریقت کنند و لکن گاه که کلمات



۱۴۰
سلطان امام حسن عسکری علیہ السلام

این حکام است و اگر حقیقی است نیز این حکام است ولایت از تو فضل گفتن و مکرر است و ترجیح دادن از رکن
 است که کفر را بر اسلام ترجیح دهد و چون از علم بینه اند که کفر و جناب است و اولایت است و اسلام و کفر
 مناسبت بر توبه است تصور که شکر گفتند **لا یستجیرون الله ولا یستجیرون رسوله** و عند المنسجین
 و محمد رسول الله تعالی علیک و علی آله و علی کفر استماع و یمنایه کل یعمل علی شاکلایه
 بنی نوحه و عالمی از اسلام بهتر از کفر است و حقیقت نیز اسلام را از کفر بهتر باید و است و آنجا آنست
 اگر گویند که در مقام ولایت چنانچه در مرتبه کفر و کفر و جناب است و مرتبه فرق بعد از اسلام و صحیح
 نیز تحقق پس کفر و مکر و جناب است و اولایت مناسبت گفتن بچه معنی بود گویم که صحیح و انما آن در مرتبه فرق است
 منون نسبت بر توبه است که هر سر کرده است و الا صحیح آفر توبه نیز متنج بسکه است و اسلام ان نقطه کفر
 معرفت شوب بپایل اگر کسایت گنجایش میدانت احوال و عافیت من فرق اقبضیل ذکر و این است که و مانع از
 و آفر توبه بیان بخمیه آری کسایت گنجایش میدانت حتی را بر تفرخ نیز بر یاسد الخجبت کل الخجبت این قدر بر این معنی
 ازبای علیهم السلام و السلیما این هم بزرگی کافی که یا قند از رابع توبت یا قند نه از راه ولایت و ولایت پیش از
 حاتمیت از بیگانه توبت اگر ولایت را بر توبت مزیت بود و ما که ملا علی که ولایت ایشان است از
 سایر ولایات از انبیا علیهم السلام و التسمیه افضل میشد و در ربه ازین طریق جواز ولایت را افضل نسبت
 ولایت ملا علی را کل از ولایت انبیا علیهم السلام و التسمیه و یقینا چاره را که عالمین را از انبیا افضل گفتند
 علیهم السلام و التسمیه و اجماع اول سنت جدا تمامه و کذا که لایه علی حقیقه و الذی و چون نظر
 مردم بر سطیع علیهم نبوت کمال توبت و خیر کمال ولایت تحیر و آینه ماجر خیر و دین باین
 ساخت توبه از حقیقت معامله و نمودن انظر که ان بنی و انرا ان فی اقران کذا کذا ما و انهم علی القوم
 انکاخرن انوی ارشدی میان شیخ و او چون ترویوان صد و بود با عشق بن تصدیق گشته قد است کفر
 و قد قالوا فی الایمان انما یؤمن بالله و یومر بالحق و یحرم المنکر و الله تعالی ما یصل
 فی الایمان و الله تعالی ما یصل فی الایمان و الله تعالی ما یصل فی الایمان و الله تعالی ما یصل فی الایمان

و این حکام است و اگر حقیقی است نیز این حکام است
 مناسبت بر توبه است تصور که شکر گفتند
 و محمد رسول الله تعالی علیک و علی آله و علی کفر استماع و یمنایه کل یعمل علی شاکلایه
 بنی نوحه و عالمی از اسلام بهتر از کفر است و حقیقت نیز اسلام را از کفر بهتر باید و است و آنجا آنست
 اگر گویند که در مقام ولایت چنانچه در مرتبه کفر و کفر و جناب است و مرتبه فرق بعد از اسلام و صحیح
 نیز تحقق پس کفر و مکر و جناب است و اولایت مناسبت گفتن بچه معنی بود گویم که صحیح و انما آن در مرتبه فرق است
 منون نسبت بر توبه است که هر سر کرده است و الا صحیح آفر توبه نیز متنج بسکه است و اسلام ان نقطه کفر
 معرفت شوب بپایل اگر کسایت گنجایش میدانت احوال و عافیت من فرق اقبضیل ذکر و این است که و مانع از
 و آفر توبه بیان بخمیه آری کسایت گنجایش میدانت حتی را بر تفرخ نیز بر یاسد الخجبت کل الخجبت این قدر بر این معنی
 ازبای علیهم السلام و السلیما این هم بزرگی کافی که یا قند از رابع توبت یا قند نه از راه ولایت و ولایت پیش از
 حاتمیت از بیگانه توبت اگر ولایت را بر توبت مزیت بود و ما که ملا علی که ولایت ایشان است از
 سایر ولایات از انبیا علیهم السلام و التسمیه افضل میشد و در ربه ازین طریق جواز ولایت را افضل نسبت
 ولایت ملا علی را کل از ولایت انبیا علیهم السلام و التسمیه و یقینا چاره را که عالمین را از انبیا افضل گفتند
 علیهم السلام و التسمیه و اجماع اول سنت جدا تمامه و کذا که لایه علی حقیقه و الذی و چون نظر
 مردم بر سطیع علیهم نبوت کمال توبت و خیر کمال ولایت تحیر و آینه ماجر خیر و دین باین
 ساخت توبه از حقیقت معامله و نمودن انظر که ان بنی و انرا ان فی اقران کذا کذا ما و انهم علی القوم
 انکاخرن انوی ارشدی میان شیخ و او چون ترویوان صد و بود با عشق بن تصدیق گشته قد است کفر
 و قد قالوا فی الایمان انما یؤمن بالله و یومر بالحق و یحرم المنکر و الله تعالی ما یصل
 فی الایمان و الله تعالی ما یصل فی الایمان و الله تعالی ما یصل فی الایمان و الله تعالی ما یصل فی الایمان

محمد رسول الله که صحیح است و کتابت امام باقر و ابی جعفر و ابی محمد و ابی طالب علیه السلام

وہ شخص در طریقت تصوف شامل نیست کما حقہ صحت نیست بنظر ائمتہ پیغمبر (ص) ہم نبی بودیم
ولی بود نبوت بہ شریعت تعلق دارد ولی بہ ولایت طریقت تعلق دارد۔ کہ مکتب اشارہ بہین دلیل دارد

۹۲
بہ ملا حاجی محمد لاہوری صدر ریافت در میان مذہب علماء سید کہ بہ محبت دنیا گرفتار اند
و علم را وسیلہ حصول دنیا ساختہ و در درج علماء زنا کہ از دنیا بے رغبت گشتہ اند علماء را
محبت دنیا و رغبت دران کلفت چہرہ جمال شانت تخلایق را اگر چہ از ایشان حصول
فوائد است اما علم شان در حق ذہابہ است ایشان مانع نیامدہ چہ تا نبی نبوت و تقویت
ملت بر ایشان مترتب است آنگاہ است کہ این تائید و تقویت از اہل مجبور و ارباب فتور
ہم می آید چنانکہ سید انبیا علیہ و علیہم و علی آلہ الصلوٰت و التسلیمات انما سیدان
فاجر خجروادہ اند و فرمودہ ان اللہ لیتوبد هذا الذین بالرجل الفاجر در رنگ سنگ
پارس اند کہ از مس و آہن ہر چہ باور سد زگر دوہ او فی حد ذاتہ بر حجرتہ خود است و چہین آتش
کہ در سنگ و سہ مویع است عالم را از ان آتش حصول منافع است اما آن سنگ
کے از ان آتش درونی بے نصیب اند بلکہ گوئیم کہ این علم در حق ذہابہ ایشان مبضر آمد
کہ محبت را بر ایشان تمام ساختہ ان امتد الناس عدل با یوم القیمۃ عالم لکم یففعہ اللہ
یعنی چہ نہ مبضر نباشد علیکہ نزد خدا سہ عزوجل عزیز است و اشرف موجودات را کہ
دنیائے دنیہ از مال و جاہ و ریاست ساختہ اند و حال آئمہ دین از حق تعالی ذلیل و خوار است

مکتوب سی و سیوم

بہ ملا حاجی محمد لاہوری صدر ریافت در میان مذہب علماء سید کہ بہ محبت دنیا گرفتار اند
و علم را وسیلہ حصول دنیا ساختہ و در درج علماء زنا کہ از دنیا بے رغبت گشتہ اند علماء را
محبت دنیا و رغبت دران کلفت چہرہ جمال شانت تخلایق را اگر چہ از ایشان حصول
فوائد است اما علم شان در حق ذہابہ است ایشان مانع نیامدہ چہ تا نبی نبوت و تقویت
ملت بر ایشان مترتب است آنگاہ است کہ این تائید و تقویت از اہل مجبور و ارباب فتور
ہم می آید چنانکہ سید انبیا علیہ و علیہم و علی آلہ الصلوٰت و التسلیمات انما سیدان
فاجر خجروادہ اند و فرمودہ ان اللہ لیتوبد هذا الذین بالرجل الفاجر در رنگ سنگ
پارس اند کہ از مس و آہن ہر چہ باور سد زگر دوہ او فی حد ذاتہ بر حجرتہ خود است و چہین آتش
کہ در سنگ و سہ مویع است عالم را از ان آتش حصول منافع است اما آن سنگ
کے از ان آتش درونی بے نصیب اند بلکہ گوئیم کہ این علم در حق ذہابہ ایشان مبضر آمد
کہ محبت را بر ایشان تمام ساختہ ان امتد الناس عدل با یوم القیمۃ عالم لکم یففعہ اللہ
یعنی چہ نہ مبضر نباشد علیکہ نزد خدا سہ عزوجل عزیز است و اشرف موجودات را کہ
دنیائے دنیہ از مال و جاہ و ریاست ساختہ اند و حال آئمہ دین از حق تعالی ذلیل و خوار است

بہ ملا حاجی محمد لاہوری صدر ریافت در میان مذہب علماء سید کہ بہ محبت دنیا گرفتار اند
و علم را وسیلہ حصول دنیا ساختہ و در درج علماء زنا کہ از دنیا بے رغبت گشتہ اند علماء را
محبت دنیا و رغبت دران کلفت چہرہ جمال شانت تخلایق را اگر چہ از ایشان حصول
فوائد است اما علم شان در حق ذہابہ است ایشان مانع نیامدہ چہ تا نبی نبوت و تقویت
ملت بر ایشان مترتب است آنگاہ است کہ این تائید و تقویت از اہل مجبور و ارباب فتور
ہم می آید چنانکہ سید انبیا علیہ و علیہم و علی آلہ الصلوٰت و التسلیمات انما سیدان
فاجر خجروادہ اند و فرمودہ ان اللہ لیتوبد هذا الذین بالرجل الفاجر در رنگ سنگ
پارس اند کہ از مس و آہن ہر چہ باور سد زگر دوہ او فی حد ذاتہ بر حجرتہ خود است و چہین آتش
کہ در سنگ و سہ مویع است عالم را از ان آتش حصول منافع است اما آن سنگ
کے از ان آتش درونی بے نصیب اند بلکہ گوئیم کہ این علم در حق ذہابہ ایشان مبضر آمد
کہ محبت را بر ایشان تمام ساختہ ان امتد الناس عدل با یوم القیمۃ عالم لکم یففعہ اللہ
یعنی چہ نہ مبضر نباشد علیکہ نزد خدا سہ عزوجل عزیز است و اشرف موجودات را کہ
دنیائے دنیہ از مال و جاہ و ریاست ساختہ اند و حال آئمہ دین از حق تعالی ذلیل و خوار است

۱- عالم است و در حقش
 ۲- عالم است و در حقش
 ۳- عالم است و در حقش
 ۴- عالم است و در حقش
 ۵- عالم است و در حقش
 ۶- عالم است و در حقش
 ۷- عالم است و در حقش
 ۸- عالم است و در حقش
 ۹- عالم است و در حقش
 ۱۰- عالم است و در حقش

و بدترین مخلوقات پس عزیز خدا را عزوجل خوار ساختن و ذلیل او را سبحانه عزت و اودان
 بغایت مستح است و فی الحقیقت معارضه است بحق سبحانه و تقدیرس و افتادتی نافع
 آید که خلاصا لوجه الله سبحانه باشد و از شائبه حجب جاه و ریاست و حصول مال و رفعت عالی
 باشد و علامت این خلعت زبرد در دنیا است و بے رغبت بودن است از دنیا و مافیها علمای نیک
 باین بلا مبتلا اند و به تجرت این دنیا گرفتار از علماء دنیا اند ایشانند علماء سواد و شرار مردم و تصور
 دین و حال آنکه ایشان خود را متعبدی دین میدانند و بهترین خلایق می انگارند و میگویند
 اللَّهُمَّ عَلَى شَيْءٍ إِلَّا اللَّهُمَّهُمُ الْكَافِرُونَ وَ اسْتَعُوذُ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ
 ذِكْرَ اللَّهِ أَوْ لَكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ الْآنَ إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَائِرُونَ عزیز
 شیطان کجین را و بد که فارغ نشسته است و از تضلیل و اغوا خاطر صیغ ساخته آن عزیز تر
 آنرا پسید یعنی گفت که علماء سواد این وقت درین کار با من خودم و عظیم گردند و مرا
 ازین مهم فارغ ساختند و الحق درین زمان هر هسته و دما نیست که در امور شرعیه واقع شده
 و هر فتورے که در ترویج کلمت و دین ظاهر شده است همه از شوخی علماء سواد است و مساوی
 شیات ایشان آرس علماء که از دنیا بے رغبت اند و از حجب جاه و ریاست و مال بی رغبت
 آزاد و علماء آخرت اند و ورثه انبیا اند علیهم الصلوآت و التسلیمات و بهترین خلایق
 ایشانند که فزائے قیامت سیاهی ایشانرا بخون شهادتے فی سبیل الله وزن خواهند کرد
 و پله این سیاهی جفا بد چربید و نوم العلماء عبادا و در شان ایشان متحقق است ایشانند که
 جمال آخرت در نظر شان سخن آمده و قباحت دنیا و شایعیت آن مشاگردشته آنرا بنظر بقا
 دیدند و این را بدایغ زوال میسر یافتند لاجرم خود را باقی سپردند و از فانی باز داشتند و شهود
 عظمت آخرت ثمره شهود عظمت جلال لایزال است و ذلیل داشتن دنیا و مافیها از لوازم
 بهر صورت او استحقاق جنتی بزرگ و قدر

۱- عالم است و در حقش
 ۲- عالم است و در حقش
 ۳- عالم است و در حقش
 ۴- عالم است و در حقش
 ۵- عالم است و در حقش
 ۶- عالم است و در حقش
 ۷- عالم است و در حقش
 ۸- عالم است و در حقش
 ۹- عالم است و در حقش
 ۱۰- عالم است و در حقش

۱- عالم است و در حقش
 ۲- عالم است و در حقش
 ۳- عالم است و در حقش
 ۴- عالم است و در حقش
 ۵- عالم است و در حقش
 ۶- عالم است و در حقش
 ۷- عالم است و در حقش
 ۸- عالم است و در حقش
 ۹- عالم است و در حقش
 ۱۰- عالم است و در حقش

دست در شکر است که در دست است
عزیز است که در عزیز است
عزیز است که در عزیز است
عزیز است که در عزیز است
عزیز است که در عزیز است
عزیز است که در عزیز است
عزیز است که در عزیز است
عزیز است که در عزیز است
عزیز است که در عزیز است
عزیز است که در عزیز است

شهر و عظمت آخرت است لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِوا وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ ابْنُ رَضِيَّتْ إِحْدَاهُمَا سَخَطْنَا
الْآخِرَةُ كَرِيْمًا عَزِيْزًا نَسِيْتُهَا خَوَارِيسْتِ وَكَرِيْمًا عَزِيْزًا نَسِيْتُهَا خَوَارِيسْتِ
این دو امر از قبیل جمع اضداد است - (ع) مَا أَحْسَنَ الدِّينَ وَالْدُنْيَا لِوَجْهِكَ
آرے جمعی از مشائخ شیعی از خود و باریت خود تمام برآده اند بواسطه بعضی نیات حقانیه
اختیار صورت اہل دنیا نموده اند و نظام را خوب مینمایند فی الحقیقت هیچ تعلقے ندارند و
از بہد فارغ و آزاد اند سر جال لَا تَلْبِثُهُمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ تِجَارَاتٍ وَبَيْعٍ
مانع ذکر خدا نیست در مین تعلق باین امور بے تعلق اند حضرت خواجہ نقشبند فرموده اند
قَدْ سَرَّ اللَّهُ تَعَالَى بَيْنَ الْأَقْدَاسِ كَرِّ دَرِّ بَازَارِ شَيْ تَاجِرٍ رَاوِدِيْمُ كَمْ نِجَاهِ هَبْرَارِ دِيْمَارِ
کم و بیش را خرید و فروخت نمود و یک لحظه دل او از حق سبحانہ غافل نگشت *

دست در شکر است که در دست است
عزیز است که در عزیز است
عزیز است که در عزیز است
عزیز است که در عزیز است
عزیز است که در عزیز است
عزیز است که در عزیز است
عزیز است که در عزیز است
عزیز است که در عزیز است
عزیز است که در عزیز است
عزیز است که در عزیز است

عنه بد اضع اقصیه نام در وجه و روانه و با دلها بان - در آن نامی برع

مقام سگرشی آید و نقص عهد نماید بیکبار این کلمه تجدید ایمان بایده نمود و قال عليك الصلوة و التمسك
 بحد و ذرا ایما نکتة یقول لا اله الا الله بلکه هر وقت از سخن این کلمه چاره نمود و زبیر کافض آماره
 هواره در مقام حبش است در حدیث آمده است در فضائل این کلمه اگر آسمانها زمین با را
 در پایه بنهند و این کلمه را در پیکه دیگر بر آینه این پایه را چ آید بر پیکه دیگر و التمسک علی من اتبع الهدی
 وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَاللَّسْتَائِمَاتُ

۲۳ مکتوب پنجاه و سیوم

بنی سینه کبریا ..

تیره سیات اتساب شیخ فریصد و ریافته در بیان آنکه اختلاف علماء پسند موجب نساوا عالم است
 و سبب آنست ذلک فبشک الله سبحانه علی جمادات ابائکم الکریم شنیده شد که با شاه اسلام
 ازین شاه مسلمانی که در نهاد خود دارند ایشان فرموده اند که چها کس از علماء و دیندار پیدا کنند
 که تلازم باشند و بیان مسأله شرعی میگرد باشند تا خلاف شرع امری واقع نشود و التمسک لله
 سبحانه علی ذلک مسلمانان را به ازین چه بشارت و ماتم زده گمان را به ازین چه گوید مبین چون
 حقیق بر واسطه همین عرض متوجه خدمت علیه است چنانچه مکررا اظهار آن نموده بضرورت وین باب
 بفرستن نوشتن خود را معاف نخواهد داشت امید است که معذور خواهند فرمود و صلحب الله فی کل
 معرفی میکند که علماء و دیندار خود اقل قلیل اند که ازین چه جاه و ریاست گذشته باشند و بی غیر از
 ترویج شریعت و تأیید ملت نداشته باشند بر تقدیر چه جاه هر کدام ازین علما طرفی خواهد گرفت
 و اظهار فضیلت خود خواهند نمود و سخنان اختلافی در میان خواهد آورد و آن را تامل فرمیت پادشاه
 خواهد ساخت تا چاره تمام دین آیتز خواهد شد در قرن سابق اختلافات علماء عالم را در بلا انداخت و
 همان صحبت در پیش است ترویج چه گنجایش دارد که باعث تخریب دین خواهد شد و التمسک لله

بنی سینه کبریا ..

مکتوب پنجاه و سیوم
 بنی سینه کبریا ..
 این مکتوب در بیان مسأله اختلاف علماء است که موجب نساوا عالم است و سبب آنست ذلک فبشک الله سبحانه علی جمادات ابائکم الکریم شنیده شد که با شاه اسلام ازین شاه مسلمانی که در نهاد خود دارند ایشان فرموده اند که چها کس از علماء و دیندار پیدا کنند که تلازم باشند و بیان مسأله شرعی میگرد باشند تا خلاف شرع امری واقع نشود و التمسک لله سبحانه علی ذلک مسلمانان را به ازین چه بشارت و ماتم زده گمان را به ازین چه گوید مبین چون حقیق بر واسطه همین عرض متوجه خدمت علیه است چنانچه مکررا اظهار آن نموده بضرورت وین باب بفرستن نوشتن خود را معاف نخواهد داشت امید است که معذور خواهند فرمود و صلحب الله فی کل معرفی میکند که علماء و دیندار خود اقل قلیل اند که ازین چه جاه و ریاست گذشته باشند و بی غیر از ترویج شریعت و تأیید ملت نداشته باشند بر تقدیر چه جاه هر کدام ازین علما طرفی خواهد گرفت و اظهار فضیلت خود خواهند نمود و سخنان اختلافی در میان خواهد آورد و آن را تامل فرمیت پادشاه خواهد ساخت تا چاره تمام دین آیتز خواهد شد در قرن سابق اختلافات علماء عالم را در بلا انداخت و همان صحبت در پیش است ترویج چه گنجایش دارد که باعث تخریب دین خواهد شد و التمسک لله

دست و پای بزند بچشم من کتس سواد قوم هم مؤمنهم ^{بسیار از وقت سلطنت} که این بے استطاعت
 داخل آنجا کرام سازند ^{مراوی ۲۲} آتش خود را مثل آن زالی می انگارند که بسیار چند تنیده خوردند
 سلک خریداران حضرت یوسف علی بنیت ما و علییه الصلوة والسلام ساخته بود ^{۱۱}
 است که درین نزدیکی ^{۱۱} انشاء الله العزیز بشرف حضور شرف گردند و در آنجا بشارت
 ایشان آنست که چون استطاعت و قرب بادشاه بر وجه اتم ایشان را حق بخواند ^{۱۱} عایشه
 ساخته است در قلاوطلا در ترویج شریعت محمدی علیه و علی اله من الصلوة والسلام ^{۱۱}
 و من التسلیات آنکه ما کوشند و مسلمانان را از غیبت برآوردند ^{۱۱} حاکم خود را ^{۱۱} حاصل تمهید نیاز مولانا حاجزاد
 سرکار اقبال آثار و طیفه مقررند دارو پارسل ظاهر از حضور یافته بود و سال نیز امیدوار آمد
 است دولت حقیقی و مجازی میسر باد

سلفه فاضل کوا الامنی کی سعادت
 فقهی و دینی که درین کتاب مذکور
 سعادت حاصل شود که در این کتاب
 منتهی است که در این کتاب مذکور
 در زمان غیبت مولانا حاجزاد
 سعادت حاصل شود که در این کتاب
 منتهی است که در این کتاب مذکور
 در زمان غیبت مولانا حاجزاد

کتابت جعلی و ششم

بسیار است و لغات و دستگاه شیخ فرید بخاری صدور یافته در مرغیب بتعمیر علم و طلبه
 علوم که حاملان شریعت اند ^{۱۱} نصرت که الله سبحانه علی الاصله ^{۱۱} حضرت سیدنا اکبر سید
 علیه و علیهم الصلوات و التسلیات و الخیات حرمت نامه گرامی که نظر اربابان
 نواخته بودند بمطالعه آن مشرف گشت در کتابت مولانا محمد شیخ مؤلف مرقوم فرموده بودند
 جزوی خرچے بر اس طالب علمان و صوفیان فرستاده شد و ذکر تقدیم طالب علمان بصوفیان
 در نظر مهمت بسیار زیاد آمد بچشم الظاهر عن ابی القاسم امید است که در باطن شریف نیز
 این جامع کرام تقدیم پیدا کرده باشند ^{۱۱} انا و یتیمه بما فی ذلک از کوزه برون همان او
 که در دست و در تقدیم طالب علمان ترویج شریعت است حاملان شریعت ایشانند

صالحین ظاهر و باطن است
 همان بر آن
 آنکه در همان راه در دست

عقاید مسلمین آن عالمان بی عمل در شریعت حصه دار بود و طریقت حصه ندارد. حقیقت منکر طریقت

است نه مکتوب اشاره به همین دلیل دارد.

کتاب در بیان طریقت و شریعت

بسم الله رب العالمین و صلوات الله و برکاته
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَصَلَاةٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ
 بَرَأْنِ اَنْرَشْدَكَ اللَّهُ تَعَالَى طَرِيقَ السَّادَةِ اَلْهَيْمَكَ صَرَاطَ الشَّرْكَاءِ كِ سَمَاعٍ وَوَجِدِ

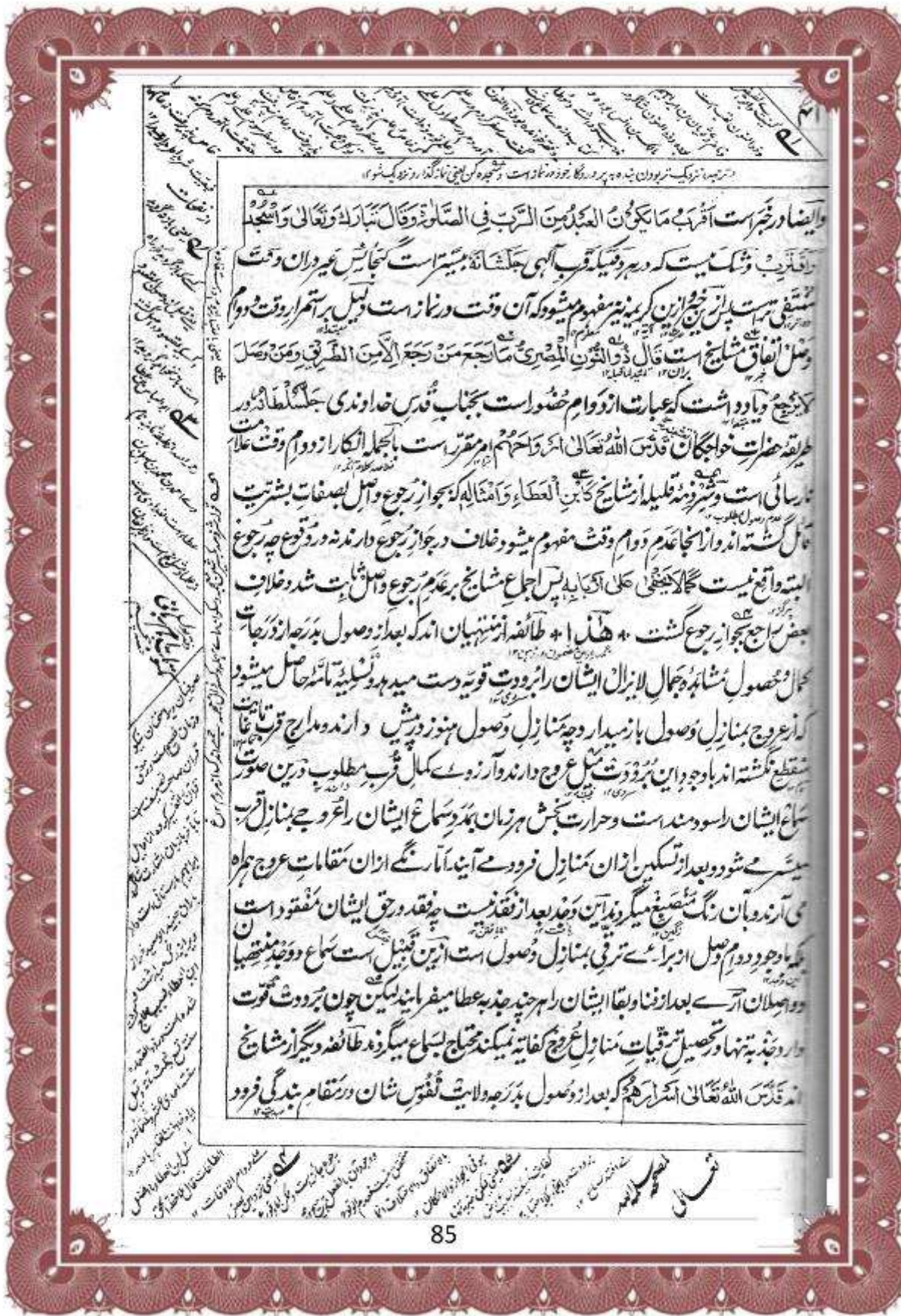
همه چیز است
 یعنی در این کتاب
 تمام آنچه در
 مورد شریعت و طریقت
 در کتب معتبره
 آمده است در اینجا
 گردآوری شده است
 و در صورت امکان
 سعی شده است که
 در این کتاب
 علاوه بر مکتوب
 اصل در این مورد
 توضیح بیشتری
 داده شود

سید تہذیب

جماعہ زانافع است کہ بتقلب احوال متصرف اند و بہ تبدل اوقات مشتمل وقتی حاضرند و در وقت
غائب گاہے و اجدد گاہے فاقد ایشانند از باب قلب کہ در مقام تجلیات صفاتیہ
از صفتہ بہ صفتہ و از اسمے باسمے منتقل و متحول اند بمون احوال نقد وقت ایشان است
و شدت آماں حاصل مقام ایشان دوام حال و در حق ایشان محالست و استمرار وقت
در شان شان متمتع زمانے و قبض اند زمانے و لبط فہم انشاء الوقت و معلق بودہ
یعنی چون و کفری و قبطون از باب تجلیات ذاتیہ کہ تمام از مقام قلب بر آمدہ و قلب قلب
پیوستہ اند و کلمتہ از وقت احوال محول احوال محو گشتہ اند محتاج بسما و وجودیت
چہ وقت ایشان دائمی است و حال شان سرمدی لاکل لا وقت لہم و کمال ہنرمندان
الوقت و کربان التکلیف و ہنم الواصلات الذین لا رجوع لہم اصلان لا یفقد لہم صغر ان
لا یفتد لہ لا یجد لہ ارسے قسمی انہم تصبیان اند کہ سماع با وجود استمرار وقت ایشان از نافع است
بیان آن بتفصیل در آخرین بحث تحریر خواہر یافت انشاء اللہ تعالیٰ الرسول است کہ
حضرت رسالہ خاتمیت علیک و علی آلہ المقلدہ و الخلیفۃ فرمودہ است فی مع اللہ وقت لا یفقد
فہم صلاک و قدر کاف کفی ہر سئل ازین حدیث مفہوم میشود کہ وقت دائمی ہمیشہ جواب
گویم کہ بر تقدیر صحت این حدیث بعضی از شاہخ ازین وقت و وقت مستمر خواستہ اند اما
فی مع اللہ وقت مستمر فلا اشکال بہ جواب دیگر گویم کہ در وقت مستمر کیفیت خاصہ لغت
میدہد تواند بود کہ از وقت و وقت نامور و اور اند و این کیفیت نامورہ خواہندان زبان
نیز اشکال مرتفع میشود و ہر سوال کنند کہ سماع نعمہ تواند بود کہ در تحصیل آن کیفیت نامورہ
داشتہ باشند نتیجہ نیز برائے تحصیل آن کیفیت محتاج بسما گشت بہ جواب گویم کہ تحقق
کیفیت غالباً در صحن ادرا نماز است و اگر در بیرون نماز انجاما نامورہ است و بہ نیز از متابع
است تواند بود کہ در حدیث فرمودہ فی الصلوٰۃ اشارہ باین کیفیت نامورہ باش

سید تہذیب
بہت شایان قول
استمرار وقت
من لطفہم انشاء الوقت
کما یلذہو لہم
ل وقت لا یفقد لہم
نہم صلاک و قدر
کاف کفی ہر سئل
ازین حدیث
مفہوم میشود
کہ وقت
دائمی
ہمیشہ
جواب
گویم کہ
بر تقدیر
صحت
این
حدیث
بعضی
از
شاہخ
از
این
وقت
و
وقت
مستمر
خواستہ
اند
اما
فی
مع
اللہ
وقت
مستمر
فلا
اشکال
بہ
جواب
دیگر
گویم
کہ
در
وقت
مستمر
کیفیت
خاصہ
لغت
میدہد
تواند
بود
کہ
از
وقت
و
وقت
نامور
و
اور
اند
و
این
کیفیت
نامورہ
خواہندان
زبان
نیز
اشکال
مرتفع
میشود
و
ہر
سوال
کنند
کہ
سماع
نعمہ
تواند
بود
کہ
در
تحصیل
آن
کیفیت
نامورہ
داشتہ
باشند
نتیجہ
نیز
برائے
تحصیل
آن
کیفیت
محتاج
بسما
گشت
بہ
جواب
گویم
کہ
تحقق
کیفیت
غالباً
در
صحن
ادرا
نماز
است
و
اگر
در
بیرون
نماز
انجاما
نامورہ
است
و
بہ
نیز
از
متابع
است
تواند
بود
کہ
در
حدیث
فرمودہ
فی
الصلوٰۃ
اشارہ
باین
کیفیت
نامورہ
باش

عہ نور شاہ رسول قول است ہر سئل ازین حدیث مفہوم میشود کہ وقت دائمی ہمیشہ جواب گویم کہ بر تقدیر صحت این حدیث بعضی از شاہخ ازین وقت و وقت مستمر خواستہ اند اما فی مع اللہ وقت لا یفقد فہم صلاک و قدر کاف کفی ہر سئل ازین حدیث مفہوم میشود کہ وقت دائمی ہمیشہ جواب گویم کہ بر تقدیر صحت این حدیث بعضی از شاہخ ازین وقت و وقت مستمر خواستہ اند اما فی مع اللہ وقت لا یفقد



در تفسیر آنکه سرور آن است ۲۰۰ روز در روز نماز است و آنچه که این نماز گذار در نزدیکی است

و ایضا در خبر است آنچه که ما میگویند العبد من الرب فی الصلوة و قال تبارک و تعالی و استجد
 و اذنیب و شکست که در هر وقتیکه قرب الهی جلگشانه و بیشتر است نجاشین غیر در آن وقت
 مستقیقی است پس ازین که برینیه مفهوم میشود که آن وقت در نماز است و قبل بر آن نماز وقت دوام
 و مثل اتفاق مشایخ است قال ذوالفقون المصیری ما جع من رجع الا من الطریق و من وصل
 لا یجوع و یادداشت که عبارات از دوام حضور است بجناب قدس خداوندی جلگشانه و در
 طریقه حضرت خواجگان قدس الله تعالی است و از آنکه امر مقرر است باجمل انکار از دوام وقت علامت
 نارسائی است و بیشتر زنده قلیل از مشایخ کاتبین العطاء و اما مثالی که مجاز رجوع و اهل بصفاست بشریت
 تامل گشت اند و از آنجا عدم دوام وقت مفهوم میشود و خلاف در مجاز رجوع دارند و در وقوع چه رجوع
 البته واقع نیست گلا کفخی کل انکابه پس اجماع مشایخ بر عدم رجوع و اهل ثابت شد و خلاف
 بعضی راجع مجاز رجوع گشت ۱۰ هه ۱۰ طائفه از منتهیان اند که بعد از وصول بدرضا و در اجابت
 بحال حصول مشابه و جمال لایزال ایشان را برودت قوی دست میدهد و تسلیه نامه حاصل میشود
 که رجوع بمنزله وصول باز میدار و چه بنازله وصول هنوز در پیش دارند و در ارج قربت ثابت
 شقیق نشسته اند با وجود این برودت میل عروج دارند و آرزوی کمال قرب مطلوب درین صورت
 سماع ایشان را سودمند است و حرارت بخش هر زمان بعد و سماع ایشان را عروج بمنزله قرب
 میسر می شود و بعد از تسکین از آن بمنزله فرو می آید اما رنگی از آن مقامات عروج همراه
 می آید و بان رنگ شصت میگردد و این وجه بعد از تقدیرت چه نقد و در حق ایشان منفقود است
 یکبار و دوام وصل از برای ترقی بمنزله وصول است ازین قبیل است سماع و در وجه منتصبیا
 و در احوال آن بعد از فنا و بقا ایشان را هر چند جذب عطا میفرماید لیکن چون برودت قوت
 دارد و جذبیه تنها در تحصیل ترقیات مناول عروج کفایت نمیکند محتاج بسماع میگردد و طائفه دیگر از مشایخ
 اند قدس الله تعالی است که بعد از وصول بدرضا و لا یت تقوس شان در مقام بندگی فرود

و ایضا در خبر است آنچه که ما میگویند العبد من الرب فی الصلوة و قال تبارک و تعالی و استجد
 و اذنیب و شکست که در هر وقتیکه قرب الهی جلگشانه و بیشتر است نجاشین غیر در آن وقت
 مستقیقی است پس ازین که برینیه مفهوم میشود که آن وقت در نماز است و قبل بر آن نماز وقت دوام
 و مثل اتفاق مشایخ است قال ذوالفقون المصیری ما جع من رجع الا من الطریق و من وصل
 لا یجوع و یادداشت که عبارات از دوام حضور است بجناب قدس خداوندی جلگشانه و در
 طریقه حضرت خواجگان قدس الله تعالی است و از آنکه امر مقرر است باجمل انکار از دوام وقت علامت
 نارسائی است و بیشتر زنده قلیل از مشایخ کاتبین العطاء و اما مثالی که مجاز رجوع و اهل بصفاست بشریت
 تامل گشت اند و از آنجا عدم دوام وقت مفهوم میشود و خلاف در مجاز رجوع دارند و در وقوع چه رجوع
 البته واقع نیست گلا کفخی کل انکابه پس اجماع مشایخ بر عدم رجوع و اهل ثابت شد و خلاف
 بعضی راجع مجاز رجوع گشت ۱۰ هه ۱۰ طائفه از منتهیان اند که بعد از وصول بدرضا و در اجابت
 بحال حصول مشابه و جمال لایزال ایشان را برودت قوی دست میدهد و تسلیه نامه حاصل میشود
 که رجوع بمنزله وصول باز میدار و چه بنازله وصول هنوز در پیش دارند و در ارج قربت ثابت
 شقیق نشسته اند با وجود این برودت میل عروج دارند و آرزوی کمال قرب مطلوب درین صورت
 سماع ایشان را سودمند است و حرارت بخش هر زمان بعد و سماع ایشان را عروج بمنزله قرب
 میسر می شود و بعد از تسکین از آن بمنزله فرو می آید اما رنگی از آن مقامات عروج همراه
 می آید و بان رنگ شصت میگردد و این وجه بعد از تقدیرت چه نقد و در حق ایشان منفقود است
 یکبار و دوام وصل از برای ترقی بمنزله وصول است ازین قبیل است سماع و در وجه منتصبیا
 و در احوال آن بعد از فنا و بقا ایشان را هر چند جذب عطا میفرماید لیکن چون برودت قوت
 دارد و جذبیه تنها در تحصیل ترقیات مناول عروج کفایت نمیکند محتاج بسماع میگردد و طائفه دیگر از مشایخ
 اند قدس الله تعالی است که بعد از وصول بدرضا و لا یت تقوس شان در مقام بندگی فرود

فصل فی شرح کلمات
 در تفسیر آنکه سرور آن است ۲۰۰ روز در روز نماز است و آنچه که این نماز گذار در نزدیکی است

در بیان ملائحت و صحتی ترا حمت سنگی نمون بر کعبه

می آید و ارواح ایشان بفرامحت نفوس و مقام اصلی خود متوجه جناب قدس اند
 در مقام نفس مطهره که در مقام بندگی شکر کن و راج گشته است بدوست برنج میرسد روح را بواسطه
 آن اعدا و مناسبت خاصه بطوب پیدا میگردد و آرام این بزرگواران بعبادات است و فکرت
 در ادائ حقوق بندگی و طاعات پیل غرور در نهاد ایشان کم است و شوق صنوع و در وطن
 شان قلیل هنوز مبتدعت لبث همین وقت ایشان لامع است و کمال اتباع سنت است
 بصیرت شان محکم لاجرم جد بد بصیرند از دور چیز می بینند که نزدیکان و اهل بیار آن
 هر چند عروج کمتر دارند اما نورانی اند و نور اصل منور در هر آن مقام شان عظیم دارند و محسوس
 القدر اند ایشان را احتیاج بسامع و وجد نیست عبادات ایشان را کاسماع میکنند به نوریت
 اصل از عروج کفایت می بخشد جامعه مستقل از ازل سماع و وجد که بخدمت شان این بزرگواران وقت
 نیستند خود را از عشاق می گیرند و ایشان را از زرد و گویا عشق و محبت را منحصر در نفس و وجد
 میدانند و طائفه دیگر از منتهیان آن اند که بعد از قطع حساب سیرالی اند و متحقق به بقا و باقی
 ایشان را جذب قوی عنایت می فرمایند و بقلب آنکس کشان کشان می برند برودت
 آنجا از هر ایت ممنوع است و تسلیم ایشان را غیر جائز و خروج محتاج با موخر نیز نیست سماع قوی
 و متکنا کس قلوب ایشان با نیست و وجد و تواجد را با ایشان کار نه بان عروج آنکس
 به نهایت نهایت مرتبه ممکن الوصول میرسد و بواسطه متابعت آن سرور علی علیهم السلام
 و التکیفات و الخیات از تقاسیم مخصوص بان سرور است حکایه الصلوة و الخیرة نصیب می
 این نوع وصول مخصوص طائفه افراد است قطاب نیز از ان مقام نصیب ندارند اگر محض فضل این
 سبک بدانند این نوع و اصل نهایت نهایت را با کمال باز دارند و زودت مستعدان باحواله نمایند
 نفس در مقام بندگی فردوی آید و روح او منحرف نفس متوجه جناب مقدس است دوست که جامع کمال
 فروتیه است و عاوی تکلیفات طلبیه و اعتقادی بالقلب همیت افکار نشاید محاط کند و تا محاسن مقامات

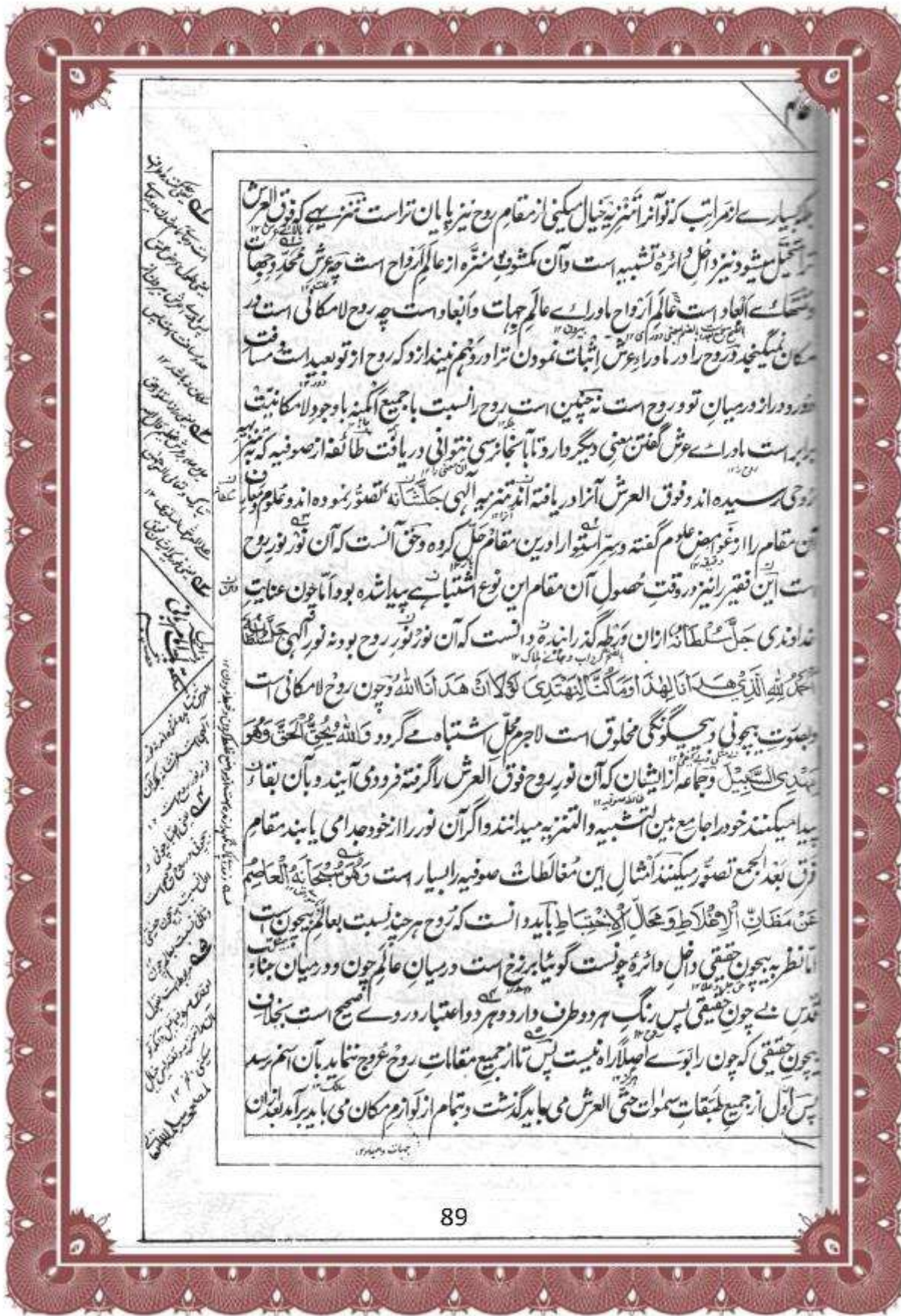
مجلس معنی است اینک در بیان
 ملائحت است و اصل
 آنرا قبول
 معنی از انرا نفس است
 در این معنی است
 بل باطنی است که در
 انرا مشاهده است

مجلس معنی است اینک در بیان
 ملائحت است و اصل
 آنرا قبول
 معنی از انرا نفس است
 در این معنی است
 بل باطنی است که در
 انرا مشاهده است

خلق و معارف مدارج اصلی او را میسر است بلکه آنجا که اوست نازل است و نه فصل از ظل و فصل
 او را گذرانیده اند این نوع کامل ممکن بسیار جز الوجود است اگر بعد از قرون متطاوله و آرزومند
 متباعده بظهور آید هم منعم است عالمی از و سوره شود نظر او شافی افرض قلب است
 و توجیه او در واقع اخلاق روزی نام ضمیمه اوست که مدارج عروج را تمام کرده در مقام بندگی فرو آمده است
 و آرام و انس بجای اوست گرفته بنام سبب دیکه که فرق آن مقام نیست در مقامات ولایت ازین
 طائفه بعضی را انتخاب نموده مشرف بپسازند و قابلیت منصب محبوبیت نیز ایشان را مسلم است
 جامع جمیع کمالات مرتبه ولایت است و حاوی تمام مقامات درجه و محبت از ولایت خاتمه نبوت
 بهره مند است باجمله در شان او این مصراع صادق است آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری
 به همدان به بتدی را سماع و وجد مضر است و شافی خروج هر چه بشرط الطواف شوق شوق شوق
 سماع در آخر این مکتوب تحریر خواهد یافت انشاء الله تعالی و جدا معلول است حال او و بوال
 شرف است یعنی است شکر او شوق بهوائ نفسانی و عینی با ملت تمام من که یکدیگر من اذیاء
 الْقُلُوبِ وَ كَاتِبَاتِ الْقُلُوبِ مَتَوَسِّطُونَ بَيْنَ الْمُبْتَدِئِينَ وَالْمُنْتَهِيْنَ وَالْمُنْتَهَى هُوَ الْكَافِي لِلَّهِ
 وَ الْكَافِي بِاللَّهِ هُوَ الْكَافِي لِلْكَافِي وَ الْكَافِي لِلْكَافِي وَ الْكَافِي لِلْكَافِي وَ الْكَافِي لِلْكَافِي
 لَا يَكُونُ مَقْتَضِيًّا أَبَدًا لِذَلِكَ بِالْجَمَلِ سَمَاعٌ مَتَوَسِّطَانِ رَافِعٌ اسْتِ وَ قِسْمٌ از منتصیان را نیز چنانکه
 بالا گذشت لیکن باید دانست که از باب قلوب را نیز سماع مطلقاً محتاج الیه نیست بلکه جامع است
 که بدولت جذب مشرف نشده اند و بریاضات و مجاهدات شاقه میجویند که قطع ساقست نمایند
 و وجد وین صورت این جامع را تمهید و معاون است و اگر از باب قلوب از مجذوبان باشند
 قطع سماع نیز ایشانرا باید و جذب است محتاج بسماع نیستند و نیز باید دانست که سماع از باب
 قلوب غیر مجذوب را نیز مطلقاً نافع است بلکه انتفاع از آن مشروط بشرائط است و بدوینها
 كَعَرَطُ الْفَتَاكِذِ وَ اَوْحَادُ انْ شَرِطُ اَعْتِقَا وَ اسْتِ بِجَمَالِ خَوْشِ وَاكَرِ تَمَامِي خَوْشِ مَقْتِدِ اسْتِ

کتابت در این مقام است
 جامع جمیع کمالات
 مرتبه ولایت است
 و حاوی تمام مقامات
 درجه و محبت از ولایت
 خاتمه نبوت بهره مند
 است باجمله در شان او
 این مصراع صادق است
 آنچه خوبان همه دارند
 تو تنها داری به همدان
 به بتدی را سماع و وجد
 مضر است و شافی خروج
 هر چه بشرط الطواف
 شوق شوق شوق سماع
 در آخر این مکتوب
 تحریر خواهد یافت
 انشاء الله تعالی
 و جدا معلول است
 حال او و بوال شرف
 است یعنی است شکر
 او شوق بهوائ
 نفسانی و عینی
 با ملت تمام من
 که یکدیگر من
 اذیاء الْقُلُوبِ
 وَ كَاتِبَاتِ
 الْقُلُوبِ
 مَتَوَسِّطُونَ
 بَيْنَ
 الْمُبْتَدِئِينَ
 وَالْمُنْتَهِيْنَ
 وَالْمُنْتَهَى
 هُوَ
 الْكَافِي
 لِلَّهِ
 وَ
 الْكَافِي
 بِاللَّهِ
 هُوَ
 الْكَافِي
 لِلْكَافِي
 وَ
 الْكَافِي
 لِلْكَافِي
 وَ
 الْكَافِي
 لِلْكَافِي
 وَ
 الْكَافِي
 لِلْكَافِي
 لَا
 يَكُونُ
 مَقْتَضِيًّا
 أَبَدًا
 لِذَلِكَ
 بِالْجَمَلِ
 سَمَاعٌ
 مَتَوَسِّطَانِ
 رَافِعٌ
 اسْتِ
 وَ
 قِسْمٌ
 از
 منتصیان
 را
 نیز
 چنانکه
 بالا
 گذشت
 لیکن
 باید
 دانست
 که
 از
 باب
 قلوب
 را
 نیز
 سماع
 مطلقاً
 محتاج
 الیه
 نیست
 بلکه
 جامع
 است
 که
 بدولت
 جذب
 مشرف
 نشده
 اند
 و
 بریاضات
 و
 مجاهدات
 شاقه
 میجویند
 که
 قطع
 ساقست
 نمایند
 و
 وجد
 وین
 صورت
 این
 جامع
 را
 تمهید
 و
 معاون
 است
 و
 اگر
 از
 باب
 قلوب
 از
 مجذوبان
 باشند
 قطع
 سماع
 نیز
 ایشانرا
 باید
 و
 جذب
 است
 محتاج
 بسماع
 نیستند
 و
 نیز
 باید
 دانست
 که
 سماع
 از
 باب
 قلوب
 غیر
 مجذوب
 را
 نیز
 مطلقاً
 نافع
 است
 بلکه
 انتفاع
 از
 آن
 مشروط
 بشرائط
 است
 و
 بدوینها
 كَعَرَطُ
 الْفَتَاكِذِ
 وَ
 اَوْحَادُ
 انْ
 شَرِطُ
 اَعْتِقَا
 وَ
 اسْتِ
 بِجَمَالِ
 خَوْشِ
 وَاكَرِ
 تَمَامِي
 خَوْشِ
 مَقْتِدِ
 اسْتِ

عناوین اهل بیت علیهم السلام
 جامع جمیع کمالات
 مرتبه ولایت است
 و حاوی تمام مقامات
 درجه و محبت از ولایت
 خاتمه نبوت بهره مند
 است باجمله در شان او
 این مصراع صادق است
 آنچه خوبان همه دارند
 تو تنها داری به همدان
 به بتدی را سماع و وجد
 مضر است و شافی خروج
 هر چه بشرط الطواف
 شوق شوق شوق سماع
 در آخر این مکتوب
 تحریر خواهد یافت
 انشاء الله تعالی
 و جدا معلول است
 حال او و بوال شرف
 است یعنی است شکر
 او شوق بهوائ
 نفسانی و عینی
 با ملت تمام من
 که یکدیگر من
 اذیاء الْقُلُوبِ
 وَ كَاتِبَاتِ
 الْقُلُوبِ
 مَتَوَسِّطُونَ
 بَيْنَ
 الْمُبْتَدِئِينَ
 وَالْمُنْتَهِيْنَ
 وَالْمُنْتَهَى
 هُوَ
 الْكَافِي
 لِلَّهِ
 وَ
 الْكَافِي
 بِاللَّهِ
 هُوَ
 الْكَافِي
 لِلْكَافِي
 وَ
 الْكَافِي
 لِلْكَافِي
 وَ
 الْكَافِي
 لِلْكَافِي
 لَا
 يَكُونُ
 مَقْتَضِيًّا
 أَبَدًا
 لِذَلِكَ
 بِالْجَمَلِ
 سَمَاعٌ
 مَتَوَسِّطَانِ
 رَافِعٌ
 اسْتِ
 وَ
 قِسْمٌ
 از
 منتصیان
 را
 نیز
 چنانکه
 بالا
 گذشت
 لیکن
 باید
 دانست
 که
 از
 باب
 قلوب
 را
 نیز
 سماع
 مطلقاً
 محتاج
 الیه
 نیست
 بلکه
 جامع
 است
 که
 بدولت
 جذب
 مشرف
 نشده
 اند
 و
 بریاضات
 و
 مجاهدات
 شاقه
 میجویند
 که
 قطع
 ساقست
 نمایند
 و
 وجد
 وین
 صورت
 این
 جامع
 را
 تمهید
 و
 معاون
 است
 و
 اگر
 از
 باب
 قلوب
 از
 مجذوبان
 باشند
 قطع
 سماع
 نیز
 ایشانرا
 باید
 و
 جذب
 است
 محتاج
 بسماع
 نیستند
 و
 نیز
 باید
 دانست
 که
 سماع
 از
 باب
 قلوب
 غیر
 مجذوب
 را
 نیز
 مطلقاً
 نافع
 است
 بلکه
 انتفاع
 از
 آن
 مشروط
 بشرائط
 است
 و
 بدوینها
 كَعَرَطُ
 الْفَتَاكِذِ
 وَ
 اَوْحَادُ
 انْ
 شَرِطُ
 اَعْتِقَا
 وَ
 اسْتِ
 بِجَمَالِ
 خَوْشِ
 وَاكَرِ
 تَمَامِي
 خَوْشِ
 مَقْتِدِ
 اسْتِ



بسیارے اور مراتب کہ تو انرا متنزیه خیال سکنی از مقام روح نیز پایان تراست تمسبیح که فوق العرش
تراخیل میشود نیز دخل اثره تشبیه است و آن مکتوب منقره از عالم ارواح است چو عرش محمد و جنت
و ستارک العباد است عالم ارواح باورکے عالم حیات و ابعاد است چه روح لامکانی است در
سکان نیکی خد و روح را در ماوراء عرش اشیات نمودن تراورده نمیدانند که روح از تو بعد است مسا
قدر و دراز در میان تو و روح است نه چندان است روح را نسبت با جمیع المکنه با وجود لامکانیت
برابر است ماوراء عرش گفتن معنی دیگر وارده اما بنام بی نتوانی دریافت طائفه از صوفیه که بی
روحی رسیده اند فوق العرش آنرا دریا نموده اند منزه الهی جلالت که تصور نموده اند و معلوم بسیار
این مقام را از غموم غموم گفتم و بهر استوار اوین مقام حل کرده و حق آنست که آن نور نور روح
است این تغییر را نیز در وقت حصول آن مقام این نوع اشتباه ہے پیدا شده بود اما چون عنایت
نماندی جل سلطان اذان و نظر گذراننده و آنست که آن نور نور روح بودند نور الهی جل سلطان
مکمل الله الذی هی اما الهذا او ما کانت الیه متدی کوا لک هکذا ان الله و چون روح لامکانی است
و بصورت بیچونی و جسمی مخلوق است لاجرم مثل اشتباه من کرده و الله و لیس المعنی و هو
سندی حالت تبیین و جماعه از ایشان که آن نور روح فوق العرش را گرفته فرومی آیند و بان بقا
پیدا میکنند خود را جامع بین تشبیه و التمزیه میدانند و اگر آن نور را از خود جدای یا بند مقام
فرق بعد اجماع تصور میکنند انشال این مغالطات صوفیه را بسیار است و هکذا شیخ اینه العالمیم
عن سفات الاحلاط و محال الخ لیت باید و آنست که روح هر چند نسبت بعالم بیچون است
اما نظریه بیچون حقیقی فعل و اثره چونسنت گوئیایه فرخ است در میان عالم چون و در میان بنا
مدرس نے چون حقیقی پس رنگ هر دو طرف دارد و هر دو اعتبار در روسته صحیح است بنیانی
بیچون حقیقی که چون را بوسه اصلا راه نیست پس تا در جمیع مقامات روح غموم نماید بان اهم رسد
پس اول از جمیع طبقات سموات حتی العرش می باید گذشت و تمام از لوازم مکان می باید برآید و بعد از آن

این مقام را از غموم غموم گفتم و بهر استوار اوین مقام حل کرده و حق آنست که آن نور نور روح
است این تغییر را نیز در وقت حصول آن مقام این نوع اشتباه ہے پیدا شده بود اما چون عنایت
نماندی جل سلطان اذان و نظر گذراننده و آنست که آن نور نور روح بودند نور الهی جل سلطان
مکمل الله الذی هی اما الهذا او ما کانت الیه متدی کوا لک هکذا ان الله و چون روح لامکانی است
و بصورت بیچونی و جسمی مخلوق است لاجرم مثل اشتباه من کرده و الله و لیس المعنی و هو
سندی حالت تبیین و جماعه از ایشان که آن نور روح فوق العرش را گرفته فرومی آیند و بان بقا
پیدا میکنند خود را جامع بین تشبیه و التمزیه میدانند و اگر آن نور را از خود جدای یا بند مقام
فرق بعد اجماع تصور میکنند انشال این مغالطات صوفیه را بسیار است و هکذا شیخ اینه العالمیم
عن سفات الاحلاط و محال الخ لیت باید و آنست که روح هر چند نسبت بعالم بیچون است
اما نظریه بیچون حقیقی فعل و اثره چونسنت گوئیایه فرخ است در میان عالم چون و در میان بنا
مدرس نے چون حقیقی پس رنگ هر دو طرف دارد و هر دو اعتبار در روسته صحیح است بنیانی
بیچون حقیقی که چون را بوسه اصلا راه نیست پس تا در جمیع مقامات روح غموم نماید بان اهم رسد
پس اول از جمیع طبقات سموات حتی العرش می باید گذشت و تمام از لوازم مکان می باید برآید و بعد از آن

لعل من یکنه ...
و درین مقام ...
و درین مقام ...
و درین مقام ...

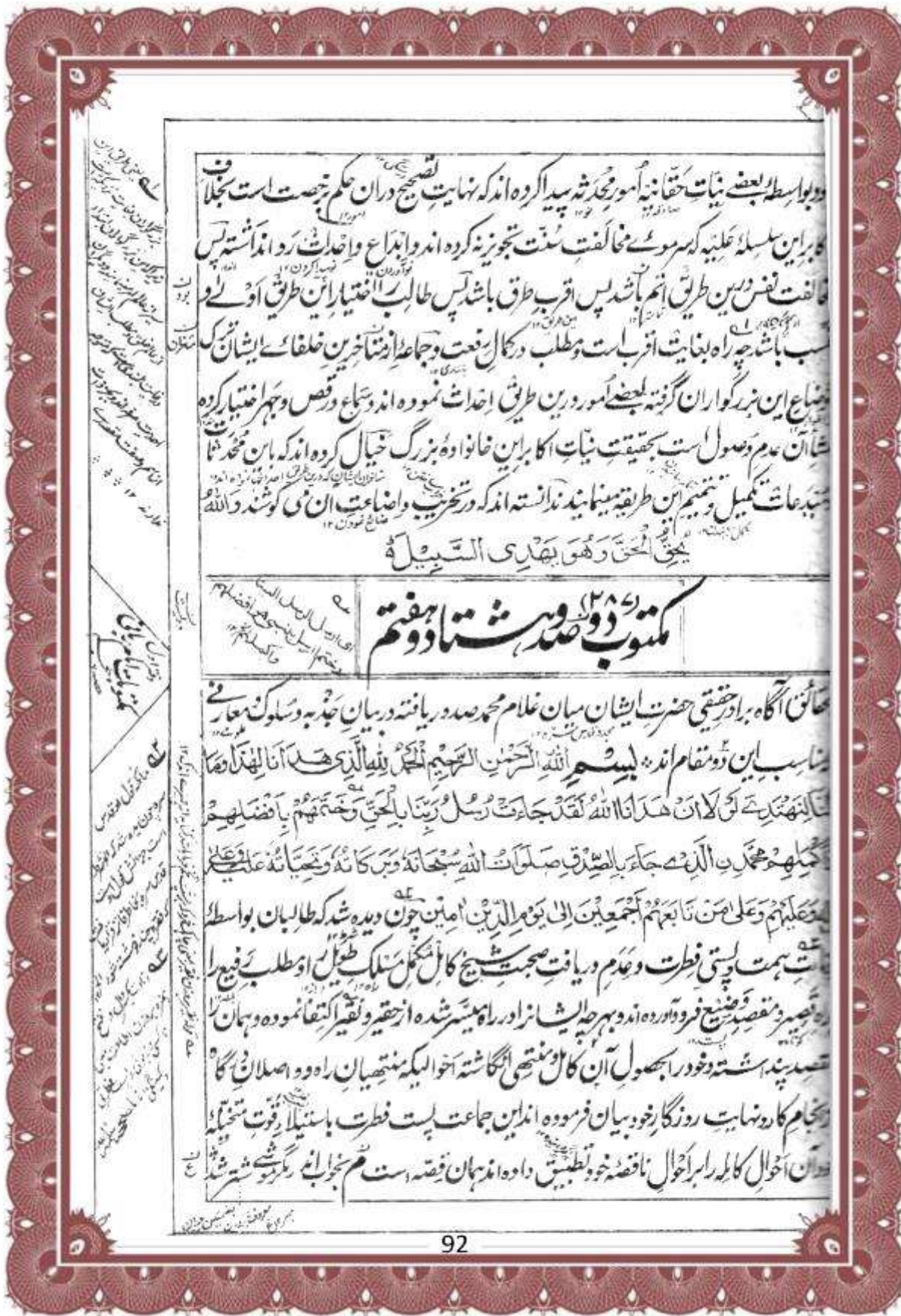
مرتب لامکانیت عالم ازواج را نیز طریقی باید نمود آن زمان تا بآن اسم رسد^۱ خواجہ پندار که مرد
 وصل است هر حال خواجہ بجز بند نیست^۲ و همین سبب است که در آن کتاب و در این عالم خلق عالم
 نظر است و در آن عالم از مرتب آنرا بشیئیات است نظماً و اصلاً و اجمالاً و تفصیلاً و در آن را در این
 مراتب ظلی و صلی و کونی و اوی و اجالی و تفصیلی مطلوب حقیقی را می باخیزست تا اگر این ثبوت خوب بود
 و که ام صاحب دولت را باین سعادت شرف سازند ذلک فضل اللہ یمنی و من یشک آنکه اللہ
 ذوالفضل العظیم است بلند باید داشت و بهر چه در راه برست افتد تمامت نباید کرد و در او را
 و را می باخیزست^۳ کیف الوصول الی سعاده و ذوقها^۴ قلل الجبال و دود و نهن حیوت
 تنبیه آخری دوام وصل و استمرار وقت کے اسم است که بعد از تحقق فنا مطلق بقائے باشد
 مشرف شده باشد و علم حصولی او علم حضوری تبدیل یافته است این بحث به بیان واضح و کلام
 بر آنکه هر علمیکه عالم را از او را ذات خود حاصل میگردد و طریق حصول آن حصول صورت معلوم
 است و در ذوق علم حصولی است و هر علمیکه محتاج بحصول صورت نباشد و آن علم ذات خود
 علم حضوریست چه ذات بنفسه حاضر عالم است و در علم حصولی تا صورت معلوم حاصل است و در ذوق
 مشرف معلوم است و چون آن صورت از ذوق زایل گشت آن توجه ذوق نیز زایل گشت
 پس دوام توجه در علم حصولی محال عادی است بخلاف و در علم حضوری که غفلت از معلوم و را سخا
 غیر تصور است چنانچه تحقق آن علم حضور ذات عالم است و چون این حضور دائمی است علم نیز
 دائمی باشد پس زوال توجه از ذات خود ممکن نباشد و در بقا و بالمد علیست حضوری که زوال آن منتهیست
 گمان نمی که بقا و بالمد عبارتست از آنکه نور ائین حق یابی چنانکه بعضی ازین طائفه حق الیقین را
 این عبارت تعبیر نموده اند چنان است بقا و بالمد که بعد از فنا مطلق میسر شود باین قسم معلوم نیست
 نثار و این حق الیقین که بعضی گفته اند مناسبت بقائے است که در جذب دست میدهد بقائے که
 مقصود است و دیگر است سخ ذوق این سے نشانی بخدا بخشی به پس استمرار توجه دوام حضور

التوسل - فلهذا لا تدرك الله بغير الواسطة - كالذوق حتى تدون وتسكرا
 و در این مقام ...
و در این مقام ...
و در این مقام ...



در صورت بقا با شدت شایسته تحقیق ببقا باسد و نوم ممکن نیست اگر چه بسیار را پیش از
 رسیدن باین مقام این معنی متوجه می شود علی الخصوص در طریقه علییه نقشبندیه قدس الله تعالی امر
 و الحقیق ما حقیقت الصواب ما الهیمت والله تعالی اعلم بالصواب والیک نعالی التمجید والمدح
 الحمد لله رب العالمین اولادنا و احبنا و الصلوة والسلام علی رسوله دائماً و متواکلاً

این حدیث از
 امام علی علیه السلام
 است
 در کتاب
 نهج البلاغه
 در باب
 تحقیق
 در طریقه
 نقشبندیه
 در کتاب
 شرح
 نهج البلاغه
 در باب
 تحقیق
 در طریقه
 نقشبندیه
 در کتاب
 شرح
 نهج البلاغه
 در باب
 تحقیق
 در طریقه
 نقشبندیه



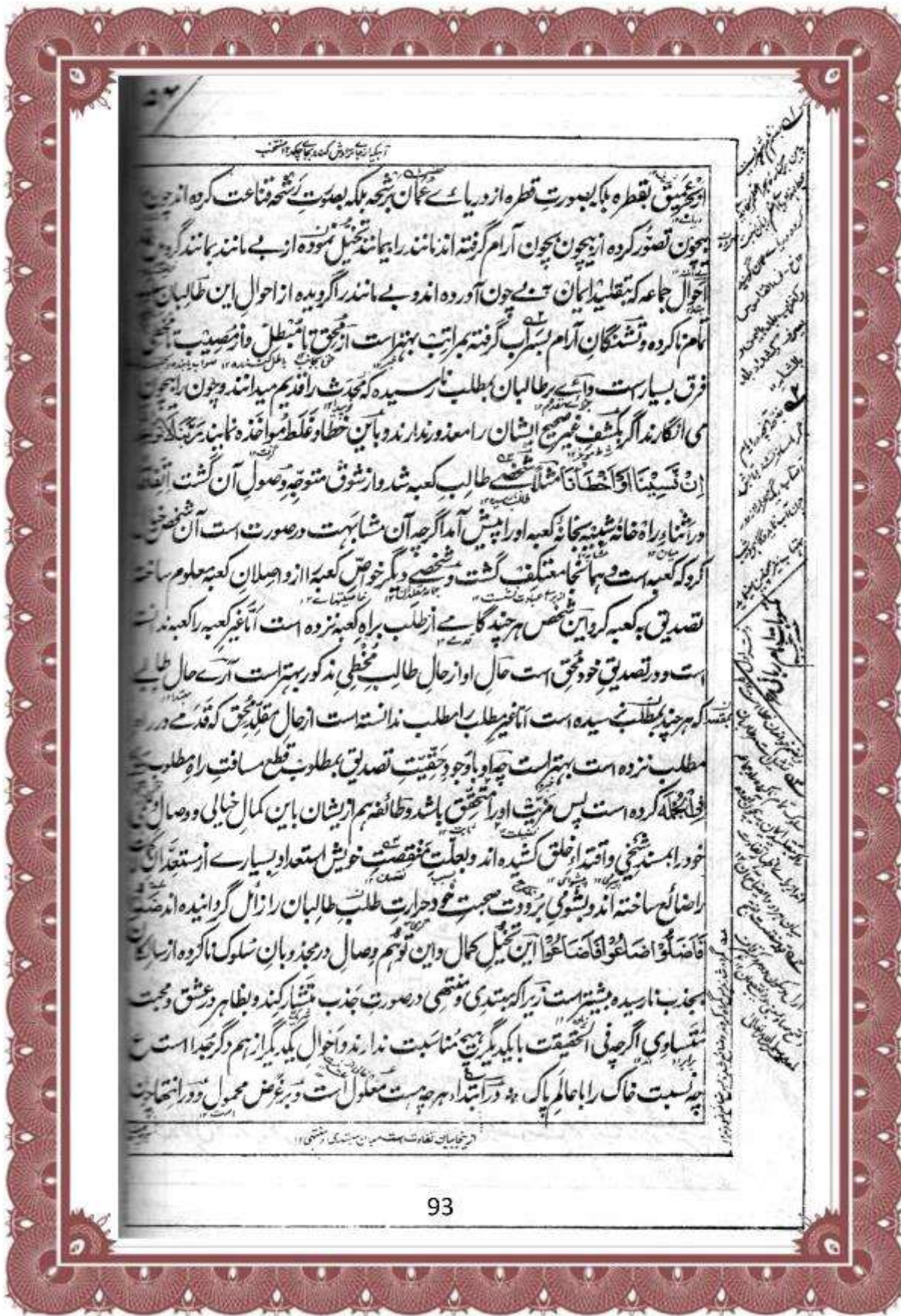
و در بواسطه بعضی نیات حقیقیه امور مجذبه پیدا کرده اند که نهایت تصحیح در آن علم تخصص است بجملاً
 و بر این سلسله علویه که سر موعده مخالفت شدت تجویز کرده اند و ابتداء و احداث کرده اند است پس
 تا لغت نفس درین طریق اتم باشد پس اقرب طرق باشد پس طالب اختیار این طریق اولی و
 سب باشد چه راه بغایت اقرب است و مطلب و کمال نعمت و جماعت از متاخرین خلفائے ایشان که
 و ضایع این بزرگواران گرفته بعضی امور درین طریق احداث نموده اند و سماع و قفس و بهر اختیار کرده
 نشان عدم وصول است بحقیقت نیات اکابر این خانواده بزرگ خیال کرده اند که بان مخدوما
 متبذرات تکمیل و تمهید این طریق مینمایند ندانسته اند که در تخریب و اضماعت ان می گویند و الله
 یحیی الموتی و هو الیهدی السبیل

در این سلسله علویه که سر موعده مخالفت شدت تجویز کرده اند و ابتداء و احداث کرده اند است پس تا لغت نفس درین طریق اتم باشد پس اقرب طرق باشد پس طالب اختیار این طریق اولی و سب باشد چه راه بغایت اقرب است و مطلب و کمال نعمت و جماعت از متاخرین خلفائے ایشان که و ضایع این بزرگواران گرفته بعضی امور درین طریق احداث نموده اند و سماع و قفس و بهر اختیار کرده نشان عدم وصول است بحقیقت نیات اکابر این خانواده بزرگ خیال کرده اند که بان مخدوما متبذرات تکمیل و تمهید این طریق مینمایند ندانسته اند که در تخریب و اضماعت ان می گویند و الله یحیی الموتی و هو الیهدی السبیل

کتاب و وصیته ما و هفتم

مخائن آگاه برادر حقیقی حضرت ایشان میان غلام محمد در یافته در میان جد به و سلوک معارف
 بنا بر این دو مقام اند **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْكَلِمَاتُ الَّتِي كَلَّمَكَ اللَّهُ فِيهَا الْهُدَى وَالنَّهْيُ**
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ كَلَّمَكَ اللَّهُ لَقَدْ جَاءَتْكَ رُسُلٌ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ وَخَصَّكَ اللَّهُ بِأَفْضَلِهِمْ
وَجِيهًا مُحَمَّدٌ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ جَاءَ بِالصِّدْقِ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِ وَوَجَّهْنَاكَ عَلَيْهِمْ
وَعَلَى مَنْ تَابَعَهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ آمِينَ چون دیده شد که طالبان بواسطه
 نیت همت پستی فطرت و عدم دریافت صحبت شیخ کامل ممکن ننگ طویل او مطلب رفیع را
 در تصویر و تقصیر فرود آورده اند و بهر چه ایشان را در راه همیشه شده از حقیر و تقیر انعام نموده و همان
 تصدیق داشته و خود را بوصول آن کامل و منتهی انگاشته آخوا یکدیگر منتهیان را و در اصلاح آگاه
 و انجام کار و نهایت روزگار خود میان فرموده اند این جماعت پست فطرت با سنیلا قوت متخیله
 بدان احوال کامل را بر احوال ناقصه خود تطبیق داده اند همان قصه است هم بخوابند و مگر شسته شده

در این سلسله علویه که سر موعده مخالفت شدت تجویز کرده اند و ابتداء و احداث کرده اند است پس تا لغت نفس درین طریق اتم باشد پس اقرب طرق باشد پس طالب اختیار این طریق اولی و سب باشد چه راه بغایت اقرب است و مطلب و کمال نعمت و جماعت از متاخرین خلفائے ایشان که و ضایع این بزرگواران گرفته بعضی امور درین طریق احداث نموده اند و سماع و قفس و بهر اختیار کرده نشان عدم وصول است بحقیقت نیات اکابر این خانواده بزرگ خیال کرده اند که بان مخدوما متبذرات تکمیل و تمهید این طریق مینمایند ندانسته اند که در تخریب و اضماعت ان می گویند و الله یحیی الموتی و هو الیهدی السبیل



این سخن نقطه باین صورت قطره از دریای سخن بر حبه بله بصورت کشف قناعت کرده اند چون
 چون تصور کرده از چون چون آرام گرفته اند مانند رایمانه تجمل نموده از بے مانند مانند کرده
 احوال جامعه که تقلید ایمان منم چون آورده اند بے مانند را گردیده از احوال این طالبان
 نام نکرده و تشنگان آرام بسبب گرفته بمراتب بهت است از محقق با مطلق و انصیب
 فرق بسیار است و این طالبان بطلب نرسیده که بحث را قدیم میدانند و چون را چون
 می انگارند اگر کشف غیر صحیح ایشان را معذون ندارند و باین خطا و غلط مواظده نمانند و چون
 ان کسیتا او اکتفا انما مثل شخص طالب کعبه شد و از شوق متوجه وصول آن گشت آنقدر
 در شب و راه خانه شنبه بخانه کعبه او را پیش آمد اگر چه آن مشابیهت در صورت است آن شخص
 کرد که کعبه است و به آنجا متکلف گشت و شخص دیگر خواص کعبه از او اهلان کعبه معلوم ساختند
 تصدیق بکعبه کرد این شخص هر چند گامی از طلب بر راه کعبه نرود است اما غیر کعبه را کعبه ندانست
 است و در تصدیق خود محقق است حال او از حال طالب مخطی مذکور بهتر است از حال طالب
 که هر چند بطلب رسیده است اما غیر طلب را طلب ندانست است از حال مقلد محقق که قدم در
 طلب نرود است بهتر است چو با وجود حقیقت تصدیق بطلوب قطع مسافت راه طلب
 اول جمله کرده است پس خیزد او را محقق باشد و طائفه هم از ایشان باین کمال خیالی و وصال
 خود را مستخرجی و آفته او خلق کشیده اند و بعلمت منقصت خویش استعداد بسیار از استعداد
 راضع ساخته اند و بشومی برودت صحبت مع و حرارت طلب طالبان را زایل گردانیده اند
 فاضل و افاضل و افاضل و افاضل این تجمل کمال و این توهم وصال در مجذوبان سلوک ناکرده از سادگان
 مجذوب نرسیده و بیشتر است زیرا که بتدی و منتهی در صورت جذب متشاکرند و بطاهر و عشق و محبت
 مستسوی اگر چنی الحقیقت با یکدیگر هیچ مناسبت ندارند و احوال یکدیگر از هم در کعبه است
 چه نسبت خاک را با عالم پاک به در ابتدا هر چه هست معلول است و بر عرض محمول دور از تماثلت

این سخن نقطه باین صورت قطره از دریای سخن بر حبه بله بصورت کشف قناعت کرده اند چون
 چون تصور کرده از چون چون آرام گرفته اند مانند رایمانه تجمل نموده از بے مانند مانند کرده
 احوال جامعه که تقلید ایمان منم چون آورده اند بے مانند را گردیده از احوال این طالبان
 نام نکرده و تشنگان آرام بسبب گرفته بمراتب بهت است از محقق با مطلق و انصیب
 فرق بسیار است و این طالبان بطلب نرسیده که بحث را قدیم میدانند و چون را چون
 می انگارند اگر کشف غیر صحیح ایشان را معذون ندارند و باین خطا و غلط مواظده نمانند و چون
 ان کسیتا او اکتفا انما مثل شخص طالب کعبه شد و از شوق متوجه وصول آن گشت آنقدر
 در شب و راه خانه شنبه بخانه کعبه او را پیش آمد اگر چه آن مشابیهت در صورت است آن شخص
 کرد که کعبه است و به آنجا متکلف گشت و شخص دیگر خواص کعبه از او اهلان کعبه معلوم ساختند
 تصدیق بکعبه کرد این شخص هر چند گامی از طلب بر راه کعبه نرود است اما غیر کعبه را کعبه ندانست
 است و در تصدیق خود محقق است حال او از حال طالب مخطی مذکور بهتر است از حال طالب
 که هر چند بطلب رسیده است اما غیر طلب را طلب ندانست است از حال مقلد محقق که قدم در
 طلب نرود است بهتر است چو با وجود حقیقت تصدیق بطلوب قطع مسافت راه طلب
 اول جمله کرده است پس خیزد او را محقق باشد و طائفه هم از ایشان باین کمال خیالی و وصال
 خود را مستخرجی و آفته او خلق کشیده اند و بعلمت منقصت خویش استعداد بسیار از استعداد
 راضع ساخته اند و بشومی برودت صحبت مع و حرارت طلب طالبان را زایل گردانیده اند
 فاضل و افاضل و افاضل و افاضل این تجمل کمال و این توهم وصال در مجذوبان سلوک ناکرده از سادگان
 مجذوب نرسیده و بیشتر است زیرا که بتدی و منتهی در صورت جذب متشاکرند و بطاهر و عشق و محبت
 مستسوی اگر چنی الحقیقت با یکدیگر هیچ مناسبت ندارند و احوال یکدیگر از هم در کعبه است
 چه نسبت خاک را با عالم پاک به در ابتدا هر چه هست معلول است و بر عرض محمول دور از تماثلت

در جوابی که تفاوت هفت مرتبه است و سبب است و سبب است

سبح است بر آن حق است تفصیل این سخن عنقریب مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی این مشتاق
 سعوری و این مناسبت ظاهری باعث آن تحمیل می شود و چون در طریقه علویه لقبندیه جذب بر
 سلوک مقدم است مجذوبان این طریق را که بدولت سلوک مشرف نشده اند این هم تحمیل و این
 نوع توهم بسیار است و جمیع راهم از ایشان که احوال منقلبیه در مقام جذب حاصل میشود و از آنجا بحال
 سیر و قطع منازل سلوک و طی مساکب سیر الی امدد الی انکار مد و بان تقلبات خود را مجذوب
 ساکب میدانند بجز طایفه فریاد یافت که فقره چند نوشته شود و در بیان حقیقت جذب و سلوک و توفیق پیدا
 این هر دو مقام با ذکر بعضی از خواص متمیز هر یک از دیگر و تفرق در میان جذب مبتدی جذب
 سستی و حقیقت تعامیمیل و انشاء و علوم دیگر که مناسب آن مقام باشد یعنی الحق و بیطیل
 کب اطل و کب کبره لعلی موان + فاش کتف و فی حدیث کف فی حدیث سبجانه و هو سبجانه کف
 کبیل و نعیم الکوکیل این مکتوب شمل است بر دو مقصد و یک خاتمه مقصد اول
 بیان معارفی که بمقام جذب متعلق اند و مقصد ثانی در آنچه تعلق بسلوک ارد و خاتمه بیان
 معنی علوم و معارف متفرقه است که طایران را در استن آنها کاشیه المنفعت است مقصد اول
 بیان مجذوبان سلوک تمام با کرده هر چند جذب قوی داشته باشد و از هر راه که منجذب شوند
 در عمل جز که از باب قلوب اند به سلوک و تکریر نفس از مقام قلب نمیتوان گذشت و بقلب قلب
 سیرت انجذاب ایشان انجذاب قلبی است محبت شان عرضی است نه ذاتی عرضی است اصل
 نفس با روح درین مقام متفرج است و خلقت با نور درین معامله مختلط با کلبه و صیقلی تمام قلب
 بر آمدن و بقلب قلب پریشان و انجذاب روحی بمطلوب پیدا کردن بے تخلص روح از نفس
 بر آید تزیه بمطلوب و جدا شدن نفس از روح و فرود آمدن او در مقام بندگی منصور نیست مادم
 که این هر دو فی حقیقت مجتمع اند حقیقت جامع قلبیه محکم و برپاست انجذاب خالص روحی منصور
 است و تخلص روح از نفس بعد از قطع منازل سلوک و طی مساکب سیر الی امدد و تحقق سیر فی امدد

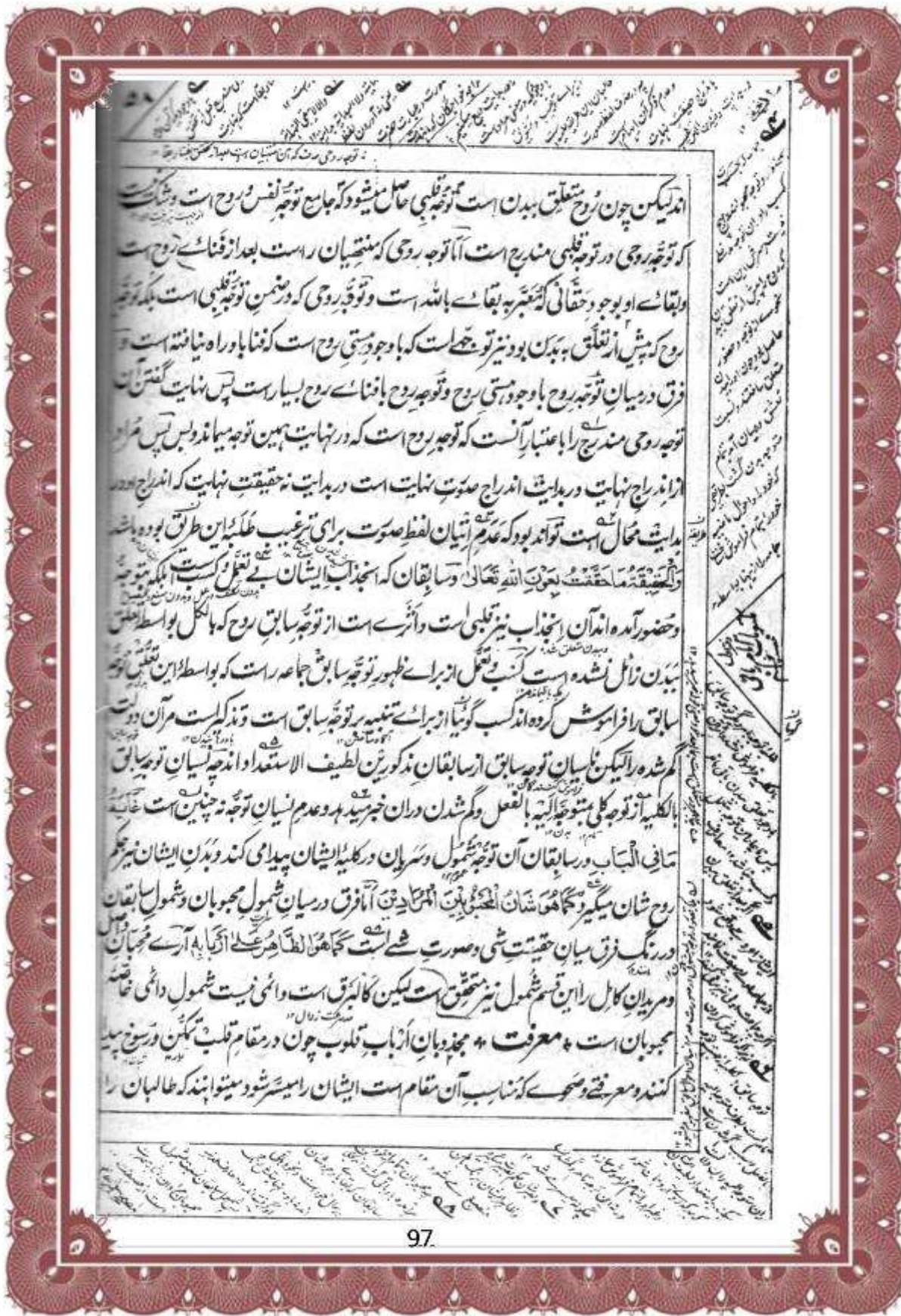
سبح است بر آن حق است تفصیل این سخن عنقریب مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی این مشتاق
 سعوری و این مناسبت ظاهری باعث آن تحمیل می شود و چون در طریقه علویه لقبندیه جذب بر
 سلوک مقدم است مجذوبان این طریق را که بدولت سلوک مشرف نشده اند این هم تحمیل و این
 نوع توهم بسیار است و جمیع راهم از ایشان که احوال منقلبیه در مقام جذب حاصل میشود و از آنجا بحال
 سیر و قطع منازل سلوک و طی مساکب سیر الی امدد الی انکار مد و بان تقلبات خود را مجذوب
 ساکب میدانند بجز طایفه فریاد یافت که فقره چند نوشته شود و در بیان حقیقت جذب و سلوک و توفیق پیدا
 این هر دو مقام با ذکر بعضی از خواص متمیز هر یک از دیگر و تفرق در میان جذب مبتدی جذب
 سستی و حقیقت تعامیمیل و انشاء و علوم دیگر که مناسب آن مقام باشد یعنی الحق و بیطیل
 کب اطل و کب کبره لعلی موان + فاش کتف و فی حدیث کف فی حدیث سبجانه و هو سبجانه کف
 کبیل و نعیم الکوکیل این مکتوب شمل است بر دو مقصد و یک خاتمه مقصد اول
 بیان معارفی که بمقام جذب متعلق اند و مقصد ثانی در آنچه تعلق بسلوک ارد و خاتمه بیان
 معنی علوم و معارف متفرقه است که طایران را در استن آنها کاشیه المنفعت است مقصد اول
 بیان مجذوبان سلوک تمام با کرده هر چند جذب قوی داشته باشد و از هر راه که منجذب شوند
 در عمل جز که از باب قلوب اند به سلوک و تکریر نفس از مقام قلب نمیتوان گذشت و بقلب قلب
 سیرت انجذاب ایشان انجذاب قلبی است محبت شان عرضی است نه ذاتی عرضی است اصل
 نفس با روح درین مقام متفرج است و خلقت با نور درین معامله مختلط با کلبه و صیقلی تمام قلب
 بر آمدن و بقلب قلب پریشان و انجذاب روحی بمطلوب پیدا کردن بے تخلص روح از نفس
 بر آید تزیه بمطلوب و جدا شدن نفس از روح و فرود آمدن او در مقام بندگی منصور نیست مادم
 که این هر دو فی حقیقت مجتمع اند حقیقت جامع قلبیه محکم و برپاست انجذاب خالص روحی منصور
 است و تخلص روح از نفس بعد از قطع منازل سلوک و طی مساکب سیر الی امدد و تحقق سیر فی امدد

براکستی فرق و جمع هائیکه در روایت و حدیث است از سال از شریف عقل نمود و ملود از جمله عامه نمایند
 بلکه بعد از حصول مقام الفرق بعد از جمع که بسیار است از الله تعلق دارد و صورت بند است هر گاه که
 مرد میدان کے شود به پشتہ از خیر لیماں کے شود به نظر الفرق بین جاذب المذنب و جاذب
 الملتز تدریجی شهره و این مجذوبان از باب قلب و پرده کثرت است این معنی را معلوم کنند یا نه
 شان درین کثرت نیست الا عالم ارواح که بلطافات و احاطه و سرانجام خود بصورت شبیه است
 ان الله خلق ادمه عظاما و نوره و با این مناسبت شهره و روح را شهره و حق میدانند تعالی و قد است
 و احاطه و سران و قرب و معیت هم برین قیاس است زیرا که نظر سالت مجبور نیستند مگر تا به مقام فوق
 بی مقام فوق و فوق و فوق مقام ایشان مقام روح است پس نظرشان از مقام روح بالا نرود و هر
 جز روح امر دیگر نباشد نظر بقوق روح موقوف است برسیدن بمقام روح و محبت و اجذاب هم
 در رنگ شهره و مست شهره و حق سبحانه که بلکه محبت و اجذاب بجناب تقدس او وابسته بمحصل
 نهایت نیز که الله تعالی است به بچگونگی آنکه در او فنا نه نیست راه در بارگاه کسب را
 اطلاق شهره درین مقام از تنگی میدان عبارت است و الا کارخانه این بزرگواران با او را و در
 شهره و شعارفت همچنانکه مقصد ایشان همچون و بیچگونه است اتصال ایشان با سبحانه نیز همچون
 و بیچگونه است چون راه هر چون راه نیست لا یجیل عطاءیا للملک الا عطاءیا کاله اتصال
 من تعریف بقیاس به هست رب الناس را با جان ناس به احاطه و سران و قرب و معیت
 حق سبحان و متحققین از باب سلوک که نهایت کار رسیده اند علمی است موافق علماء اهل حق و شکر
 الله تعالی سعیدم حکم کردن بقرب ذاتی و انشال آن نزد ایشان از حیاصلی و دوریت نزدیک
 حکم بقرب کسب کنند بزرگی میفرماید به هر که گوید نزدیکم دور است و هر که دور است نزدیک است
 تصویف اینست علی که متعلق بتوجید وجود است منشأ آن اجذاب و محبت قلبی است از باب
 قلب که جذب پیدا کرده اند و براه سلوک قطع منازل دنیا میدان علم با ایشان مناسبت ندارد و همچنین
 مجذوبان که بسلوک از قلب بجلالت متوجه بمقلب قلب اندازین علوم تشریحی می نمایند و مستخضر
 بقوه و علم کسب را باید خواند
 مقاصد بزرگی ۶

سه در بیان تفاوت
 نفسانی و روحانی
 نفسانی در این است
 که از اجزای بدن
 است و روحانی
 در این است که
 از اجزای بدن
 نیست و در بیان
 تفاوت این دو
 است که در بیان
 تفاوت این دو
 است که در بیان
 تفاوت این دو
 است که در بیان
 تفاوت این دو

علیه السلام فرمودند که هر که از این علم غافل باشد در روز قیامت در آتش است
 و هر که از این علم آگاه باشد در بهشت است
 و هر که از این علم بیخبر باشد در جهنم است
 و هر که از این علم آگاه باشد و از این علم غافل باشد در جهنم است
 و هر که از این علم آگاه باشد و از این علم آگاه باشد در بهشت است
 و هر که از این علم آگاه باشد و از این علم آگاه باشد و از این علم آگاه باشد در بهشت است
 و هر که از این علم آگاه باشد و از این علم آگاه باشد و از این علم آگاه باشد و از این علم آگاه باشد در بهشت است

میباشند یعنی از مجذوبان باشند که هر چند پراهملک در آید و طی منازل نمایند اما نظرشان از فطرت
 قطع نشود و رولعوق پیدا کنند آنحال این علوم و این ایشان نمیکند و در این و در این و در این
 کتب برآمد که در عروج بکلیه قرب و صعود و بعبارج قدس کند و رنگ اندر بیت آخر جنان است
 حیرت کبریة الظالمین لئلا يجعل لنا من لذنابك نصيبا
 است و وصول بنهایت مطلب است یعنی از این علوم است چه هر چند تیزتر باشد نسبت پیدا شود عالم
 را صریح است نسبت ترمیم با این زمان عالم را عین صلیغ دانستن و یا صانع را محیط عالم بدین
 است معنی ندارد که مثلا کتاب و کتب اما کتاب معرفت حضرت خواجه نقشبند قدس سره
 است که در آن فرموده اند که ما بنهایت را در بدایت روح میکنیم یعنی این عبارت است که
 جذب و مکتب که منتحصان را در نهایت میسر میشود درین طریق و در آنجذاب و مکتب که در ابتدا پیدا
 میشود روح است زیرا که آنجذاب است یعنی آنجذاب روحی است و جذب مبتدی جذب قلبی چون
 است برنج است میان روح و نفس پس در ضمن جذب قلبی جذب روحی نیز حاصل است و مکتب
 این در اندراج را با این طریق هر چند این معنی در جمیع جذبات حاصل است بنا بر آنست که اگر
 در آن نوازه طریق بر آنست حصول این معنی وضع نموده اند و مشکلی از برای وصول این مطلب
 نیست کرده اند و دیگران را این معنی سبیل اتفاق میسر میشود و در دنیا بطول برست ندارند و ایضا این کلمات
 در مقام جذب نشان فاصل است که دیگران را نیست و اگر نیست نادر است و گویا بعضی ایشان را
 درین مقام می نامند که قطع منازل سلوک نمایند فناس و بقائے شکیه فناس و بقائے از با سلوک
 است و در شریک از مقام کمال که شبیه بقام سید عرفان الله بالله است نیز بدست می آید که آن
 است سعادت می نمایند تحقیق این بحث عنقریب شرح خواهد یافت انشاء الله تعالی این جا
 است آید و آنست که روح را پیش از تعلق به بدن نحو است از توجه بقصد حاصل بود چون پس
 است گشت آن توجه را عمل شد اگر این سلسله علیّه طریق بر آنست ظهور آن توجه سابق وضع نموده



اندکی پس چون روح متعلق بدن است موجه قلبی حاصل میشود که جامع توجه نفس روح است و شکست
 که توجه روحی در توجه قلبی مندرج است آن توجه روحی که منتحبیان راست بعد از فناست روح است
 و بقائش او بوجو و حقیقی که بقایه باشد است و توجه روحی که در ضمن توجه قلبی است بلکه توجه
 روح که پیش از تعلق به بدن بود نیز توجه است که با وجود مستی روح است که فنا با و راه نیافته است
 فرق در میان توجه روح با وجود مستی روح و توجه روح با فناست روح بسیار است پس نهایت گفتن آن
 توجه روحی مندرج را باعتبار آنست که توجه روح است که در نهایت همین توجه میماند پس پس مراد
 از اندراج نهایت در بدایت اندراج صدوت نهایت است در بدایت نه حقیقت نهایت که اندراج بود
 بدایت محال است تواند بود که حدیث ایشان لفظ صدوت برای ترغیب طلبه این طریق بوده باشد
 و الحقیقة ما حقیقت یعون الله تعالی و سابقان که اسجد آب ایشان بنه تغل کسبت ملک متوجه
 و حضور آمده اند آن اجذاب نیز قلبی است و اثر است از توجه سابق روح که با کمال بواسطه تعلق
 سابق زائل شده است نسبت تغل از برای ظهور توجه سابق جماعه راست که بواسطه این تعلق توجه
 سابق را فراموش کرده اند کسب گویند از برای تنبیه بر توجه سابق است و ذکر است مرآن دوست
 گم شده را لیکن نسیان توجه سابق از سابقان مذکورین لطیف الاستعداد و اندچه نسیان توجه سابق
 بالکلیه از توجه کلی متوجه کتبه بالفعل و گم شدن در آن خیر میسر مد و عدم نسیان توجه نه چنین است غایب
 مافی الباب و سابقان آن توجه شمول و سرمان در کلیه ایشان پیدای کند و بدن ایشان نیز عجز
 روح شان میگیرد و کما هو شأن العجبی بدن المثلین آن فرق در میان شمول محبوبان و شمول سابقان
 در رنگ فرق میان حقیقت شی و صورت شی است کما هو الظاهر کما به آرسه محبان
 و مردان کامل را این هم شمول نیز متحقق است لیکن کالذوق است و انمی نیست شمول دائمی حقیقت
 محبوبان است به معرفت به مجذوبان از باب تلوب چون در مقام قلب تکلیف و رسیدن پدید
 کنند و معرفتی و صحیح که ناسب آن مقام است ایشان را میسر شود و میگویند که طالبان را

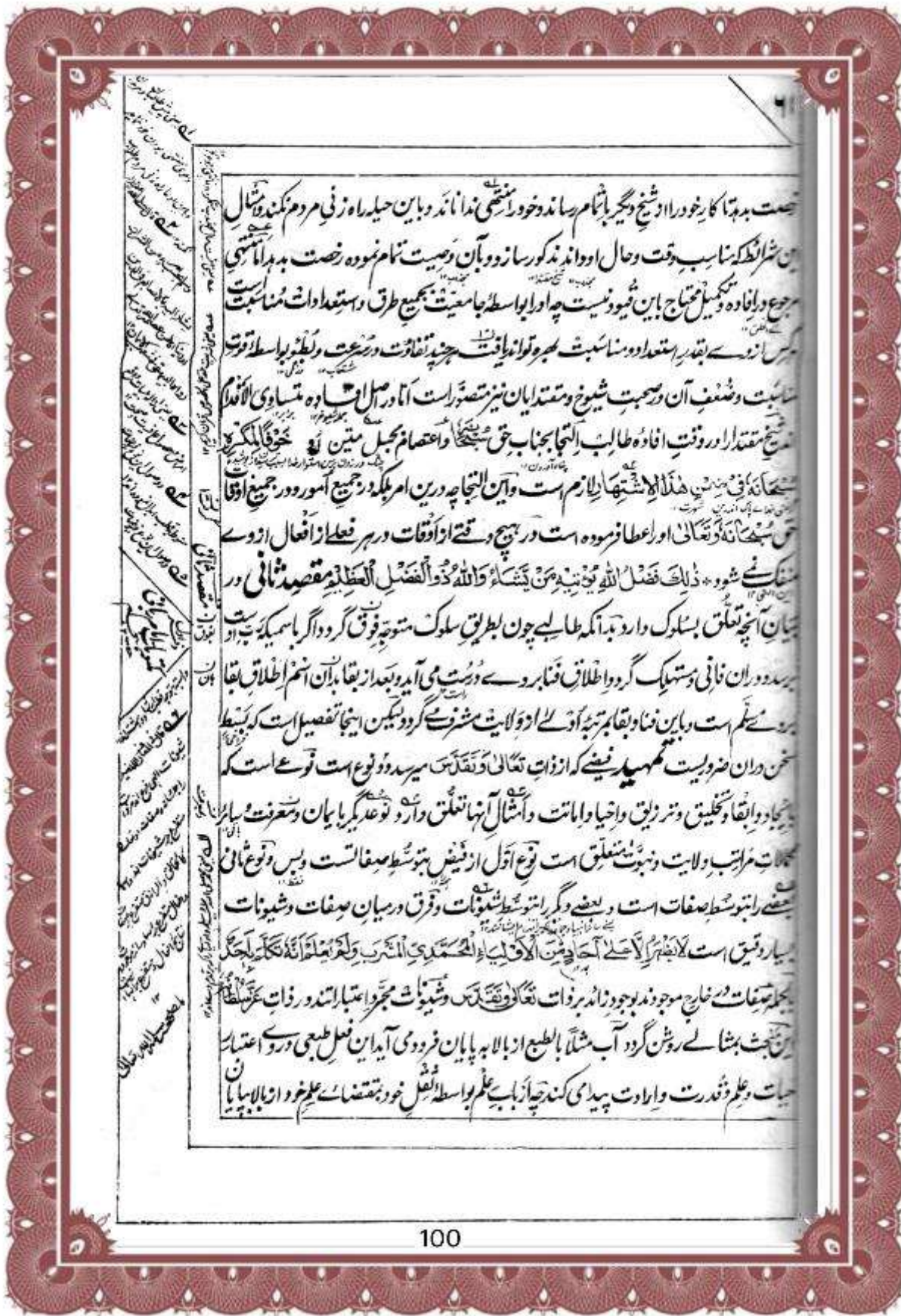
تا در رسانند و در صحبت ایشان انجذاب و محبت قلبی جامع طلاکب حاصل شود هر چند از ایشان بکمال
 نرسند چنانچه ایشان خود بجهت کمال نرسیده اند و دیگر بر او واسطه حصول کمال نمیتوانند شد مشهور است
 که از ناقص کمال نیامد افاده ایشان هر قدر که باشد بیش از افاده آریاب سلوک است هر چند پهنایت
 سلوک رسد و جذب مستحقان پیدا کند آنگاه مقام تملکشان را بطریق غیر عن الله بالذکر فرو نیاوردند با
 چه مستحق غیر جمیع عالم تملک و افاده ندارد چه او را به عالم نسبتی و توجه نماند با افاده تواند نمود و شیخ معتاد
 که در برنج می گویند باعتبار آنست که او در مقام برزخیت که مقام قلب است فرو آمده است و از هر دو
 جهت روح و نفس حفظی و آفریننده است از جهت روح از فزونی استفاده میکند و از جهت نفس با وجود
 تهور افاده می نماید زیرا که او را توجه حق سبحانه و تعالی با توجه خلق جمع شده است که روح کدام حجاب و دیگر نیست
 پس افاده و استفاده معاً او را حاصل است بعضی از شیخ ازین برزخیت برزخیت بین الخلق و اسحق میخوانند
 و شیخ برنج را جامع بین آتش و آب و آتش و آب میگویند پوشیده نماند که این هم برزخیت که بنا بر آن بر سر است
 و این مقام شمی که بنام آن بر صحر است نیست زیرا که نفسشان درین مقام در غلبات انوار روح
 مشرب است و همان اندراج منشأ شکر شده است و در مقام برزخیت قلب نفس روح از یکدیگر
 جدا است پس با چاکر را در آن گنجایش نباشد بلکه آنچه همه صحر است که در سبب مقام عترت است و هذلول
 شیخ کمال را چون در مقام قلب فرودی آید بواسطه برزخیت مناسبت بعالم پیدا می کند و واسطه
 حصول کمالات مستعدان کمالات می شود و مجزوب شکر نیز چون در مقام قلب است بعالم مناسبت
 دارد و توجه را از ایشان درین نمیدارد و از انجذاب و محبت اگر چه سبلی باشد نیز نصیبی برست و دره
 است لاجرم راه افاده بروی کشاوه است بلکه گوئیم که گیت افاده مجزوب شکر بیش از گیت افاده
 مستحق است و کیفیت افاده مستحق زیاد از کیفیت افاده مجزوب است زیرا که مستحق بر روح را چند
 عالم مناسبت پیدا شده است آنرا در صورت است فی الحقیقت مجزوب است منصف بزرگ اصل است
 بر نسبت یاد و این مجزوب مناسبت بعالم فی الحقیقت است و از جمله آفرین عالم است و باقی است

این مقام شمی که بنام آن بر صحر است نیست زیرا که نفسشان درین مقام در غلبات انوار روح مشرب است و همان اندراج منشأ شکر شده است و در مقام برزخیت قلب نفس روح از یکدیگر جدا است پس با چاکر را در آن گنجایش نباشد بلکه آنچه همه صحر است که در سبب مقام عترت است و هذلول شیخ کمال را چون در مقام قلب فرودی آید بواسطه برزخیت مناسبت بعالم پیدا می کند و واسطه حصول کمالات مستعدان کمالات می شود و مجزوب شکر نیز چون در مقام قلب است بعالم مناسبت دارد و توجه را از ایشان درین نمیدارد و از انجذاب و محبت اگر چه سبلی باشد نیز نصیبی برست و دره است لاجرم راه افاده بروی کشاوه است بلکه گوئیم که گیت افاده مجزوب شکر بیش از گیت افاده مستحق است و کیفیت افاده مستحق زیاد از کیفیت افاده مجزوب است زیرا که مستحق بر روح را چند عالم مناسبت پیدا شده است آنرا در صورت است فی الحقیقت مجزوب است منصف بزرگ اصل است بر نسبت یاد و این مجزوب مناسبت بعالم فی الحقیقت است و از جمله آفرین عالم است و باقی است

برقائے کمال بان بقا باقی است پس ناچار طالبان بواسطہ سنا سبت حقیقی از مجذوب بیشتر فائدہ گیرند
 منتہی مرجع کثیر لیکن افادہ مراتب کمالات ولایت مخصوص منتهی است پس لاجرم در کیفیت افادہ منتہی
 راجح باشد و ایضا منتہی رافی الحقیقت ہمت و توجہ نیست و مجذوب صاحب ہمت و توجہ است بہمت
 کمال طالب ہمیشہ سے بروہ چہ بچہ کمال سادہ و ایضا نہایت توجہیکہ طالبان را از مجذوبان حاصل سے شود
 ہمان توجہ سابق روح است کہ فراموش کردہ بودند و صحبت شان سیاہ ایشان آید بطریق انداز و توجہ
 قلبی حاصل گشتہ بخلاف توجہیکہ در صحبت منتہیان پیدا میشود توجہ جاہل است کہ پیشتر اصلا مسجود و
 و موقوف بود بر بقائے روح بلکہ بر بقائے او بوجہ و حنائی پس لابد توجہ اول سہل الحصول باشد و توجہ
 ثانی معتد لوجہ و ہر چہ سہل است بیشتر است ہر چہ معتد است کمتر ازینجا است کہ گفتہ اند کہ در تحصیل ہمت
 جدی شیخ معتد واسطہ نیست چنان نسبت اورا اول حاصل شدہ بود کہ بواسطہ نسیان بتنبیہ و توجہ
 محتاج گشتہ لہذا این شیخ را شیخ تعلیم میگیند شیخ تربیت و در جہت سادگی اورا کے قطع منازل سلوک
 شیخ معتد در کار است و تربیت آن ضروری شیخ معتد را نشانید کہ این ہم مجذوب نکلن را با فادہ عام
 نیست بدہر دور مقام تکمیل شیخی نشانید چہ بعضی از طالبان باشند کہ استعداد ایشان بلند تمامہ باشد
 و قابلیت کمال تکمیل برود چہ تمام داشته باشند و صحبت این مجذوب اگر اکتفا بہ تکمیل کہ آن استعداد حاصل شود
 و ان قابلیت بر طرف گردد مثلاً زمینے کہ قابلیت تمام از براسے زراعت گندم داشته باشد اگر تخم
 گندم در آن زمین اندازند بار بار اندازہ استعداد نیکی آرد و اگر در آن زمین تخم ردی گندم یا تخم نخود اندازند
 چہ حاصلے بار کہ شوب القابلیت گردد و اگر بالفرض شیخ معتد اصاحت و رخصت او بیند یعنی افادہ
 دروسے باید کہ افادہ اورا معتد سازد و بعضے قیود مثل ظہور سنا سبت طالب بطریق افادہ او
 و عدم اصاحت استعداد ان و صحبت او و عدم طغیان نفس او درین ریاست و اعتد چہ ہواے
 نفسانی ازوسے نائل شدہ است بواسطہ عدم تزکیہ نفس و چون معلوم کند کہ طالب ازوسے نہایت
 افادہ اورا ستیدہ در استعداد طالب ہنوز قابلیت ترقی است باید کہ بوشے این معنی را ظاہر سازد و

طریق تکمیل
 سہل است
 توجہ اول
 سہل الحصول
 توجہ ثانی
 معتد لوجہ
 توجہ جدی
 توجہ سہل
 توجہ اول
 توجہ ثانی
 توجہ جدی
 توجہ سہل

مسئلہ ہنوز تکمیل نفس ہنوز قابلیت ترقی است ہنوز سنا سبت حقیقی و استعداد است



حکایت بدیهه تا کار خور از شیخ دیگر پانام رساند و خود را منشی ندانند و باین حید راه زنی مردم کنند و مثال
 این شغل آنکه مناسب وقت و حال او و مانند مذکور ساز و باین وصیت تمام نموده رخصت بدیهه نامی
 مرجع در افاده و تکمیل محتاج باین شیوه نیست چه او را بواسطه جامعیت کسب طرق و استعدادات مناسبت
 کس از همه بقدر استعداد و مناسبت بهره تواند یافت چند تفاوت در رخصت و بطریق بواسطه اوقات
 مناسبت و ضعف آن در صحبت شیوخ و مقتدیان نیز متصور است آنرا در اصل آیه تسوی الفکر
 تسوی مقتدر او در وقت افاده طالب التجا بجناب حق سبحانه و تعالی و اعتصام بمجمل متین ^{نصیب} خود که
 سخنان حق ^{سپرد} پس منتهی انداخته تا لازم است و این التجا چه درین امر بلکه در جمیع امور و در جمیع اوقات
 حق سبحانه که تعلق او را عطا نموده است در هیچ وقت از اوقات در هر فعل از افعال ازو سه
 منگنی نباشد ^و ذلک فضل الله یؤتی من یشاء و الله ذو الفضل العظیم مقصد ثانی در
 بیان آنچه تعلق بسوگوار دارد بدانکه طالعچه چون بطریق سلوک مستوجه فرقی گردد اگر با سبکی است
 برسد و در آن نمانی و مستطاب گردد و اطلاق قناری و سه و ^{درست} می آید و بعد از بقا بدان ^{است} نعم اطلاق بقا
 بر همه مسلم است و باین معنا و بقا بر همه اوست از اولایت مشرفی گردد و باین سخن تفصیل است که بقا
 سخن دران ضرورت همسید فیضی که از ذات تعالی و تقدس میرسد و نوع است قرع است که
 بحدیاد و ابقا و تخلیق و تزیین و احیا و امانت و ^و امثال آنها تعلق دارد و ^و بعد بر یا میان و معرفت سایر
 حکایات مراتب ولایت و نبوت متعلق است نوع اول از فیض بتوسط صفات است و پس نوع ثانی
 بعضی را بتوسط صفات است و بعضی دیگر را بتوسط ثنویات و فرق در میان صفات و ثنویات
 بسیار متفرق است ^و لایفهم الاصله ^و اجاب ^و من الافی ^و الحمد ^و المکر ^و لعمریله ^و انه ^و کلامه ^و لجماله
 بجز صفت مزاجی موجودند و بر ذات تعالی و تقدس و ثنویات مجرب و اعتبارند و ذات عزت
 باین نسبت بشالے روشن گردد آب مثلاً بالطبع از بالا به پایین فرود می آید این فعل طبعی درو اعتبار
 حیات و علم و قدرت و ارادت پدید می آید چنانچه باب علم بواسطه عقل خود مقتضات علم خود از بالا پایا

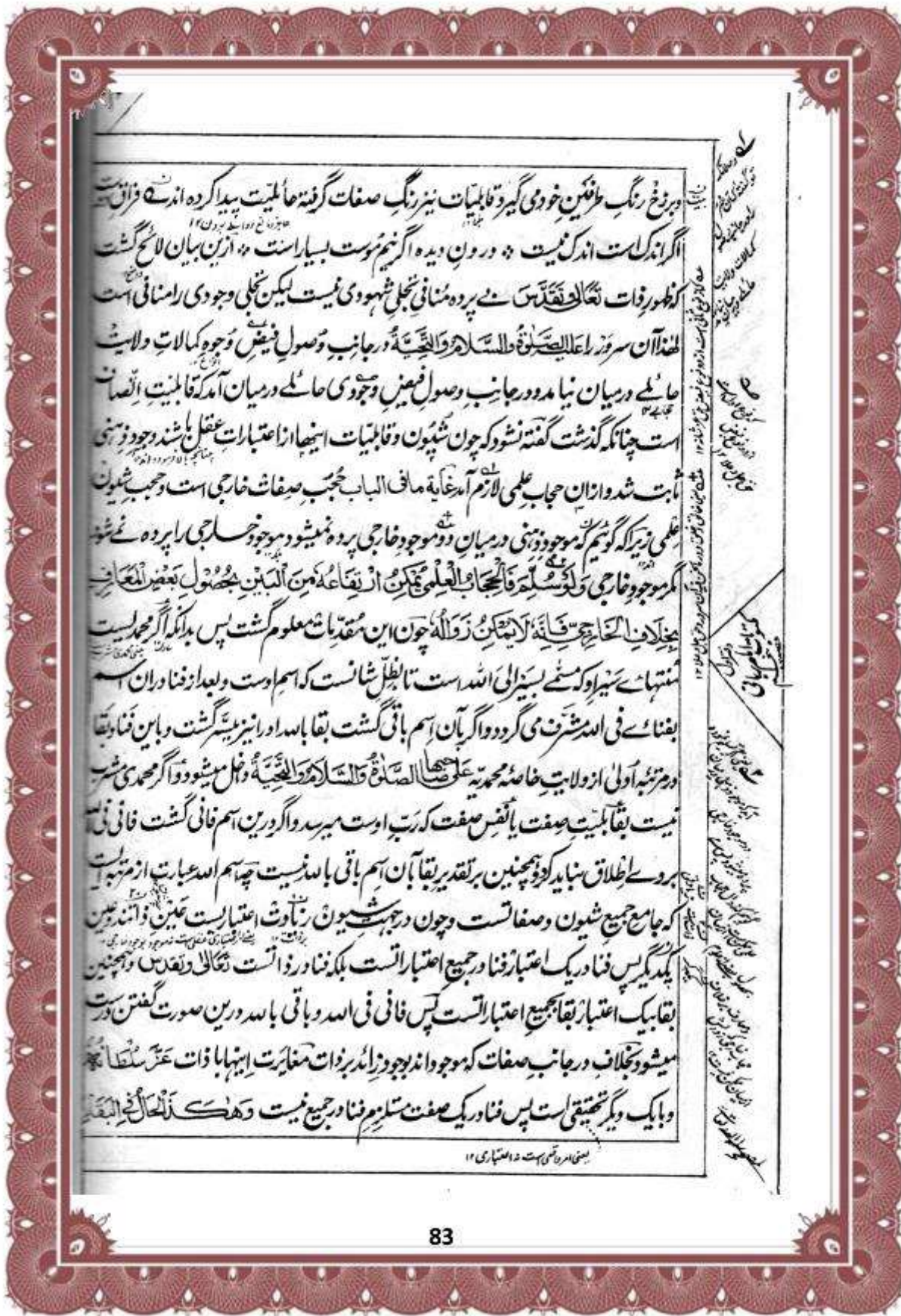
حکایت بدیهه تا کار خور از شیخ دیگر پانام رساند و خود را منشی ندانند و باین حید راه زنی مردم کنند و مثال
 این شغل آنکه مناسب وقت و حال او و مانند مذکور ساز و باین وصیت تمام نموده رخصت بدیهه نامی
 مرجع در افاده و تکمیل محتاج باین شیوه نیست چه او را بواسطه جامعیت کسب طرق و استعدادات مناسبت
 کس از همه بقدر استعداد و مناسبت بهره تواند یافت چند تفاوت در رخصت و بطریق بواسطه اوقات
 مناسبت و ضعف آن در صحبت شیوخ و مقتدیان نیز متصور است آنرا در اصل آیه تسوی الفکر
 تسوی مقتدر او در وقت افاده طالب التجا بجناب حق سبحانه و تعالی و اعتصام بمجمل متین ^{نصیب} خود که
 سخنان حق ^{سپرد} پس منتهی انداخته تا لازم است و این التجا چه درین امر بلکه در جمیع امور و در جمیع اوقات
 حق سبحانه که تعلق او را عطا نموده است در هیچ وقت از اوقات در هر فعل از افعال ازو سه
 منگنی نباشد ^و ذلک فضل الله یؤتی من یشاء و الله ذو الفضل العظیم مقصد ثانی در
 بیان آنچه تعلق بسوگوار دارد بدانکه طالعچه چون بطریق سلوک مستوجه فرقی گردد اگر با سبکی است
 برسد و در آن نمانی و مستطاب گردد و اطلاق قناری و سه و ^{درست} می آید و بعد از بقا بدان ^{است} نعم اطلاق بقا
 بر همه مسلم است و باین معنا و بقا بر همه اوست از اولایت مشرفی گردد و باین سخن تفصیل است که بقا
 سخن دران ضرورت همسید فیضی که از ذات تعالی و تقدس میرسد و نوع است قرع است که
 بحدیاد و ابقا و تخلیق و تزیین و احیا و امانت و ^و امثال آنها تعلق دارد و ^و بعد بر یا میان و معرفت سایر
 حکایات مراتب ولایت و نبوت متعلق است نوع اول از فیض بتوسط صفات است و پس نوع ثانی
 بعضی را بتوسط صفات است و بعضی دیگر را بتوسط ثنویات و فرق در میان صفات و ثنویات
 بسیار متفرق است ^و لایفهم الاصله ^و اجاب ^و من الافی ^و الحمد ^و المکر ^و لعمریله ^و انه ^و کلامه ^و لجماله
 بجز صفت مزاجی موجودند و بر ذات تعالی و تقدس و ثنویات مجرب و اعتبارند و ذات عزت
 باین نسبت بشالے روشن گردد آب مثلاً بالطبع از بالا به پایین فرود می آید این فعل طبعی درو اعتبار
 حیات و علم و قدرت و ارادت پدید می آید چنانچه باب علم بواسطه عقل خود مقتضات علم خود از بالا پایا

سے آئندہ تو توجہ بقوتِ شے گستند و علم تاملج حیوۃ است و ارادہ
 تابع علم است و قدرت نیز ثابت شد چہ ارادت تخصیص احد المتقدّمین
 است این اعتبارات در ذوات آب بمنزلہ شیونات است
 اگر با وجود این اعتبارات صفات زائده و ذوات آب اثبات کردہ شود بمنزلہ صفات
 است بوجود زائده آب باعتبار اؤلئ الحی و عالم فقاو و مرید نمیتوان گفت از برای این اسمی
 ثبوت صفات زائده و رکار است پس آنچه در عبارت بعضی شایخ در اثبات اسمی مذکورہ از برای
 آب واقع شدہ است متبنا آن عدم فرق است میان شیون و صفات و همچنین حکم نفی بوجود
 نیز محمول است بر عدم آن فرق و فرق دیگر در میان شیون و صفات آنست کہ مقام شیون عمومی
 قوی ایشان است و مقام صفات پنجمین است محمد رسول الله صلی الله تعالی علیہ و آلہ و سلم
 کہ برت مہر سے اندر حضور ان الله تعالی علیہم اجمعین وصول فیض ثانی ایشان را بتوسط شیونات
 و سایر انبیاء و جماعہ کہ بر اقدام ایشانند صلوات الله تعالی و بر کک الله علی سینتہم و علی کل جمع
 آنست و حصول وصول این فیض بلکہ فیض اول ہم ایشان را بتوسط صفات است پس گوئیم کہ اسکے یہ
 آن سرور است علی الصلوات و السلام و واسطہ وصول فیض و وہم است نفل شان العلم است و این
 شان جامع جمیع شیون اجمالی و تفصیلی است و آن نفل معبر بقابلت است و است تعالی و تقدس شان
 علم را بلکہ جمیع شیون اجمالی و تفصیلی را لیکن باعتبار شمول شان علم اینہا را باید دانست کہ این قابلیت
 اگرچہ برنخ است میان ذات عزتتہ و میان شان لعلم اما چون یک جهت او برنگ است
 و آن جهت ذات است تعالی شانہ در برنخ نیز رنگ آن پیدا نمیشود پس ان برنخ برنگ است
 دیگر کہ شان لعلم است منصف است پس ناچار آن را نفل آن شان گفته شد و ایضا نفل شے عبارت
 از طور شے است اگرچہ بیشتر و بیشتر باشد و مرتبہ دویم و چون حصول برنخ بعد حصول طریقت است
 لاجرم این برنخ در وقت تکالیف در تحت آن شان منکشف میشود پس باعتبار این ظهور تا باطل

علم تاملج حیوۃ است
 تابع علم است
 قدرت نیز ثابت شد
 ارادت تخصیص احد المتقدّمین
 است این اعتبارات
 در ذوات آب
 بمنزلہ شیونات
 است اگر با وجود
 این اعتبارات
 صفات زائده
 و ذوات آب
 اثبات کردہ
 شود بمنزلہ
 صفات است
 بوجود زائده
 آب باعتبار
 اؤلئ الحی و
 عالم فقاو و
 مرید نمیتوان
 گفت از برای
 این اسمی
 ثبوت صفات
 زائده و رکار
 است پس آنچه
 در عبارت
 بعضی شایخ
 در اثبات
 اسمی مذکورہ
 از برای آب
 واقع شدہ
 است متبنا
 آن عدم فرق
 است میان
 شیون و
 صفات و
 همچنین
 حکم نفی
 بوجود نیز
 محمول است
 بر عدم آن
 فرق و فرق
 دیگر در
 میان
 شیون و
 صفات آنست
 کہ مقام
 شیون
 عمومی قوی
 ایشان است
 و مقام
 صفات
 پنجمین
 است محمد
 رسول الله
 صلی الله
 تعالی علیہ
 و آلہ و سلم
 کہ برت
 مہر سے
 اندر حضور
 ان الله
 تعالی علیہم
 اجمعین
 وصول فیض
 ثانی ایشان
 را بتوسط
 شیونات و
 سایر
 انبیاء و
 جماعہ کہ
 بر اقدام
 ایشانند
 صلوات
 الله تعالی
 و بر کک
 الله علی
 سینتہم
 و علی کل
 جمع آنست
 و حصول
 وصول این
 فیض بلکہ
 فیض اول
 ہم ایشان
 را بتوسط
 صفات است
 پس گوئیم
 کہ اسکے
 یہ آن سرور
 است علی
 الصلوات
 و السلام
 و واسطہ
 وصول فیض
 و وہم است
 نفل شان
 العلم است
 و این شان
 جامع
 جمیع
 شیون
 اجمالی و
 تفصیلی
 است و آن
 نفل معبر
 بقابلت
 است و است
 تعالی و
 تقدس
 شان علم
 را بلکہ
 جمیع
 شیون
 اجمالی و
 تفصیلی
 را لیکن
 باعتبار
 شمول
 شان علم
 اینہا را
 باید
 دانست کہ
 این
 قابلیت
 اگرچہ
 برنخ
 است
 میان
 ذات
 عزتتہ و
 میان
 شان
 لعلم
 اما چون
 یک
 جهت
 او برنخ
 است و آن
 جهت
 ذات
 است
 تعالی
 شانہ
 در
 برنخ
 نیز
 رنگ
 آن
 پیدا
 نمیشود
 پس
 ان
 برنخ
 برنخ
 است دیگر
 کہ
 شان
 لعلم
 است
 منصف
 است
 پس
 ناچار
 آن
 را
 نفل
 آن
 شان
 گفته
 شد و
 ایضا
 نفل
 شے
 عبارت
 از
 طور
 شے
 است
 اگرچہ
 بیشتر
 و
 بیشتر
 باشد
 و
 مرتبہ
 دویم
 و
 چون
 حصول
 برنخ
 بعد
 حصول
 طریقت
 است لاجرم
 این
 برنخ
 در
 وقت
 تکالیف
 در
 تحت
 آن
 شان
 منکشف
 میشود
 پس
 باعتبار
 این
 ظهور
 تا
 باطل

طیبت مناسب افتاده و طاعت از اولیاء الله که بر قدم وسه اند صلی الله تعالی علیهم وعلیٰ آلهم و سلم
 و بارگاه ایشانی که از باب ایشان اند در وصول فیض ثانی طلال آن قابلیت جامع اند و کالتقلید
 از مرآت عقل محفل را و از باب سائر انبیاء صلوات الله تعالی و تسلیتاً علیٰ تبتنا و علیکم و واسطه وصول
 فیض اول و ثانی ایشان را قابلیت انصاف ذات است عز سئلنا که بصفتان موجوده زائده و طاعت
 که بر قدم ایشانند از باب ایشان صفات است در حق وصول فیض اول و ثانی و واسطه وصول
 فیض اول مرآت سرور علیک الصلوة و التسکیم و قابلیت انصاف ذات است تعالی و تقدیر
 مزین صفات را گویا قابلیت که وسائل فیض سائر انبیاء صلوات الله و برکتهم علیهم و تسلیتاً
 علیکم و علی آلهم و علیٰ الصلوة و التسکیم و وسائل وصول فیض اول نیز ایشان را واجب است که صفات
 محمیان را در وسائل وصول فیض اول بعد از واسطه وصول فیض ثانی بخلاف دیگران از کتب است
 بعضی از مشایخ قدس سره تعالیٰ امین هم کتب آنحضرت علی الصلوة و التسکیم و قابلیت انصاف
 ساخته اند نشان آن عدم فرق میان شیون و صفات بلکه عدم علم است بمقام شیون و الله یخفی الخفی
 و هم بعد السبیل پس محض شد که رب آن حضرت علی الصلوة و التسکیم و التسکیم و ربنا ارباب
 هم در مقام شیون و هم در مقام صفات و واسطه وصول هر دو فیض است و نیز معلوم گشت که وصول
 فیض مراتب کالات و ولایت آن حضرت علی الصلوة و التسکیم از ذات است بتوسط امر زائد شیون
 تعیین فرماید اعتبار زیادتی در ایشان از مشایخ عقل است لهذا محلی ذاتی مخصوص او گشت و کمال
 تابعان او چون از راه او فیض بگیرند ایشان را نیز ازین مقام شرفی بدست آمد و دیگران را چون واسطه
 صفاتی در میان است و صفات بوجود زائد موجود اند عاجز حصین در میان افتاد و محلی صفاتی نام
 ایشان گشت باید و است که قابلیت انصاف هر چند اعتبار است وجود زائد آرد و چه صفات موجود
 اند قابلیت اینها آچون قابلیت در رنگ برانند در میان ذات و صفات بلکه میان شیون صفات

طاعت از اولیاء الله که بر قدم وسه اند صلی الله تعالی علیهم وعلیٰ آلهم و سلم
 و بارگاه ایشانی که از باب ایشان اند در وصول فیض ثانی طلال آن قابلیت جامع اند و کالتقلید
 از مرآت عقل محفل را و از باب سائر انبیاء صلوات الله تعالی و تسلیتاً علیٰ تبتنا و علیکم و واسطه وصول
 فیض اول و ثانی ایشان را قابلیت انصاف ذات است عز سئلنا که بصفتان موجوده زائده و طاعت
 که بر قدم ایشانند از باب ایشان صفات است در حق وصول فیض اول و ثانی و واسطه وصول
 فیض اول مرآت سرور علیک الصلوة و التسکیم و قابلیت انصاف ذات است تعالی و تقدیر
 مزین صفات را گویا قابلیت که وسائل فیض سائر انبیاء صلوات الله و برکتهم علیهم و تسلیتاً
 علیکم و علی آلهم و علیٰ الصلوة و التسکیم و وسائل وصول فیض اول نیز ایشان را واجب است که صفات
 محمیان را در وسائل وصول فیض اول بعد از واسطه وصول فیض ثانی بخلاف دیگران از کتب است
 بعضی از مشایخ قدس سره تعالیٰ امین هم کتب آنحضرت علی الصلوة و التسکیم و قابلیت انصاف
 ساخته اند نشان آن عدم فرق میان شیون و صفات بلکه عدم علم است بمقام شیون و الله یخفی الخفی
 و هم بعد السبیل پس محض شد که رب آن حضرت علی الصلوة و التسکیم و التسکیم و ربنا ارباب
 هم در مقام شیون و هم در مقام صفات و واسطه وصول هر دو فیض است و نیز معلوم گشت که وصول
 فیض مراتب کالات و ولایت آن حضرت علی الصلوة و التسکیم از ذات است بتوسط امر زائد شیون
 تعیین فرماید اعتبار زیادتی در ایشان از مشایخ عقل است لهذا محلی ذاتی مخصوص او گشت و کمال
 تابعان او چون از راه او فیض بگیرند ایشان را نیز ازین مقام شرفی بدست آمد و دیگران را چون واسطه
 صفاتی در میان است و صفات بوجود زائد موجود اند عاجز حصین در میان افتاد و محلی صفاتی نام
 ایشان گشت باید و است که قابلیت انصاف هر چند اعتبار است وجود زائد آرد و چه صفات موجود
 اند قابلیت اینها آچون قابلیت در رنگ برانند در میان ذات و صفات بلکه میان شیون صفات



و بر فرخ رنگ طعنین خودی گیر و قابلیات نیز رنگ صفات گرفته عالیت پیدا کرده اند و فراق
 اگر اندک است اندک نیست چه درون دیده اگر نیم هست بسیار است چه ازین بیان لایح گشت
 که ظهور ذات تعالی تقدس نے پرده منافی تجلی شهودی نیست لیکن تجلی وجودی را منافی است
 لهذا آن سرور را علی الصلوة والسلام والرحمة والحنان و در جانب وصول فیض وجود کمالات و لا یست
 جائی در میان نیامد و در جانب وصول فیض وجودی حائل در میان آمد که قابلیت انسان
 است چنانکه گذشت گفته نشود که چون شیون و قابلیات اینها از اعتبارات عقلی باشد وجود ذنبی
 ثابت شد و از ان حجاب علمی لازم آمد غایب مافی الباب حجب صفات خارجی است و حجب شیون
 علمی زیرا که گوئیم که موجود ذنبی در میان دو موجود خارجی پرده نمیشود و موجودی که بی پرده نمی شود
 که موجود خارجی ولو شکره و الخجائب العلمیة کن ان نقاعة من البین بجمول بعضه لکن
 حیله این الحجابیة قائده لا یتکن زواله چون این مقدمات معلوم گشت پس بدانکه اگر محمد است
 نسبت به سیر او که منسی الی الله است تا بطل شاست که اسم است و بعد از فنا در آن اسم
 بقا فی الله شرف می گردد و اگر بان اسم باقی گشت بقا باسد او را نیز نبی گشت و باقی بقا بقا
 در مرتبه اولی از ولایت خاصه محمدیه علیها الصلوة والسلام والرحمة و غل میشود و اگر محمدی شرف
 نیست بقا بلایت صفت یا نفس صفت که رتب است میرسد و اگر درین اسم فانی گشت فانی فی
 بروی اطلاق نباید کرد و همچنین بر تقدیر بقا بان اسم باقی باسد نیست چه اسم اعتباری از مرتبه است
 که جامع جمیع شیون و صفات است و چون در حبش میون زناوت اعتبار است عین ذاتی
 یکدیگر پس فنا در یک اعتبار فنا در جمیع اعتبارات است بلکه فنا در ذات تعالی و تقدس و همچنین
 بقا یک اعتبار بقا جمیع اعتبارات است پس فانی فی الله و باقی باسد درین صورت گفتن درست
 میشود و بخلاف در جانب صفات که موجود اند وجود زائد بر ذات منفی است اینها با ذات عشر سلطانی
 و با یک دیگر تحقیقی است پس فنا در یک صفت تسلیم فنا در جمیع نیست و هکذا ذلک حال فی البقا

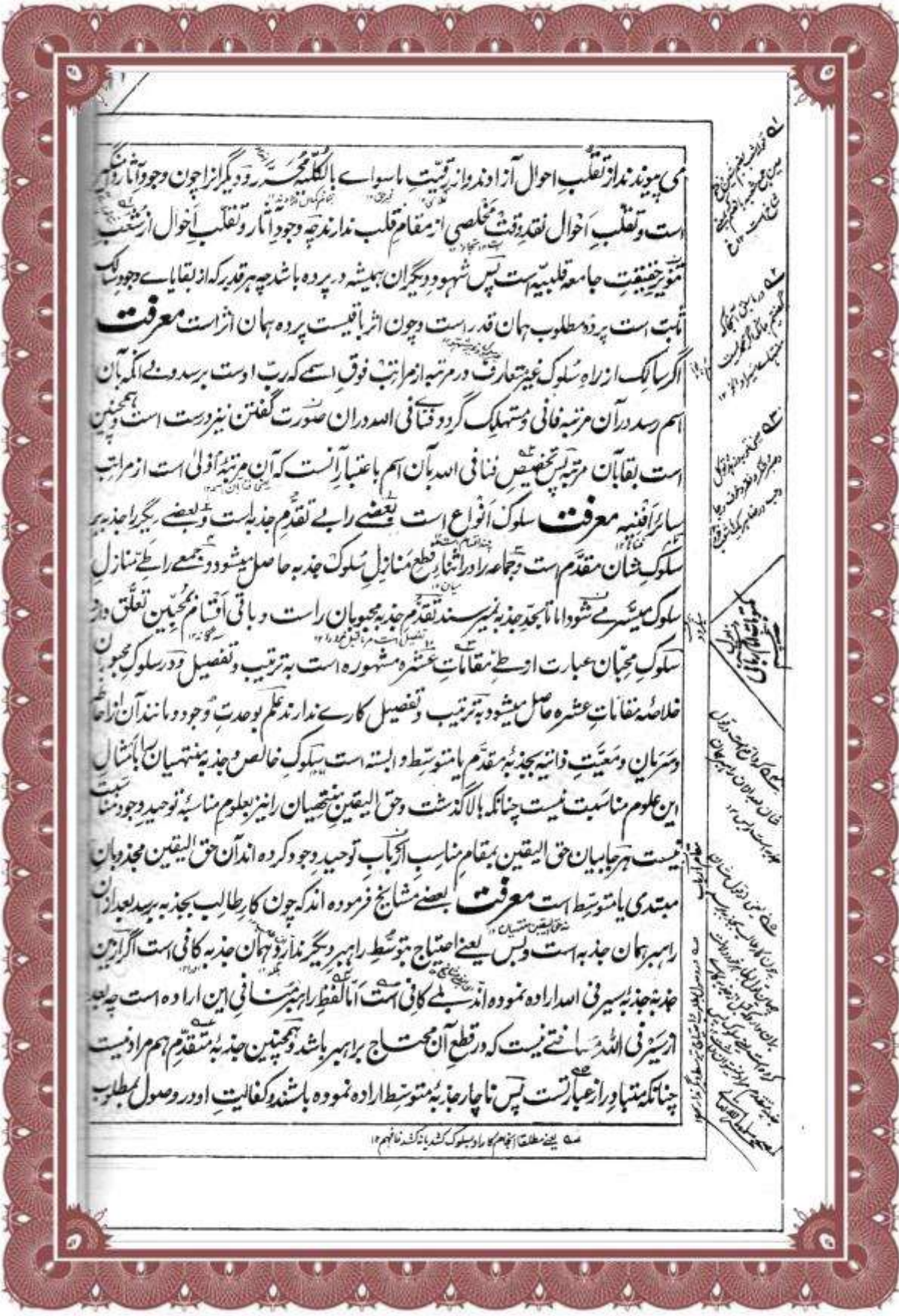
کله صفات
 و قابلیات
 و در جانب وصول فیض وجود کمالات
 و لا یست
 جائی در میان نیامد
 و در جانب وصول فیض وجودی حائل در میان آمد
 که قابلیت انسان
 است چنانکه گذشت
 گفته نشود که چون
 شیون و قابلیات
 اینها از اعتبارات
 عقلی باشد
 وجود ذنبی
 ثابت شد
 و از ان حجاب
 علمی لازم
 آمد
 غایب مافی
 الباب
 حجب صفات
 خارجی است
 و حجب شیون
 علمی
 زیرا که
 گوئیم
 که
 موجود
 ذنبی
 در
 میان
 دو
 موجود
 خارجی
 پرده
 نمی
 شود
 و
 موجودی
 که
 بی
 پرده
 نمی
 شود
 که
 موجود
 خارجی
 ولو
 شکره
 و
 الخجائب
 العلمیة
 کن
 ان
 نقاعة
 من
 البین
 بجمول
 بعضه
 لکن
 حیله
 این
 الحجابیة
 قائده
 لا
 یتکن
 زواله
 چون
 این
 مقدمات
 معلوم
 گشت
 پس
 بدانکه
 اگر
 محمد
 است
 نسبت
 به
 سیر
 او
 که
 منسی
 الی
 الله
 است
 تا
 بطل
 شاست
 که
 اسم
 است
 و
 بعد
 از
 فنا
 در
 آن
 اسم
 بقا
 فی
 الله
 شرف
 می
 گردد
 و
 اگر
 بان
 اسم
 باقی
 گشت
 بقا
 باسد
 او
 را
 نیز
 نبی
 گشت
 و
 باقی
 بقا
 بقا
 در
 مرتبه
 اولی
 از
 ولایت
 خاصه
 محمدیه
 علیها
 الصلوة
 والسلام
 و
 غل
 میشود
 و
 اگر
 محمدی
 شرف
 نیست
 بقا
 بلایت
 صفت
 یا
 نفس
 صفت
 که
 رتب
 است
 میرسد
 و
 اگر
 درین
 اسم
 فانی
 گشت
 فانی
 فی
 بروی
 اطلاق
 نباید
 کرد
 و
 همچنین
 بر
 تقدیر
 بقا
 بان
 اسم
 باقی
 باسد
 نیست
 چه
 اسم
 اعتباری
 از
 مرتبه
 است
 که
 جامع
 جمیع
 شیون
 و
 صفات
 است
 و
 چون
 در
 حبش
 میون
 زناوت
 اعتبار
 است
 عین
 ذاتی
 یکدیگر
 پس
 فنا
 در
 یک
 اعتبار
 فنا
 در
 جمیع
 اعتبارات
 است
 بلکه
 فنا
 در
 ذات
 تعالی
 و
 تقدس
 و
 همچنین
 بقا
 یک
 اعتبار
 بقا
 جمیع
 اعتبارات
 است
 پس
 فانی
 فی
 الله
 و
 باقی
 باسد
 درین
 صورت
 گفتن
 درست
 میشود
 و
 بخلاف
 در
 جانب
 صفات
 که
 موجود
 اند
 وجود
 زائد
 بر
 ذات
 منفی
 است
 اینها
 با
 ذات
 عشر
 سلطانی
 و
 با
 یک
 دیگر
 تحقیقی
 است
 پس
 فنا
 در
 یک
 صفت
 تسلیم
 فنا
 در
 جمیع
 نیست
 و
 هکذا
 ذلک
 حال
 فی
 البقا

بی شمار است ۱۱

یعنی چون قبولی صدق با صحت

پس ناچار این فانی را فانی فی اسد بناید گفت و باقی را باقی با صحت بلکه مطلق فانی و باقی میتوان
گفت یا متقیه بصفتی یعنی فانی و صفت علم با باقی آن صفت پس ناچار فنانی محمیان هم آمد
و بقای ایشان اکمل و ایضا مخرج مجدی چون بجایست یون است و شیون را با عالم هیچ مناسبتی
نیست چه عالم ظل صفاست نه ظل شیون پس فنانی ساکنی شانی مستلزم فنانی مطلق او باشد
و نسیجیکه هیچ بقای و وجود ساکن و اثر او ندارد و همچنین بر تقدیر بقا تمامی خود بان شان باقی بیگردد و
تخلف فانی و صفت که تمام از خود نمی بر آید و اثرش زایل نمیکرد و چه وجود ساکن اثر همان صفت
و عمل آن پس ظهور اسفل ماحی و جو ظل باطل نباشد و بقا بانده فناست پس مجدی از جوع بصفا
بشترین این باشد و از خوف رذ و محفوظ چه او بکلی از خود بر آمده است و با وجودش باقی گشته درین محل
و چون منوع باشد بخلافات و صورت فناست صفاتی که خود در اینجا بواسطه بقای اثر وجود ساکن ممکن
است از اینجا تواند بود احتمالی که در میان مشایخ قدس الله تعالی است که در جوار از مجموع و اصل عدم
حالات آن واقع است حق است که اگر محمیت محفوظ است از خود و اولی در خط است و همچنین است
تحد فیکه در زوال اثر وجود ساکن بعد از فناست او واقع است بعضی بزوال عین و اثر قابل گشته اند
بعضی دیگر زوال اثر را جز بنداشتند حق درین باب نیز تفصیل است اگر محمیت عین و اثر در
زمین سازد و غیر او را اثر زوال نمی شود چه صفت که اصل است باقی است پس زوال ظل آن
نیست ممکن نباشد اینجا و بقیه ایست باید است که مراد از زوال عین و اثر زوال شهودیت است مجوی
یعنی زوال وجودی مستلزم الحاد و زندقه است و جماعه ازین طائفه زوال وجودی تصور کرده اند
و زوال اثر ممکن گزیننده اند و آن را الحاد و زندقه دانسته اند و الحق ما حقیقت باعلاک است
تجرب است که با وجود قول بزوال وجودی بزوال عین نیز قابل گشته اند چه حکم بزوال عین وجود در رنگ
معم بزوال اثر مستلزم الحاد و زندقه است با جمله زوال وجودی در عین و اثر محالست و شهودی
معروف ممکن بلکه واقع لیکن مخصوص مجدی مشرب است پس محمیان تمام از قلب می آیند و بقلوب

فانی را فانی فی اسد بناید گفت
و باقی را باقی با صحت
بلیک مطلق فانی و باقی میتوان
گفت یا متقیه بصفتی یعنی فانی
و صفت علم با باقی آن صفت پس
ناچار فنانی محمیان هم آمد
و بقای ایشان اکمل و ایضا مخرج
مجدی چون بجایست یون است
و شیون را با عالم هیچ مناسبتی
نیست چه عالم ظل صفاست
نه ظل شیون پس فنانی ساکنی
شانی مستلزم فنانی مطلق
او باشد و نسیجیکه هیچ بقای
و وجود ساکن و اثر او ندارد
و همچنین بر تقدیر بقا تمامی
خود بان شان باقی بیگردد و
تخلف فانی و صفت که تمام
از خود نمی بر آید و اثرش
زایل نمیکرد و چه وجود
ساکن اثر همان صفت و عمل
آن پس ظهور اسفل ماحی و
جو ظل باطل نباشد و بقا بانده
فناست پس مجدی از جوع بصفا
بشترین این باشد و از خوف
رذ و محفوظ چه او بکلی
از خود بر آمده است و با
وجودش باقی گشته درین
محل و چون منوع باشد
بخلافات و صورت فناست
صفاتی که خود در اینجا
بواسطه بقای اثر وجود ساکن
ممکن است از اینجا تواند
بود احتمالی که در میان
مشایخ قدس الله تعالی
است که در جوار از مجموع
و اصل عدم حالات آن
واقع است حق است که
اگر محمیت محفوظ است
از خود و اولی در خط
است و همچنین است
تحد فیکه در زوال
اثر وجود ساکن بعد
از فناست او واقع
است بعضی بزوال
عین و اثر قابل
گشته اند بعضی
دیگر زوال اثر را
جز بنداشتند حق
درین باب نیز
تفصیل است اگر
محمیت عین و
اثر در زمین
سازد و غیر او
را اثر زوال
نمی شود چه
صفت که اصل
است باقی
است پس زوال
ظل آن نیست
ممکن نباشد
اینجا و بقیه
ایست باید
است که مراد
از زوال عین
و اثر زوال
شهودیت است
مجموی یعنی
زوال وجودی
مستلزم الحاد
و زندقه است
و جماعه ازین
طائفه زوال
وجودی تصور
کرده اند و
زوال اثر ممکن
گزیننده اند
و آن را الحاد
و زندقه
دانسته اند
و الحق ما
حقیقت با
اعلاک است
تجرب است
که با وجود
قول بزوال
وجودی بزوال
عین نیز قابل
گشته اند
چه حکم بزوال
عین وجود
در رنگ
معم بزوال
اثر مستلزم
الحاد و
زدنقه است
با جمله
زوال
وجودی
در عین
و اثر
محالست
و شهودی
معروف
ممکن بلکه
واقع
لیکن
مخصوص
مجدی
مشرب
است
پس
محمیان
تمام
از
قلب
می
آیند
و
بقلوب



می پیوندند از قلب احوال آزاوند و از تربیت ماسواست بالکلیه ^{بعضی} و دیگر از چون وجود آنها را
 است و قلب احوال نقد و قوت ^{بعضی} مخلصی از مقام قلب ندارند و وجود آثار و قلب احوال از مشتب
 متویض حقیقت جامع قلبیه است پس شهود و دیگران همیشه در پرده باشد چه هر قدر که از بقایای وجود کس
 ثابت است پرده مطلوب همان قدر است و چون اثر باقیست پرده همان اثر است معرفت
 اگر ساکن از راه سلوک غیر تعارف در مرتبه از مراتب فوق است که رب اوست برسد و آنکه بان
 اهم رسد در آن مرتبه فانی و تسلیک گردد و فانی المدوران صورت گفتن نیز درست است همچنین
 است بقایان مرتبه پر تحسین فانی البدان هم باعتبار آنست که آن مرتبه اولی است از مراتب
 سایر آفتیه معرفت سلوک انواع است بعضی را به تقدم جذب است و بعضی دیگر را جذب بر
 سلوک شان مقدم است و جماع را در ایشان قطع منازل سلوک جذب حاصل میشود و بعضی را به تنازل
 سلوک میسر می شود اما آنچه جذب بر تسلسل تقدم جذب میجوایان راست و باقی اقسام همچنین تعلق به
 سلوک مجتبان عبارت از وسط مقامات عشره مشهوره است به ترتیب و تفصیل و در سلوک مجتبان
 خلاصه مقامات عشره حاصل میشود به ترتیب و تفصیل کار سه ندارد علم بوجدت وجود و مانند آن از احوال
 و مزیان و معیت و انیه جذب بر تقدم یا متوسطه است است سلوک خالص جذب نه تمیسان با مثال
 این علوم مناسبت نیست چنانکه بالا گذشت حق الیقین منجسیان را نیز معلوم مناسب توحید وجود است
 نیست هر جا بیان حق الیقین بتمام مناسب آجاب توحید وجود کرده اند آن حق الیقین مجذوبان
 مبتدی یا متوسط است معرفت بعضی مشایخ فرموده اند که چون کار طالب جذب برسد بعد از آن
 راه بر همان جذب است و پس یعنی احتیاج به توسط راه بر دیگر ندارد و همان جذب کافی است اگر این
 جذب جذب سیر فی السراوده نموده اند بلی کافی است اما لفظ راه برست فی این اراده است چه بعد
 از سیر فی الله سانه نیست که در قطع آن محتاج بر راه بر باشد همچنین جذب بر مقدم هم را نیست
 چنانکه مبتدا و راه بر است پس ناچار جذب بر متوسطه اراده نموده باشند و کفایت او در وصول به مطلوب

سه یعنی مطلقاً آنچه که را در سلوک کتب با کفایت نامهم

له قلبی غیر این نیست
معین من غیر این هم نیست
شکست من

شکست من
معین من غیر این هم نیست
له قلبی غیر این نیست

له قلبی غیر این نیست
معین من غیر این هم نیست
شکست من

له قلبی غیر این نیست
معین من غیر این هم نیست
شکست من

له قلبی غیر این نیست
معین من غیر این هم نیست
شکست من

له قلبی غیر این نیست
معین من غیر این هم نیست
شکست من

له قلبی غیر این نیست
معین من غیر این هم نیست
شکست من

و اما در وقت حصول این جذب از غریب بقوت تعاضد نموده اند و همان

معلوم نمیشود چه بسیار از سرتیطان در وقت حصول این جذب از غریب بقوت تعاضد نموده اند و همان
 جذب را جذب نهایت انگاشت اگر کافی بود و در اثناء راه میگذراشت آنرا جذب متقدم چون محبوبان
 تعلق دادند اگر کافی باشد گنجایش دارد و محبوبان را بقلاب غایت خواهند کشید و در اثناء طریق نخواهند
 گذاشت اما این کفایت در حق جمع جذبات متقدم هم ممنوعست جذب که انجام کار او بسبب
 کشد کافی است و اگر بسبب نیاید مجزوب بهتر است از محبوبان نیست خاتمه طائفه از شایخ
 قدس الله تعالی آنرا هم گفته اند که تجلی ذاتی مثل شعور است و محط حس بعضی ایشان از
 حال خود چنین گفته اند که در وقت ظهور این تجلی ذاتی تا مدتی قیاس و حرکت افتاده بود و در دم و در
 سینه انگاشتند و بعضی دیگر منع کلام و جودان در تجلی ذات کرده اند حقیقت این سخن آنست که این تجلی
 ذات در پرده اسعی است از آنها و بقاء پرده بواسطه بقایای اثر وجود صاحب تجلی است و آن
 در شعوری بواسطه آن بقیه است اگر تمام فانی میگشت و ببقا باشد شرف می شد آن تجلی
 هرگز او را بشعور نمیساخت شعور محرق مالک است بجمش بقاء و من هکذا کیف محرق
 اول ماس نار است بر آئینه بسوزد و متلاشی شود و فانی نمین نار است و کیف محرق بلکه گویم آن
 تجلی که در پرده است تجلی ذات نیست داخل تجلی صفاتست تجلی ذات که مخصوص آن حضرت است
 علی الصلوة و التمسک بالعبادة تجلی شایسته پرده است و علامت پرده بشعوری است و بشعوری
 او در نیست و دلیل بے پروگی شعور است و شعور در کمال حضور است بزرگ انحال صاحب
 این تجلی که با اصالة والا استقلال است چنین خبر داد علی الغفران آنجا که گفت سوسه
 بیروش رفت بیک پر تو صفات و نوعین ذات می نگری و می بینی چه تو همین تجلی ذاتی که
 بے پرده است محبوبان را او می است و محبوبان را بزنی در که آندان محبوبان رنگ ارواح شان
 گرفته آندان نسبت در کلیه ایشان سرایت کرده است و در محبوبان این سرایت بسبب قدرت است
 و آنچه در حدیث نبوی علیه الصلوات و السلام من الصیبات الملهات واقع شده است

کلیه تعلق به
 و در وقت حصول این جذب از غریب بقوت تعاضد نموده اند و همان
 جذب را جذب نهایت انگاشت اگر کافی بود و در اثناء راه میگذراشت آنرا جذب متقدم چون محبوبان
 تعلق دادند اگر کافی باشد گنجایش دارد و محبوبان را بقلاب غایت خواهند کشید و در اثناء طریق نخواهند
 گذاشت اما این کفایت در حق جمع جذبات متقدم هم ممنوعست جذب که انجام کار او بسبب
 کشد کافی است و اگر بسبب نیاید مجزوب بهتر است از محبوبان نیست خاتمه طائفه از شایخ
 قدس الله تعالی آنرا هم گفته اند که تجلی ذاتی مثل شعور است و محط حس بعضی ایشان از
 حال خود چنین گفته اند که در وقت ظهور این تجلی ذاتی تا مدتی قیاس و حرکت افتاده بود و در دم و در
 سینه انگاشتند و بعضی دیگر منع کلام و جودان در تجلی ذات کرده اند حقیقت این سخن آنست که این تجلی
 ذات در پرده اسعی است از آنها و بقاء پرده بواسطه بقایای اثر وجود صاحب تجلی است و آن
 در شعوری بواسطه آن بقیه است اگر تمام فانی میگشت و ببقا باشد شرف می شد آن تجلی
 هرگز او را بشعور نمیساخت شعور محرق مالک است بجمش بقاء و من هکذا کیف محرق
 اول ماس نار است بر آئینه بسوزد و متلاشی شود و فانی نمین نار است و کیف محرق بلکه گویم آن
 تجلی که در پرده است تجلی ذات نیست داخل تجلی صفاتست تجلی ذات که مخصوص آن حضرت است
 علی الصلوة و التمسک بالعبادة تجلی شایسته پرده است و علامت پرده بشعوری است و بشعوری
 او در نیست و دلیل بے پروگی شعور است و شعور در کمال حضور است بزرگ انحال صاحب
 این تجلی که با اصالة والا استقلال است چنین خبر داد علی الغفران آنجا که گفت سوسه
 بیروش رفت بیک پر تو صفات و نوعین ذات می نگری و می بینی چه تو همین تجلی ذاتی که
 بے پرده است محبوبان را او می است و محبوبان را بزنی در که آندان محبوبان رنگ ارواح شان
 گرفته آندان نسبت در کلیه ایشان سرایت کرده است و در محبوبان این سرایت بسبب قدرت است
 و آنچه در حدیث نبوی علیه الصلوات و السلام من الصیبات الملهات واقع شده است

عاشق بر حسب رتبه مرتبی هم مرتب است و این وقت و سبب سیرت بر وی در آسمان من سبب است که
کون اذ داخل منزل من که خوله بنتن از حرمه جزا لله و روح لا هله و روح لا نفس له و فی محرم السلطان علی الصلوة والسلام ان است
حکایت که بانی است یعنی در بیست و نه و هذا الحديث بلغنا کتاب الملکة الصوفیة تکتب فی ۱۲ لیسر لیسر

لین مع الله وقت مراد وقت نه این تجلی برقی است زیرا که این تجلی در حق آن سرور که باو شد
 مراد است **عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ** و او ای است بلکه نوعی از خصوصیت درین تجلی و او ای است
 که آن بسبب قلت واقع است حکما لا یخفوا علی الله بابه **معرفت** مشایخ قدس الله تعالی
 آنرا از هم در بیان حدیث **لین مع الله وقت** که استمع فی قلبه ملک مقرب که آن تجلی محسوس
 و بطرفه اندر جمیع اوقات و وقت ستمرا اراوه نموده اند و جمیع دیگر بندرت وقت قائل گشته اند
 و حق آنست که با وجود استمرار وقت و وقت نامر نیز متحقق است حکما یعنی لا یبایه الله انفا و در این
 حقیقت آن وقت نامر و در وقت ادا نماز است و بهمانا که آن سرور علی الصلوة والسلام در حدیث
قوله عینی فی الصلوة بان اشارت فرموده است و ایضا آن سرور فرموده علی الصلوة والسلام و الحقیقة
أقرب ما یكون العبد من التراب فی الصلوة وقال تبارک و تعالی و اصغر ما قدره پس در هر
وقت که قرب آبی جگشانه بیشتر است گنجایش غیر در آن وقت منتفی نراست و آنچه بعضی از مشایخ قائل
الله تعالی آنرا که فرموده است و از قوت حال خود و استمرار آن چنین خبر داده است حقیقت قائل
تعالی فی الصلوة حکما قبل الصلوة قالوا حیث الذکوة یل النفس الذکوة یعنی الممساة و
و کلا شئ من لیس باید دانست که استمرار وقت متحقق است سخن در آنست که با وجود استمرار حالت نامر و
هم واقع است یا نه جمیع را که بر بندرت وقت اطلاع نداده اند یعنی آن قائل گشته اند و جمیع دیگر را
که ازان مقام بهره داده اند بان اعتراف نموده اند و الحق کس را که بطفیل آنحضرت علی الصلوة
والحقیة و در تمام جمعیت دادماند و از دولت قرب آن شریفی ارزانی داشته اند اقل قلیل اند و فقط
الله سبحانه و تعالی که به نصیب این هدا المصطفی من محمد علیه کلن الله الصلوة والسلام و الحقیقة
معرفت ستمریان از باب صفات و علوم و معارف مجذوبان نزدیکند و از دولت و شرف
 هر دو شان نیز یک رنگ چه هر دو از از باب قلوب اند غایب مافی کباب از باب صفات از تقابل
 مطلع اند بخلاف مجذوبان و ایضا از باب صفات بواسطه سلوک و عروج بفرق قرب بیشتر و از اند

معرفت ستمریان از باب صفات و علوم و معارف مجذوبان نزدیکند و از دولت و شرف هر دو شان نیز یک رنگ چه هر دو از از باب قلوب اند غایب مافی کباب از باب صفات از تقابل مطلع اند بخلاف مجذوبان و ایضا از باب صفات بواسطه سلوک و عروج بفرق قرب بیشتر و از اند

که در آن مقامات معنی است

معرفت ستمریان از باب صفات و علوم و معارف مجذوبان نزدیکند و از دولت و شرف هر دو شان نیز یک رنگ چه هر دو از از باب قلوب اند غایب مافی کباب از باب صفات از تقابل مطلع اند بخلاف مجذوبان و ایضا از باب صفات بواسطه سلوک و عروج بفرق قرب بیشتر و از اند



و در بیان این که در این کتاب آمده است که هر که از نعمت حق خود خیر داده است مردش لامکانیت قلب بوده باشد چه کانی هر چند وسیع است آنگاه است
 عرش با وجود عظمت و فراخی چون مکانیت هر آئینه و جنب لامکانی که رحمت حکم دانه خرد
 بل اقل بلکه گوئیم این قلب چونکه محل تجلی انوار قدم شده است بلکه بقای بقایم یافته عرش و
 اگر در واقع خود و منقلاشی گردند و اثرش از بیجا باقی نماند کما قال سید الطائفة فی هذا المقام
 ان تعدت اذا اقتربت بالقلوب لم یبق له اثر این لباس است یکا که خاص بر بقیه روض
 و خوشه اندام که نیز این خصوصیت ندارد و در عمل دائره مکانند و تصفیح بچونند لاجرم انسان خلیفه
 حرم آمد جلالت مکانند بک صورتی که خلیفه شمس است تا بر صورت شمس مخلوق نباشد
 شمس را شاید و مخالفت را شاید عمل با امانت اصل خود تواند کرد و کما قال عطاء المذنب
 لا کمطاکاه + قال تبارک و تعالی انک صرحت الایمانه علی السموات و الارض و البحار
 فابین ان یخلفها او اشققن منها و حملها الایمان انه کان ظاهرا و باهرا و کما قال
 علی نفسه یحیی من یجود و یتوابع یجود ان اول حکما کتیر لیس شیخ لا یکنون
 ادراک یعلق بالمفصود و کما یلع له نسبة الی المملوک بیل العجز عن الایمان فی ذلک
 المرطین ادراک و الاعتراف بالجهل معرّفه انهم معرّفه بالله اکسدهم تخیرا فیه تمسب
 اگر در بعض عبارات لفظی که منظر فیه به نظر و قیبه است در شان او تعالی و تقدس واقع میشود
 محل بر تنگی میدان عبارت می آید که در دو مراد کلام را مطابقت آرائی علماء اهل سنت میباشد
 معرفت عالم پیغمبر و کسب بیظان بر آنها و صفات الهیه است تعالی شأنه و مرایا
 و کلمات و امتیاز او سبحانه و تعالی و او سبحانه و تعالی گفته بود و کمون و ستر بود و مخزون
 خواست که از خلایق بلاء عرض دهد و از اجمال تفصیل آرد و عالم را افرینا و دلالت کند بر اصل خویش
 و علامت باشد بر حقیقت خود پس عالم را باصل نعتی چون هیچ نسبت نیست الا آنکه عالم مخلوق است

و در بیان این که در این کتاب آمده است که هر که از نعمت حق خود خیر داده است مردش لامکانیت قلب بوده باشد چه کانی هر چند وسیع است آنگاه است
 عرش با وجود عظمت و فراخی چون مکانیت هر آئینه و جنب لامکانی که رحمت حکم دانه خرد
 بل اقل بلکه گوئیم این قلب چونکه محل تجلی انوار قدم شده است بلکه بقای بقایم یافته عرش و
 اگر در واقع خود و منقلاشی گردند و اثرش از بیجا باقی نماند کما قال سید الطائفة فی هذا المقام
 ان تعدت اذا اقتربت بالقلوب لم یبق له اثر این لباس است یکا که خاص بر بقیه روض
 و خوشه اندام که نیز این خصوصیت ندارد و در عمل دائره مکانند و تصفیح بچونند لاجرم انسان خلیفه
 حرم آمد جلالت مکانند بک صورتی که خلیفه شمس است تا بر صورت شمس مخلوق نباشد
 شمس را شاید و مخالفت را شاید عمل با امانت اصل خود تواند کرد و کما قال عطاء المذنب
 لا کمطاکاه + قال تبارک و تعالی انک صرحت الایمانه علی السموات و الارض و البحار
 فابین ان یخلفها او اشققن منها و حملها الایمان انه کان ظاهرا و باهرا و کما قال
 علی نفسه یحیی من یجود و یتوابع یجود ان اول حکما کتیر لیس شیخ لا یکنون
 ادراک یعلق بالمفصود و کما یلع له نسبة الی المملوک بیل العجز عن الایمان فی ذلک
 المرطین ادراک و الاعتراف بالجهل معرّفه انهم معرّفه بالله اکسدهم تخیرا فیه تمسب
 اگر در بعض عبارات لفظی که منظر فیه به نظر و قیبه است در شان او تعالی و تقدس واقع میشود
 محل بر تنگی میدان عبارت می آید که در دو مراد کلام را مطابقت آرائی علماء اهل سنت میباشد
 معرفت عالم پیغمبر و کسب بیظان بر آنها و صفات الهیه است تعالی شأنه و مرایا
 و کلمات و امتیاز او سبحانه و تعالی و او سبحانه و تعالی گفته بود و کمون و ستر بود و مخزون
 خواست که از خلایق بلاء عرض دهد و از اجمال تفصیل آرد و عالم را افرینا و دلالت کند بر اصل خویش
 و علامت باشد بر حقیقت خود پس عالم را باصل نعتی چون هیچ نسبت نیست الا آنکه عالم مخلوق است

و در بیان این که در این کتاب آمده است که هر که از نعمت حق خود خیر داده است مردش لامکانیت قلب بوده باشد چه کانی هر چند وسیع است آنگاه است
 عرش با وجود عظمت و فراخی چون مکانیت هر آئینه و جنب لامکانی که رحمت حکم دانه خرد
 بل اقل بلکه گوئیم این قلب چونکه محل تجلی انوار قدم شده است بلکه بقای بقایم یافته عرش و
 اگر در واقع خود و منقلاشی گردند و اثرش از بیجا باقی نماند کما قال سید الطائفة فی هذا المقام
 ان تعدت اذا اقتربت بالقلوب لم یبق له اثر این لباس است یکا که خاص بر بقیه روض
 و خوشه اندام که نیز این خصوصیت ندارد و در عمل دائره مکانند و تصفیح بچونند لاجرم انسان خلیفه
 حرم آمد جلالت مکانند بک صورتی که خلیفه شمس است تا بر صورت شمس مخلوق نباشد
 شمس را شاید و مخالفت را شاید عمل با امانت اصل خود تواند کرد و کما قال عطاء المذنب
 لا کمطاکاه + قال تبارک و تعالی انک صرحت الایمانه علی السموات و الارض و البحار
 فابین ان یخلفها او اشققن منها و حملها الایمان انه کان ظاهرا و باهرا و کما قال
 علی نفسه یحیی من یجود و یتوابع یجود ان اول حکما کتیر لیس شیخ لا یکنون
 ادراک یعلق بالمفصود و کما یلع له نسبة الی المملوک بیل العجز عن الایمان فی ذلک
 المرطین ادراک و الاعتراف بالجهل معرّفه انهم معرّفه بالله اکسدهم تخیرا فیه تمسب
 اگر در بعض عبارات لفظی که منظر فیه به نظر و قیبه است در شان او تعالی و تقدس واقع میشود
 محل بر تنگی میدان عبارت می آید که در دو مراد کلام را مطابقت آرائی علماء اهل سنت میباشد
 معرفت عالم پیغمبر و کسب بیظان بر آنها و صفات الهیه است تعالی شأنه و مرایا
 و کلمات و امتیاز او سبحانه و تعالی و او سبحانه و تعالی گفته بود و کمون و ستر بود و مخزون
 خواست که از خلایق بلاء عرض دهد و از اجمال تفصیل آرد و عالم را افرینا و دلالت کند بر اصل خویش
 و علامت باشد بر حقیقت خود پس عالم را باصل نعتی چون هیچ نسبت نیست الا آنکه عالم مخلوق است

است بر کلمات مخزونه او تعالی و تفکرت ما و را این هر حکمی که هست از جنس استخوان
 و عقیقت از سکر وقت و غلبه حالت اکابر تقسیم الاحوال که از قبح صحیح ایشان را شریفی
 داشته اند از این علوم شتری و مستغنی اند اگر چه بعضی ایشان را در آشنائی راه این علوم
 پیش می شود و اما الاخره از آنها میگذرانند و مطابق علوم شریعت علوم لدنی بر ایشان ایزاد میگرداند
 که از برای تحقیق این بحث بیان کنیم عالی مخزیره و ذوق نو می خواهد که کلمات مخزونه خود را
 در طبع خود آرد و فنون مکتوبه خود را بر ملا جلوه دهد اینجا و حروف و اصوات نماید تا در پرده آن حروف
 کلمات آن کلمات را متجلی سازد و آن فنون را اظهار نماید پس درین صورت این حروف اصوات
 را با معانی خسروند بلکه بان عالم موجود بیخ نسبت نیست الا آنکه آن عالم موجود اینهاست
 در عالم احوال اندر کلمات مکتوبه او حروف و اصوات را متجلی نماید و این عالم موجود
 را با معانی و معیت و این عاده غیر واقع است معانی بهمان صورت مخزونه اندازد آن
 معانی و صاحب معانی و در میان حروف و اصوات مناسبت دالینه و مدلولیت متحقق
 است بعضی معانی زائده غیر واقع در تجلی می آید فی الحقیقت آن عالم و معانی مخزونه او از آن
 نسبت زائده منزه و مبراست و این حروف و اصوات در خارج موجودند آنکه آن عالم و معانی
 موجودند و آن حروف و اصوات او با هم و خیالات اند پس عالم که عبارت از ما سواست است
 صحیح موجود است بِالْحَقِّ وَالْطَّيِّبِ وَالْكُرِّهِ النَّاصِبِ نَدَانِکَ عَالَمِ اَوْ اَہَمِ و خیالات است این
 سبب بعینه مذهب سوفسطائی است که عالم را او با هم و خیالات میداند اثبات حقیقت در عالم
 است عالم را از او با هم و خیالات نمی برد و حقیقت موجود شده عالم زیرا که عالم و با می آن حقیقت
 متجلیست تمثیلیه مراد از نظریه و قرآنیست عالم را اسما و صفات را قرآنیست اوست صورت
 صفات را نه اسما و صفات را باطنیا نه اسم در رنگ می مخاطب مع مراتب نمیشود و صفت
 صورت معنی معنی مظهر میگردد و در کلمات صورت معنی چگونه کنگره در کلمه گردان سلطان نا

عالم و معانی مخزونه او حروف و اصوات را متجلی نماید و این عالم موجود را با معانی و معیت و این عاده غیر واقع است معانی بهمان صورت مخزونه اندازد آن معانی و صاحب معانی و در میان حروف و اصوات مناسبت دالینه و مدلولیت متحقق است بعضی معانی زائده غیر واقع در تجلی می آید فی الحقیقت آن عالم و معانی مخزونه او از آن نسبت زائده منزه و مبراست و این حروف و اصوات در خارج موجودند آنکه آن عالم و معانی موجودند و آن حروف و اصوات او با هم و خیالات اند پس عالم که عبارت از ما سواست است صحیح موجود است بِالْحَقِّ وَالْطَّيِّبِ وَالْكُرِّهِ النَّاصِبِ نَدَانِکَ عَالَمِ اَوْ اَہَمِ و خیالات است این سبب بعینه مذهب سوفسطائی است که عالم را او با هم و خیالات میداند اثبات حقیقت در عالم است عالم را از او با هم و خیالات نمی برد و حقیقت موجود شده عالم زیرا که عالم و با می آن حقیقت متجلیست تمثیلیه مراد از نظریه و قرآنیست عالم را اسما و صفات را قرآنیست اوست صورت صفات را نه اسما و صفات را باطنیا نه اسم در رنگ می مخاطب مع مراتب نمیشود و صفت صورت معنی معنی مظهر میگردد و در کلمات صورت معنی چگونه کنگره در کلمه گردان سلطان نا

صورت از کلمات صورت معانی و در کلمات صورت معنی چگونه کنگره در کلمه گردان سلطان نا

چه کار دارد به معرفت کمال تابان آن سرور اعلیٰ العزله و السلامه و الخیرة اگر چه بواسطه
 اتباع آنحضرت علیه السلام و کلامه و الخیرة از تجلی ذات که بالاصالة خاصه آنحضرت است
 علیه السلام و کلامه نصیب رسا از انبیا را عرفتند و کلیه المصداق و الخیرات و الخیرات و الخیرات
 تجلیات صفات است و تجلی ذات اشرف است از تجلی صفات لیکن باید دانست که انبیا را اصل
 تبت و علیه السلام و الخیرات و الخیرات و تجلیات صفات مراتب قرب حاصل است که کمال تابان این
 است را نیست با وجود تجلی ذات بطریق تبعیت مثلاً شخصی بجهت جمال آفتاب در خارج عروج
 طے کرده با آفتاب برسد و در میان آفتاب و او غیر از مابقی رقیقه نماند و شخصی دیگر با وجود
 ذات آفتاب در عروج آن مراتب عاجز است هر چند میان او و آفتاب مابقی در میان نیست
 شک نیست که شخص اقل نزدیکتر است با آفتاب و حالت است بکالات و مقبلا و پس در هر که
 قرب بیشتر است و معرفت زیاده تر فاضلتر است پس هیچ قلی از اولیای این امت که خیر الامم است
 با وجود افضلیت پیغمبر خویش بر مرتبه هیچ نبی از انبیا نرسد اگر چه او را بواسطه متابعت پیغمبر خویش
 از مقام مابعد افضلیت نصیب حاصل شود فضل کلی انبیا است اولیا کفیلی انده و کفیلی
 آخر الکلام به انکه الله سبحانه و تعالی ذلک و علی جمیع نعماته و المصلو و السلامه و الخیرة
 افضل انبیا و علی جمیع احوال و المرسلون و المذکر المقرین و علی المصلوین

عنه و کلامه و الخیرة
 با همسلاصان است
 تجلی ذات هر چه است

عنه و کلامه و الخیرة
 کمال تابان از دولت
 با انبیا و علم المصداق
 و الخیرات

کمال تابان
 کمال تابان

عنه و کلامه و الخیرة
 کمال تابان از دولت
 با انبیا و علم المصداق
 و الخیرات

و السلام علیکم
کتاب و وصفت نماز و ششم
 و السلام علیکم

بسیار بسیار بکپوری صدور یافته در منع از ادای صلوة نوافل جماعت مانند نماز عاشورا و شب
 و شبها غیره و این است بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی شرقتنا من جملة
 اناس سلیق و حنبتنا عن الکتاب المبتدعات فی الدین و المصلو و السلامه علی من تم
 بنیان الصلاة و ترعه اعلام الهدایة و علی الابرار و محبیه الاختیار باید دانست که

عبارت از یادداشت است که نهایت مرتبه کمال است حضرت خواجه علی بن ابراهیم نقی بن محمد ان
 فرموده اند قدس سره الله تعالی سره که در آن یادداشت پذیرا است یعنی مرتبه گیر نیست
 مقصود از اظهار این قسم احوال ترغیب طالبان این طریق علییه است هر چند که منکران را
 غیر از انکار نخواهد افزود و فیصله به کتب کلامیه و عقایدی به کتب فقهیه و اصولیه بر آن است
 و آنکه ویدش نقد خود مردانه است به آیه ایل است و بقضی چون نمود قوم موسی را نه خون بود
 آب بود و کانت کلام و الا کلام

مشیت و حکم

نیز بیایم تا بی سینه محمود صدور یافته و ترغیب بر صحبت شیخ کامل و محکم اجتناب از صحبت
 ناقص و سبب است ذلالت حق سبحانه و تعالی از یاد او و طلب خود که است فرموده از هر چه
 منافی وصول بطلب است اجتناب تمام میسر گردانند و بجز سینه سید البشیر الخیر عن ذیغیر الصبر
 علیه و دخل الیه الصلوات و التعلیمات و التفات نامه گرامی مشرف ساخت چون
 از طلب و شوق و مشعر از ورود و تعطش بود در نظر بسیار زیاده و آمد چه طلب منتهی حصول
 است و در مقدمه وصول مقصود و عزیز میفرماید اگر نخواستی و او ندادی خواهی حصول است
 طلب را نعمت عظمی و است از هر چه مخالفت است احتراز باید نمود و مبادا فتوری و روی راه یابد
 و برودت و در آن حرارت تاثیر نماید و معظم ترین اسباب محافظت آن قیام بشارت بصول
 آن دولت الهی شکر کنیم که لازمه و دوام انجام و تضرع است بجناب تبار خدای عزوجل
 سلطانه تا وجه طلب او را از کعبه جلال لایزال خود مصرف نگرداند اگر حقیقت انجام تضرع بیشتر شود
 صورت تضرع و نیازمندی را از دست نمی باید داد و آن گفته تکلیف است که ایمان این است

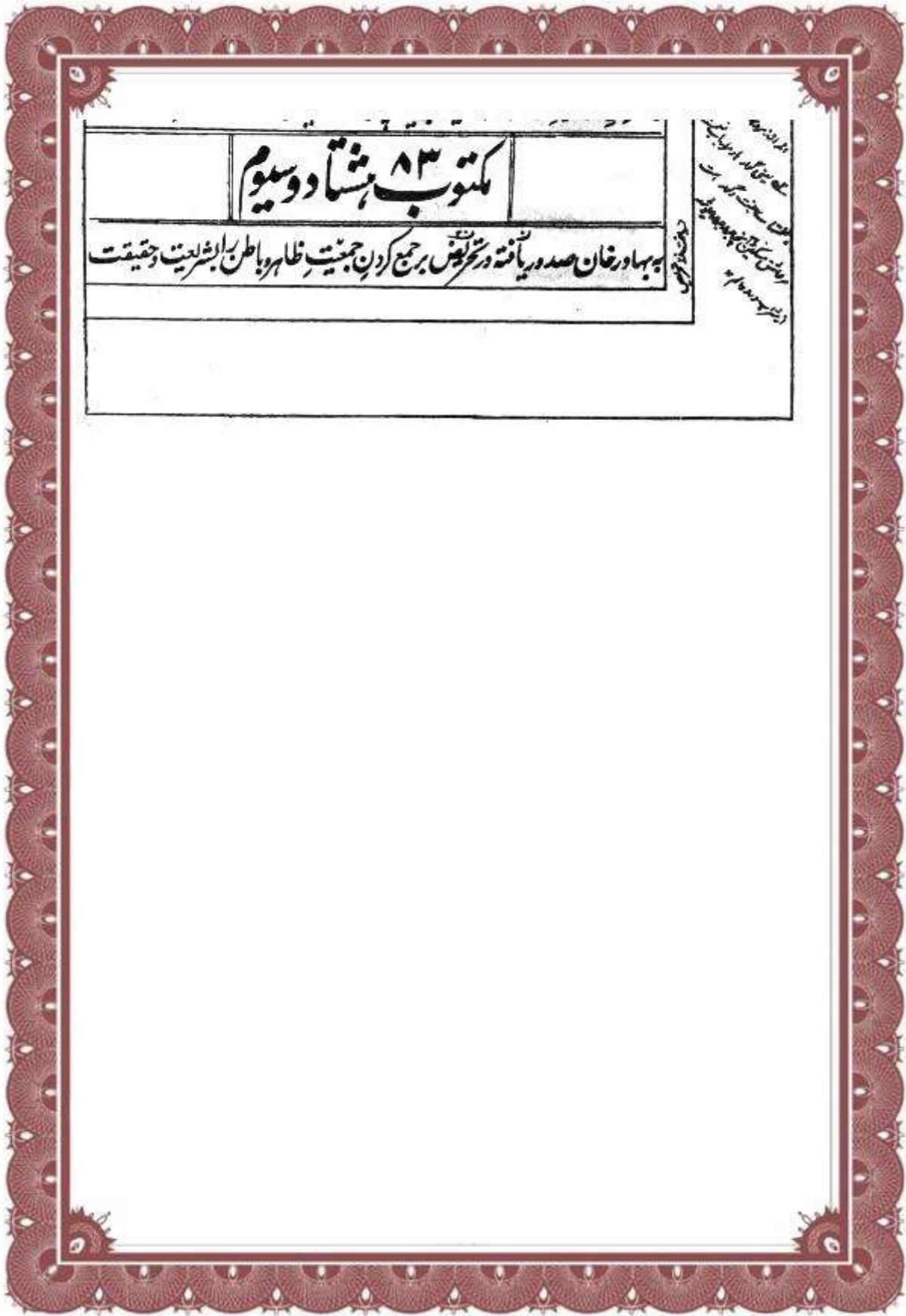
صحة امره اصل را تا همین بجز آن

سینه سید البشیر الخیر عن ذیغیر الصبر علیه و دخل الیه الصلوات و التعلیمات و التفات نامه گرامی مشرف ساخت چون از طلب و شوق و مشعر از ورود و تعطش بود در نظر بسیار زیاده و آمد چه طلب منتهی حصول است و در مقدمه وصول مقصود و عزیز میفرماید اگر نخواستی و او ندادی خواهی حصول است طلب را نعمت عظمی و است از هر چه مخالفت است احتراز باید نمود و مبادا فتوری و روی راه یابد و برودت و در آن حرارت تاثیر نماید و معظم ترین اسباب محافظت آن قیام بشارت بصول آن دولت الهی شکر کنیم که لازمه و دوام انجام و تضرع است بجناب تبار خدای عزوجل سلطانه تا وجه طلب او را از کعبه جلال لایزال خود مصرف نگرداند اگر حقیقت انجام تضرع بیشتر شود صورت تضرع و نیازمندی را از دست نمی باید داد و آن گفته تکلیف است که ایمان این است

صحة امره اصل را تا همین بجز آن

این محافظت تا زمان وصول شیخ کامل محفل است بعد از آن تفویض مرادات خود است بان
 بزرگ و در رنگ سیت شدنت و دوست غشال فتائی اول فتائی فی شیخ است و آن فنا
 ثانیاً وسیله فتائی آمدی گردد و در آن روزی که چشم تست احوال به معبود تو برت اول
 نیز اگر طریق افاده دستفاده منبذ برنا سبت طرفین است ابتداء طالب را بواسطه کمال
 و نامت و خاست مناسبتی بجانب اقدس عو سلطانه نیت برزخی ذی جبین در کار است
 و آن شیخ کامل محفل است قوی ترین اسباب فتور و طلب انابت است شیخ ناقص که بسبب
 و جذب کار را تمام نکرده باشد شیخی خود را کشیده است طالب اصحبت او هم قائل است انابت
 او مرض مملک استعدا و بلند طالب را این چنین صحبت پرستی می آرد و از زوره جسیض می اندازد
 ششامریضیکه از طبیب ناقص دار و خورد دراز و یا مرض خودی گوشه و قابلیت از اهل مرض و ضلال
 می سازد و هر چنان آن دار و در است و انخوی از تخفیف بخشه انانی الحقیقت لغرض حضرت این
 مریض اگر فضا طبیب حافظ برسد آن طبیب اول فکر از ال تاثیر آن دارومی نماید و سهلات مفا
 میفرماید بعد از زوال آن تاثیر فکر از امرض میکند و بطریق این بزرگواران قدس الله تعالی
 آنکه از هم بر صحبت است و بگفت و شنود کاری نمی کشاید بلکه سستی و طلب پیدای آرد احتمال
 دار و که بعد از چند گاه بجانب دلی و اگر میری واقع شود اگر جزیده خود را رسانند و مشافقت چیزی اخذ
 نموده بیعت باز گردند گنجایش آرد و زیاده برین تصدیع است بقية الاحوية للسؤل عنها
 آنکه جناب شیخیت پناهی معارف دست آگاهی میان شیخ تاج در آن صوبه مستقیم اند و بزرگ آنا
 استعدا و شمارا بطریق ایشان مناسبت کم است بل رابطه مناسبت حصول مطلوب معسر است
 و الا کم عین کذا اگر گاه که چیزه از احوال خودی نوشته باشد تا بان تقریب ازین جانب چه چیز
 نوشته شود مناسبت چه سبب اخلاص ازین راه همواره در حرکت می باشد و التسلام

این شیخ کامل محفل است قوی ترین اسباب فتور و طلب انابت است شیخ ناقص که بسبب جذب کار را تمام نکرده باشد شیخی خود را کشیده است طالب اصحبت او هم قائل است انابت او مرض مملک استعدا و بلند طالب را این چنین صحبت پرستی می آرد و از زوره جسیض می اندازد ششامریضیکه از طبیب ناقص دار و خورد دراز و یا مرض خودی گوشه و قابلیت از اهل مرض و ضلال می سازد و هر چنان آن دار و در است و انخوی از تخفیف بخشه انانی الحقیقت لغرض حضرت این مریض اگر فضا طبیب حافظ برسد آن طبیب اول فکر از ال تاثیر آن دارومی نماید و سهلات مفا میفرماید بعد از زوال آن تاثیر فکر از امرض میکند و بطریق این بزرگواران قدس الله تعالی آنکه از هم بر صحبت است و بگفت و شنود کاری نمی کشاید بلکه سستی و طلب پیدای آرد احتمال دار و که بعد از چند گاه بجانب دلی و اگر میری واقع شود اگر جزیده خود را رسانند و مشافقت چیزی اخذ نموده بیعت باز گردند گنجایش آرد و زیاده برین تصدیع است بقية الاحوية للسؤل عنها آنکه جناب شیخیت پناهی معارف دست آگاهی میان شیخ تاج در آن صوبه مستقیم اند و بزرگ آنا استعدا و شمارا بطریق ایشان مناسبت کم است بل رابطه مناسبت حصول مطلوب معسر است و الا کم عین کذا اگر گاه که چیزه از احوال خودی نوشته باشد تا بان تقریب ازین جانب چه چیز نوشته شود مناسبت چه سبب اخلاص ازین راه همواره در حرکت می باشد و التسلام



مکتوب ہشتاد و سوم

بہ ماورغان صد و ریافتہ در شرح بعض بر جمع کردن جمعیت ظاہر و باطن بر ایشاعت و حقیقت

مکتوب ہشتاد و سوم
بہ ماورغان صد و ریافتہ در شرح بعض بر جمع کردن جمعیت ظاہر و باطن بر ایشاعت و حقیقت

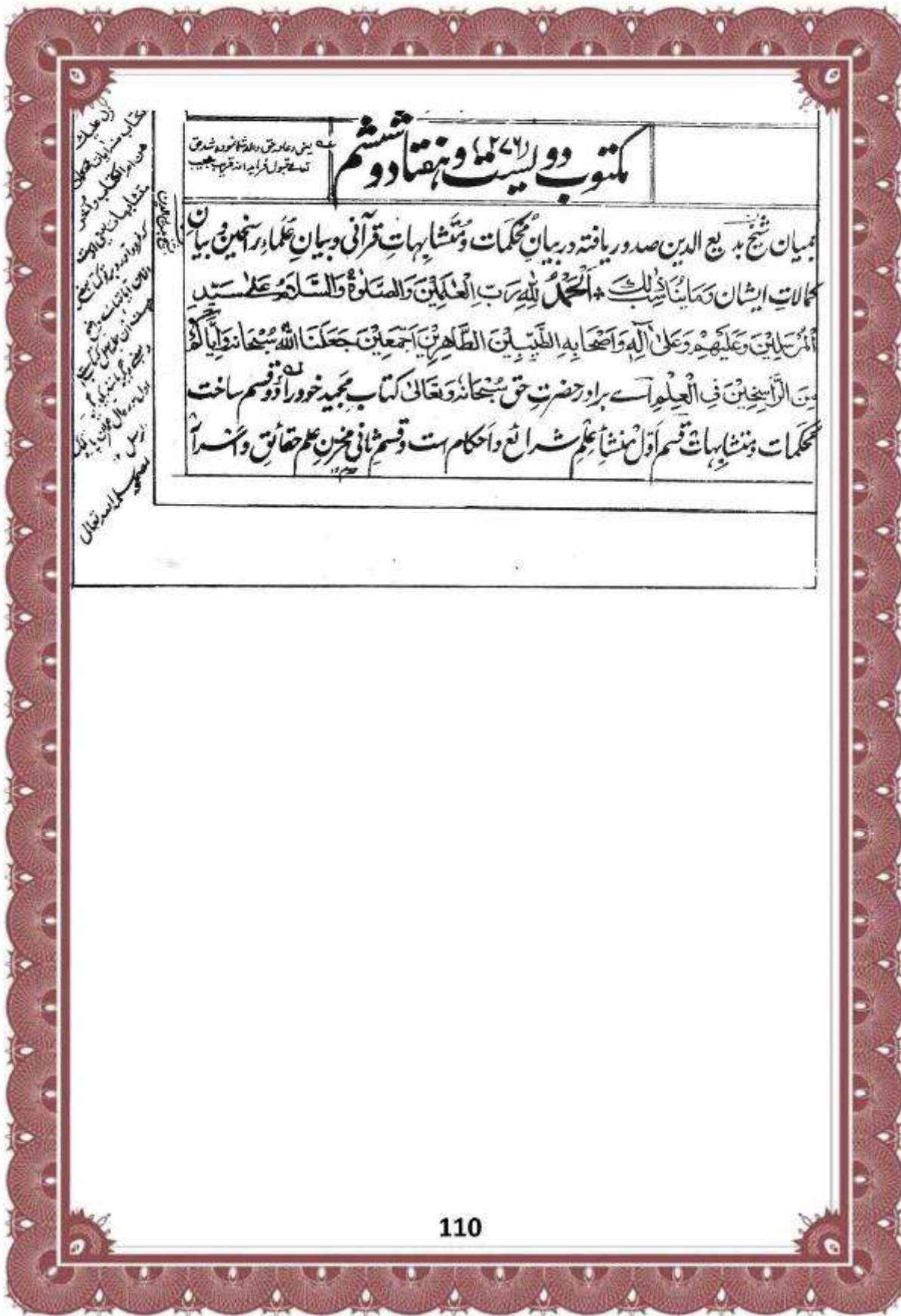
والمعز

لعل قال هذا قال الله
لا يظنون بالله ولا باليوم الآخر
وإن من لدن الله خزائن ما لا تحصى
من فضل الرحمن من غير حساب
من لا يظن بالله ولا باليوم الآخر
من لا يظن بالله ولا باليوم الآخر
من لا يظن بالله ولا باليوم الآخر

از براسه خواری ایشان وضع کرده است مقصود رسولی ایشان است و عزت و غلبه
اهل اسلام نسخ جو و هر که شوکت میجو و اسلام است به علامت حصول دولت اسلام
بغض است با اهل کفر و عناد است با ایشان حق سبحانه و تعالی در کلام مجید خود ایشان را
بخش فرموده و در جاهای پست فرموده پس در نظر اهل اسلام میباید که اهل کفر خشن پذیرند
و چون چنین بینند و دانند لاجرم از صحبت ایشان پرهیز نمایند و در مجالست ایشان مشغول
چیزها از ایشان پرسیدن و بمقتضای علم انجیال کردن از کمال اغراض این دشمنان است
همچنانکه گفته اند ایشان طلب دروغ و عدا که بتوسط ایشان خواهد بود حق سبحانه و تعالی در
کلام مجید خود میفرماید **وَمَا آتَاكُم مِّن شَيْءٍ فَاذْكُرُوا لَهُ إِنِّي أَنَا اللَّهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ**
است اجابت را در آنجا چه احتمال آنقدر فساد لازم می آید که اغراض این سگان می افزاید ایشان
اگر عاقلان خواهند گردید و بدان خود را وسیله خواهند آورد و خیال باید کرد که کار با کجا میکشد و از مسلمانی بوسه
نیمانند عزیز فرموده است تا یکی از شما دیوانه نشود و مسلمانی نرسد و یوانگی عبارت او در گذشتن است
از نفع و ضرر خود بوسط اعلا کلمه اسلام با مسلمانی هر چه شود گوشت شود و اگر نشود گوشت شود و چون
مسلمانی است رضای خدای عزوجل است و رضای پیغمبر حبیب او علیه الصلوة و السلام
وَالْحَقِّيَّةُ وَوَلِّعَظِيمُ تَرَارِضًا مَعْلَانِيَةً مَخِيَّتًا بِاللَّهِ مَجْحَانَةً ذَبَابًا بِالْأَسْلَامِ دِينًا
وَبِحَقِّكَ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ نَبِيًّا وَرَسُولًا مَصْرَعًا بِمَرْيَمَ بَارِكْ بِمَا رَبِّهِ بِحَقِّكَ سَيِّدِ
أُمَّةٍ سَلَّمَ عَلَيْكَ وَعَلَى آلِهِمِنَ الصَّلَاةِ أَفْضَلُهَا مِنَ النَّسَبِ لِمَا سَأَلْتُكَ مَلَكًا وَالسَّلَامُ
اگر توفیق فریق گشت مفصل تر ازین نوشته ارسال خواهد گشت همچنانکه اسلام ضد کفر است آخرت
نیز ضد دنیا است و دنیا و آخرت جمع نشوند ترک دنیا برود و نوع است نوعیست که از با حاکمان

از براسه خواری ایشان وضع کرده است مقصود رسولی ایشان است و عزت و غلبه
اهل اسلام نسخ جو و هر که شوکت میجو و اسلام است به علامت حصول دولت اسلام
بغض است با اهل کفر و عناد است با ایشان حق سبحانه و تعالی در کلام مجید خود ایشان را
بخش فرموده و در جاهای پست فرموده پس در نظر اهل اسلام میباید که اهل کفر خشن پذیرند
و چون چنین بینند و دانند لاجرم از صحبت ایشان پرهیز نمایند و در مجالست ایشان مشغول
چیزها از ایشان پرسیدن و بمقتضای علم انجیال کردن از کمال اغراض این دشمنان است
همچنانکه گفته اند ایشان طلب دروغ و عدا که بتوسط ایشان خواهد بود حق سبحانه و تعالی در
کلام مجید خود میفرماید **وَمَا آتَاكُم مِّن شَيْءٍ فَاذْكُرُوا لَهُ إِنِّي أَنَا اللَّهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ**
است اجابت را در آنجا چه احتمال آنقدر فساد لازم می آید که اغراض این سگان می افزاید ایشان
اگر عاقلان خواهند گردید و بدان خود را وسیله خواهند آورد و خیال باید کرد که کار با کجا میکشد و از مسلمانی بوسه
نیمانند عزیز فرموده است تا یکی از شما دیوانه نشود و مسلمانی نرسد و یوانگی عبارت او در گذشتن است
از نفع و ضرر خود بوسط اعلا کلمه اسلام با مسلمانی هر چه شود گوشت شود و اگر نشود گوشت شود و چون
مسلمانی است رضای خدای عزوجل است و رضای پیغمبر حبیب او علیه الصلوة و السلام
وَالْحَقِّيَّةُ وَوَلِّعَظِيمُ تَرَارِضًا مَعْلَانِيَةً مَخِيَّتًا بِاللَّهِ مَجْحَانَةً ذَبَابًا بِالْأَسْلَامِ دِينًا
وَبِحَقِّكَ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ نَبِيًّا وَرَسُولًا مَصْرَعًا بِمَرْيَمَ بَارِكْ بِمَا رَبِّهِ بِحَقِّكَ سَيِّدِ
أُمَّةٍ سَلَّمَ عَلَيْكَ وَعَلَى آلِهِمِنَ الصَّلَاةِ أَفْضَلُهَا مِنَ النَّسَبِ لِمَا سَأَلْتُكَ مَلَكًا وَالسَّلَامُ
اگر توفیق فریق گشت مفصل تر ازین نوشته ارسال خواهد گشت همچنانکه اسلام ضد کفر است آخرت
نیز ضد دنیا است و دنیا و آخرت جمع نشوند ترک دنیا برود و نوع است نوعیست که از با حاکمان

تعالی
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
اللهم صل على محمد
وآله الطيبين الطاهرين
الذين هم المرسلون
والصالحون
اللهم صل على محمد
وآله الطيبين الطاهرين
الذين هم المرسلون
والصالحون



کتاب و ولایت و مقام و ششم

بیان شیخ برج الدین صدور یافته در بیان حکمت و مشایهات قرآنی و بیان علماء در شرح بیان
 کلمات ایشان و کما ینزل الیک فی الحکم لله رب العالمین و الصلوة والسلام علی سید
 المرسلین و علیهم و علی آله و اصحابه الطاهرین الطاهرین اجمعین جعلنا الله سبحانه و اولی الامر
 من الراسخین فی العلم و اس برادر حضرت حق سبحانه و تعالی کتاب مجید خود را در دو قسم ساخت
 حکمت و مشایهات قسم اول منشا علم شرع و احکام است و قسم ثانی مخرن علم حقائق و انوار

این کتاب
 من در الحکم
 مشایهات
 کلام
 اجمعین
 جعلنا
 اولی الامر
 من الراسخین
 فی العلم
 و اس
 برادر
 حضرت
 حق
 سبحانه
 و تعالی
 کتاب
 مجید
 خود
 را در
 دو
 قسم
 ساخت
 حکمت
 و
 مشایهات
 قسم
 اول
 منشا
 علم
 شرع
 و
 احکام
 است
 و
 قسم
 ثانی
 مخرن
 علم
 حقائق
 و
 انوار

ولایت و رایشے آن تصور نمودیم و در آن سمری از ایشان احکام شریعت باز نماند و صورت راز
دست نماند و تدرک مکن از احکام شریعت را بطلان و ضلال شمرند اینها اولیا و خدا اند و جعل احکام
و محبت او تعالی از اسوامی او بجا که مبرمیره اند و جمعی دیگر آنند که شریعت را مگر آن صورت و حقیقت
و راسته اند و مجموع شریعت یقین نمود و حصول صورت شریعت بے تحصیل حقیقت آن نزد ایشان
از حد اعتبار لایق است و حصول حقیقت آن بے اثبات صورت تا تمام و انصر بلکه حصول صورت
را که بے ثبوت حقیقت بود آن را از اسلام نیز میدانند و بخت بخش تصور میکنند که حال آنکه اینها
انکه علم و حکم را از این مینویسند و حصول حقیقت را بے ثبوت صورت از جمله محالات تصور مینمایند و قال
آن را ز ندین و ضلال سے نامند با جمله کلمات صوری و معنوی نزد این بزرگواران منحصر در کلمات
شرعی است و علوم و معارف الهیه تصور میکنند که اینها بے اسنت بے ثبوت پیوسته است نه از
شهود و شهادت را بیک سلسله چونی و بجا می حق جان علا که از مسائل کلامیه است برابر همه اندازند
و احوال و مواجید و تجلیات و ظلمات را که بخلاف مکن از احکام شرعی ظاهر گردند به نیم جو نمیخیزند
و آن ظهور را از سلطان استدراج می شمردند و اقیانان الذین هداهم الله یجهدونهم اقتداً ایتان علم
را سخا آنند که بچقیقت معالمت ایشان را اطلاع بخشد اند و بیکت مراعات آداب شریعت ایشان را
بچقیقت شریعت رسانیده بخلاف فرقه ثانیه که هر چند متوجه حقیقت اند و گرفتاری بچقیقت اند و در
ایشان احکام شرعی ممانا مکن مرموشه تجاوز نموده نمایند اما چون آن حقیقت را درک شریعت
دانسته اند و شریعت را قشر آن حقیقت تصور نموده ناچار بظلمه از ظلال آن حقیقت فرو مانده اند
و بچقیقت معالمت آن حقیقت راه وصول نیافته لاجرم ولایت ایشان ظلی آمد و قرب ایشان صفاتی
بخلاف ولایت علماء در سخین که اصل است و راه وصول باصل یافته و از حجب ظلال تبم
گذشته لاجرم ولایت ایشان ولایت انبیاست علیهم الصلوٰت و السلام و ولایت
آن اولیا ظلی ولایت انبیاء علیهم الصلوٰت و السلام و القیامات نامدتها این فقیر باولیا شایسته

لے مہر علی
نہیں لکھتے ہیں
میں نے ان کو
دیکھا ہے
ان کے علم و حکم
را ان سے نامند
با جملہ کلمات
صوری و معنوی
نزد این بزرگواران
منحصر در کلمات
شرعی است و علوم
و معارف الهیہ
تصور میکنند
کہ اینہا بے اسنت
بے ثبوت پیوستہ
است نہ از شہود
و شہادت را بیک
سلسلہ چونی و
بجا می حق جان
علا کہ از مسائل
کلامیہ است برابر
ہمہ اندازند و
احوال و مواجید
و تجلیات و ظلمات
را کہ بخلاف مکن
از احکام شرعی
ظاهر گردند
بہ نیم جو نمی
خیزند و آن
ظہور را از
سلطان استدراج
می شمردند و
اقیانان الذین
ہداهم اللہ
یجہدونہم
اقتداً ایتان
علم را سخا
آنند کہ
بچقیقت
معالمت
ایشان را
را اطلاع
بخشد اند
و بیکت
مراعات
آداب
شریعت
ایشان
را
بچقیقت
شریعت
رسانیدہ
بخلاف
فرقہ
ثانیہ
کہ
ہر
چند
متوجہ
حقیقت
اند
و
گرفتاری
بچقیقت
اند
و
در
ایشان
احکام
شرعی
ممانا
مکن
مرموشہ
تجاوز
نمودہ
نمایند
اما
چون
آن
حقیقت
را
درک
شریعت
دانستہ
اند
و
شریعت
را
قشر
آن
حقیقت
تصور
نمودہ
ناچار
بظلمہ
از
ظلال
آن
حقیقت
فرو
ماندہ
اند
و
بچقیقت
معالمت
آن
حقیقت
راہ
وصول
نیافتہ
لاجرم
ولایت
ایشان
ظلی
آمد
و
قرب
ایشان
صفاتی
بخلاف
ولایت
علماء
در
سخین
کہ
اصل
است
و
راہ
وصول
باصل
یافتہ
و
از
حجب
ظلال
تبم
گذشتہ
لاجرم
ولایت
ایشان
ولایت
انبیاست
علیہم
الصلوٰت
و
السلام
و
ولایت
آن
اولیا
ظلی
ولایت
انبیاء
علیہم
الصلوٰت
و
السلام
و
القیامات
نامدتها
این
فقیر
باولیا
شایستہ

والمعرفت

۲۹

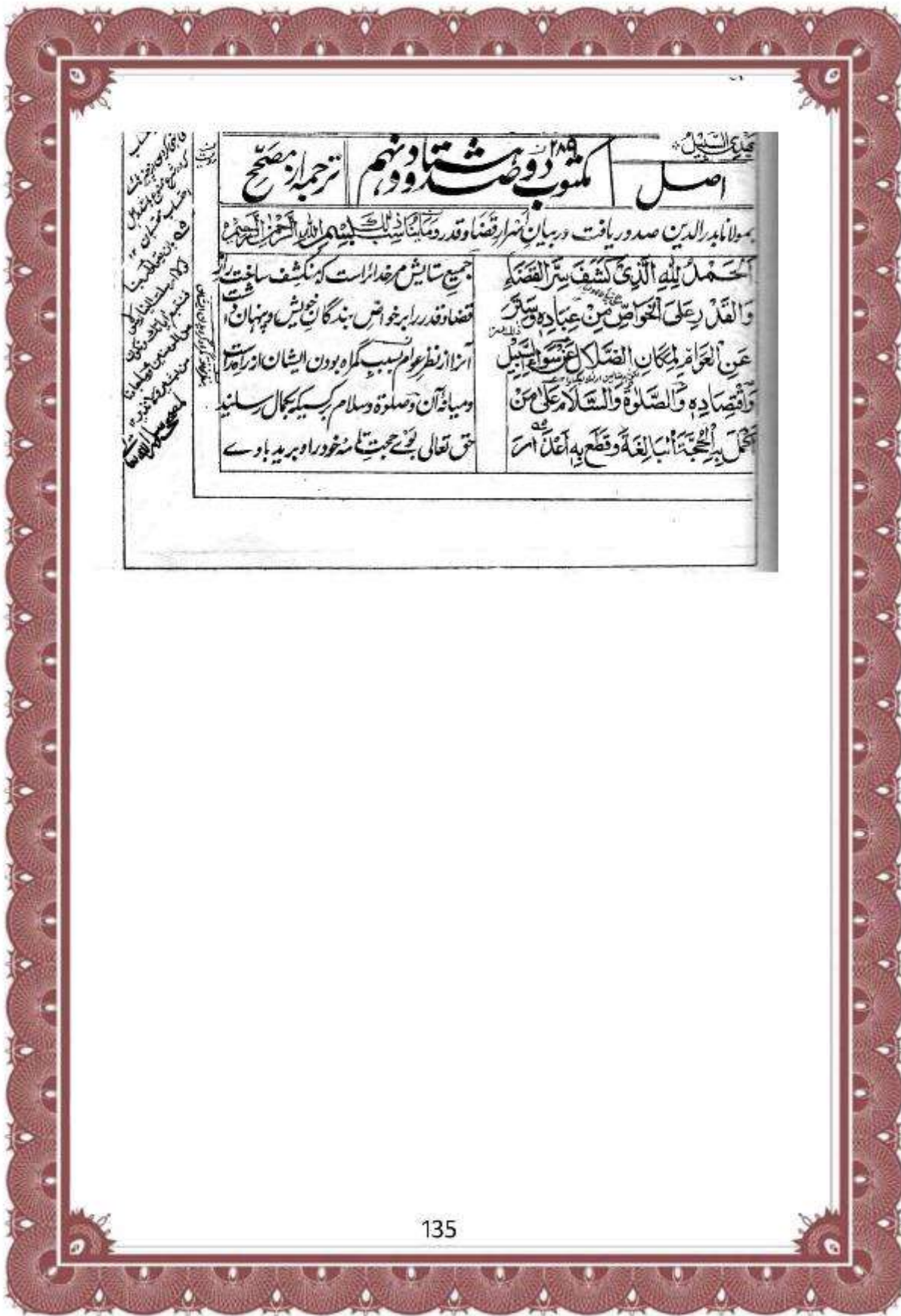
ارامقون بعلم حضرت حق سبحانه که میساخت و مکارا و اسخار را غیر از ایمان بمتشابهات نصیب نیافت و تاویلانی که علماء صوفیه بیان کرده اند آثار الاتی شان آن متشابهات نیست و از آنکه بعضی قابل استیسا باشند آن تاویلات را تصویب کرد و چنانچه عقیدت الفضاة و تاویل بعضی از مشابهات گفته مثلاً از الف لام میم اخو هست که معنی درو است که لازم عشق و محبت است و امثال آن آخر کار چون حضرت حق سبحانه و تعالی مجتهد فیض خود شده از تاویلات متشابهات را برین قیاس ساخته و جدولک ایوان در ریاضه محیط زمین استعدا و این کلمین کشاوه گردانیده است که علماء و اسخارا نیز از تاویلات متشابهات نصیب و از است آنکه الله الذی هدانا لهذا انه کاننا للفتنة لکن لان هدانا الله لعدا جنته و سلم لنا ربنا بالحق تعیریت و قلع مسطوره را کطلب نموده بودند حواله حضور داشته از آن مقوله هیچ نموشست چه کند قلم معارف دیگر جاری گشت و معالجه گیش امیرعز و روحاوت و است و السلاک علیکم و علی سائرین اتبع الهدی و ال نیز متابعة تلمصطفه علی و علی الی علی انخوانه الصلوات التسلیماک الغلا

استعدا و این کلمین کشاوه گردانیده است که علماء و اسخارا نیز از تاویلات متشابهات نصیب و از است آنکه الله الذی هدانا لهذا انه کاننا للفتنة لکن لان هدانا الله لعدا جنته و سلم لنا ربنا بالحق تعیریت و قلع مسطوره را کطلب نموده بودند حواله حضور داشته از آن مقوله هیچ نموشست چه کند قلم معارف دیگر جاری گشت و معالجه گیش امیرعز و روحاوت و است و السلاک علیکم و علی سائرین اتبع الهدی و ال نیز متابعة تلمصطفه علی و علی الی علی انخوانه الصلوات التسلیماک الغلا

مکتوب دوست و همکار و همقدم

بمعاف اللحنی صد دریافت در بیان علم الیقین و عنین الیقین و حق الیقین این علوم از علوم سابقه است که در توسط حال تحریر یافته بود و درین معرفت نهایت شهت و شهت و نفی است و معارفه که اخیر نوشتند شهت و نفی را در رنگ شهت و انافی بے فصل است و راه انفس و آفاق شهت و اثبات نموده بلکه نفی شهت و در اذن و وصول دانسته از ما و از این آن علوم و معارف نوشته اند چنانکه این مکتوب در رسالت ایشان لایح است به جلان آنشد که الله تعالی که علم الیقین در ذات حق سبحانه و تعالی عبارات از شهت آمده است که وال اندر قدرت او تعالی و تقدس و شهت و آن است که انافی که آشنایان شهت و محققه رفائی جز در شهت و نفی متصور نیست و آن جز در نفس است که شهت

این مکتوب در بیان و تامل از راه شهت و نفس و آفاق شهت و اثبات شهت و نفی نوشته شده است و معارفه که اخیر نوشتند شهت و نفی را در رنگ شهت و انافی بے فصل است و راه انفس و آفاق شهت و اثبات نموده بلکه نفی شهت و در اذن و وصول دانسته از ما و از این آن علوم و معارف نوشته اند چنانکه این مکتوب در رسالت ایشان لایح است به جلان آنشد که الله تعالی که علم الیقین در ذات حق سبحانه و تعالی عبارات از شهت آمده است که وال اندر قدرت او تعالی و تقدس و شهت و آن است که انافی که آشنایان شهت و محققه رفائی جز در شهت و نفی متصور نیست و آن جز در نفس است که شهت



مجلد السبعين
اصل

۱۸۹
کتاب دوستی و دوستی

ترجمہ از مصحح

مولانا امیر الدین صدور یافت در بیان اہم اوصاف و قدر و مقام اہل بیت علیہم السلام

الحمد لله الذي كشف ستر الفصيح
 والقدر على الخواص من عباده
 عن العزائم كان الضلال السوي السبيل
 واقصاده والصلوة والسلام على من
 انحل به المحبة اب الغاة وقطع به اعداء امر

جميع ستايش من خدا راست كه كشف ساخت
 تصفا و قدر را بر خواص بندگان عرش و پنهان
 از نظر علوم سبب گمراه بودن ایشان از راه
 و ميان آن وصلوة و سلام كه سبب كمال رسيد
 حق تعالى بوجه محبت من خود را و بر يد باو سے

بناييد
 در تمام صفحات
 كه در اين كتاب
 است
 و در تمام صفحات
 كه در اين كتاب
 است
 و در تمام صفحات
 كه در اين كتاب
 است

سنة ثمانون

العصاة الربا لكتي وعلى الإهو وأصغار البركة
 ألا تفتيوا الذين آمنوا بالقدار كمن ضا
 يا أقتناء وبعد فلما كانت مسئلة
 أقتناء والقدار قد أكتفى به الجاهل
 والفتل والعلب على الكثر فاطر بها
 باطل الوهم والحيال حتى قال بعضهم
 يحض الجاهل يصدر من العبد بيا
 لاختيار وكفى بعضهم شبهة الوجود
 أفتبار وأخذ طائفة بطرفي الأقتناء
 في الاعتقاد الذي هو الصراط المستقيم
 وإنما هم القريب والقدار في هذا الطريق
 الفرية الناجية الذين هم أهل السنة
 والجماعة رضي الله تعالى عنهم وعن
 أسلافهم وأخلافهم فتركوا الأفرط
 والفریط وأختاروا الوسط والبين
 من روى عن أبي حنيفة رضي الله تعالى
 عنه أنه سأل جعفر بن محمد الصمد
 رضي الله تعالى عنهم فقال يا أبا عبد
 الله هل فوض الله تعالى الأمر
 إلى العباد فقال الله تعالى اجعل

بها نبت ما فرمان باک شونندگان وبران
 اصحاب وکرنیکو کارمند و پریمین کاران اناکلیمان
 آوردند بقدر و نور شدند بقضا و پس از هر دو صلو
 چون و تحقیق مسئلة قضا و قدر حیرت بسیار داشت
 کثیر شایع گردید و بر اکثری از اذن این آن و هم باطل
 و خیال ملاحظ غالی است حتی گفته بعضی بعضی
 در آنجا عیب را بختیا بصا و بشو و نفسی کردند
 بعضی نسبت آنرا بحد است یکای غالب گشت
 هر یک ازین دو خطا الفدیک را از دو جان اقتصار
 در اعتقاد که او است صراط مستقیم و بی تقویم
 و هر آمینه موفق گردید این طریق مستقیم فوضت
 که ایشانند اهل سنت جاهلت رضی الله تعالی
 عنهم و سخن اسکا لافیه و اخلا فیه
 پس ترک نمودند راه افراط و تفريط
 و اختیار کردند وسط و میان را مشقوت
 از امام ابو حنیفه کوفی رضی الله تعالی عنده
 که پرسید که از امام اجعل جعفر صادق
 رضی الله تعالی عنهما پس گفت است فرزند
 خدا آیا تفویض نموده است حق تعالی کار
 را به بندگان - پس فرمود که خدا تعالی بزرگتر است

سنة ثمانون ثمانون
 من جملة الأسئلة
 عندنا على هذا
 تارة في هذا
 للنفس والادب
 الطائفة الطرية
 اهلها كما في الامسا
 بلغة طرية في
 للبرهان القوية
 في البرهان
 للفرق والظاهر
 لا اشارة الى
 طائفة القصد وال
 من هذا القصد
 في قوله تعالى
 والفریط والاختار
 من روى عن
 عندنا من سأل
 رضي الله تعالى
 الله هل فوض
 الى العباد فقال

أَبُو سَمِيحٍ الْأَشْعَرِيُّ بِتَأْثِيرِ الْقُدْرَةِ
 الْعَادَةِ فِي أَصْلِ الْفِعْلِ وَحُضُورِ الْفِعْلِ
 بِمَجْمُوعِ الْقُدْرَتَيْنِ وَقَدْ جُوزَ اجْتِمَاعُ
 الْمُرْتَبَيْنِ عَلَى أَنْوَاعٍ جَمِيعَةٍ
 فَخَلَفَتَيْنِ وَقَالَ الْقَاضِي أَبُو بَكْرٍ الْفَلَّاحُ
 بِتَأْثِيرِ الْقُدْرَةِ الْعَادَةِ فِي وَصْفِ
 الْفِعْلِ بِأَنْ يَجْعَلَ الْفِعْلَ مَوْصُوفًا
 بِمِثْلِ كَوْنِهِ طَاعَةً وَمَعْصِيَةً وَالْحَتَّاءُ
 عِنْدَ الْعَبْدِ الضَّعِيفِ تَأْثِيرُ الْقُدْرَةِ
 الْعَادَةِ فِي أَصْلِ الْفِعْلِ وَفِي وَصْفِ
 مَعْنَى إِذْ لَا مَعْنَى لِتَأْثِيرِ الْوَصْفِ
 بِدُونَ التَّأْثِيرِ فِي الْأَصْلِ إِذْ الْوَصْفُ
 أَنْ يَنْتَفِعَ عَلَيْهِ لِكُنْهِ مَحْتَجِبًا إِلَى
 تَأْثِيرِهِ عَلَى تَأْثِيرِ أَصْلِ الْفِعْلِ
 إِذْ وَجُودُ الْوَصْفِ زَائِدٌ عَلَى وَجُودِ
 الْأَصْلِ وَلَا يَحْتَدُ وَرْفِي الْقَوْلُ
 بِالتَّأْثِيرِ أَنْ يَكْبُرَ ذَلِكَ عَلَى
 الْأَشْعَرِيِّ إِذِ التَّأْثِيرُ فِي الْقُدْرَةِ
 أَيْضًا بِالْجَادِ اللَّهُ سُبْحَانَهُ كَمَا أَنَّ
 نَفْسَ الْقُدْرَةِ بِالْجَادِ تَعَالَى أَيْضًا

ابو سحاق اشعری بتاثير قدرت عاده در
 نفس فعل و حصول فعل بحضور الفعل
 است اجتماع دو مرتبه را اثر واحد اما از دو جهت
 مختلف و قابل گفته است قاضی ابوبکر الفلانی
 بتاثير قدرت عاده در وصف فعل بدین پنج
 که نصف گردانیده شود فعل مثلاً بوصف طاعت
 یا معصیه و تحت از نزد این بند و ضعیف تاثير
 قدرت عاده است در هر یک از نفس فعل و
 فعل چه تاثير قدرت عاده در وصف بدون
 تاثير و در اصل پنج معنی ندارد زیرا که وصف
 اثر همان اصل است و متفرع است بر آن اما
 محتاج است بتاثير زائد بتاثير اصل فعل
 بدین سبب که وجود وصف زائد است بر
 وجود اصل و پنج اشکال نیست در قول
 بتاثير قدرت عاده هر چند این قول بر
 اشعری گران خواهد آمد زیرا که وصف
 تاثير در قدرت عاده نیز بايجاد حق است
 سبحانه چنانکه نفس قدرت نیز بايجاد
 اوست تقالی

تفسیر
 فی
 التاثير
 فی
 الوجدان

وَالْقَوْلُ بِتَأْيِيرِ الْقَدَرِ هُوَ الْأَقْرَبُ إِلَى
 الصَّوَابِ وَمَذْهَبُ الْأَشْعَرِيِّ فِي الْخَلْقِ
 فِي كَاتِرَةِ الْبُكَرِ فِي الْحَقِيقَةِ إِذْ لَا اخْتِيَارَ
 عِنْدَهُ حَقِيقَةً وَلَا تَأْيِيرَ لِقَدَرٍ سَرَفًا
 كَمَا دُنِيَ أَصْلًا عِنْدَهُ لِأَنَّ الْفِعْلَ
 الْأَخْتِيَارِيَّ عِنْدَ الْبُكَرِيِّ لَا يُسَبِّبُ
 إِلَى الْفَاعِلِ حَقِيقَةً بَلْ حِجَازًا وَعِنْدَ
 الْأَشْعَرِيِّ يُسَبِّبُ إِلَى الْفَاعِلِ حَقِيقَةً
 وَإِنْ لَمْ يَكُنِ الْأَخْتِيَارُ تَأْيِيرًا لِحَقِيقَةٍ
 لِأَنَّ الْفِعْلَ يُسَبِّبُ إِلَى قَدَرٍ الْعَبْدِ
 حَقِيقَةً سَوَاءً كَانَتْ الْقَدَرُ مَوْجُودًا
 وَكَوْنِي الْجُمْلَةِ كَمَا هُوَ مَذْهَبُ غَيْرِ
 الْأَشْعَرِيِّ مِنْ أَهْلِ السُّنَّةِ أَوْ مَذْهَبُ
 حُضَاكُمَا هُوَ مَذْهَبُهُ وَبِهَذَا الْفَرْقِ
 يُمَيِّزُ مَذْهَبَ أَهْلِ الْحَقِّ عَنِ مَذْهَبِ
 أَهْلِ الْبَاطِلِ وَتَعْنِي الْفِعْلُ عَنِ الْفَاعِلِ
 حَقِيقَةً وَإِتْبَانَهُ لَهُ حِجَازًا كَمَا هُوَ
 مَذْهَبُ الْجُبَيْرِيَّةِ كَمَا مَحْضُ وَبِكَارِ
 عَنِ الصُّرُورِيِّ قَالَ صَلَّحِبُ التَّمِيمِيِّ
 وَمِنْ الْجُبَيْرِيَّةِ مَنْ قَالَ بَانَ الْفِعْلُ

وَقَوْلُ بِنَاءِ تَيْدِ الْقَدَرِ مَا دُنِيَ هَهُنَا
 كَمَا دُنِيَ أَصْلًا عِنْدَهُ لِأَنَّ الْفِعْلَ
 الْأَخْتِيَارِيَّ عِنْدَ الْبُكَرِيِّ لَا يُسَبِّبُ
 إِلَى الْفَاعِلِ حَقِيقَةً بَلْ حِجَازًا وَعِنْدَ
 الْأَشْعَرِيِّ يُسَبِّبُ إِلَى الْفَاعِلِ حَقِيقَةً
 وَإِنْ لَمْ يَكُنِ الْأَخْتِيَارُ تَأْيِيرًا لِحَقِيقَةٍ
 لِأَنَّ الْفِعْلَ يُسَبِّبُ إِلَى قَدَرٍ الْعَبْدِ
 حَقِيقَةً سَوَاءً كَانَتْ الْقَدَرُ مَوْجُودًا
 وَكَوْنِي الْجُمْلَةِ كَمَا هُوَ مَذْهَبُ غَيْرِ
 الْأَشْعَرِيِّ مِنْ أَهْلِ السُّنَّةِ أَوْ مَذْهَبُ
 حُضَاكُمَا هُوَ مَذْهَبُهُ وَبِهَذَا الْفَرْقِ
 يُمَيِّزُ مَذْهَبَ أَهْلِ الْحَقِّ عَنِ مَذْهَبِ
 أَهْلِ الْبَاطِلِ وَتَعْنِي الْفِعْلُ عَنِ الْفَاعِلِ
 حَقِيقَةً وَإِتْبَانَهُ لَهُ حِجَازًا كَمَا هُوَ
 مَذْهَبُ الْجُبَيْرِيَّةِ كَمَا مَحْضُ وَبِكَارِ
 عَنِ الصُّرُورِيِّ قَالَ صَلَّحِبُ التَّمِيمِيِّ
 وَمِنْ الْجُبَيْرِيَّةِ مَنْ قَالَ بَانَ الْفِعْلُ

لَمْ يَكُنِ الْأَخْتِيَارُ تَأْيِيرًا لِحَقِيقَةٍ
 لِأَنَّ الْفِعْلَ يُسَبِّبُ إِلَى قَدَرٍ الْعَبْدِ
 حَقِيقَةً سَوَاءً كَانَتْ الْقَدَرُ مَوْجُودًا
 وَكَوْنِي الْجُمْلَةِ كَمَا هُوَ مَذْهَبُ غَيْرِ
 الْأَشْعَرِيِّ مِنْ أَهْلِ السُّنَّةِ أَوْ مَذْهَبُ
 حُضَاكُمَا هُوَ مَذْهَبُهُ وَبِهَذَا الْفَرْقِ
 يُمَيِّزُ مَذْهَبَ أَهْلِ الْحَقِّ عَنِ مَذْهَبِ
 أَهْلِ الْبَاطِلِ وَتَعْنِي الْفِعْلُ عَنِ الْفَاعِلِ
 حَقِيقَةً وَإِتْبَانَهُ لَهُ حِجَازًا كَمَا هُوَ
 مَذْهَبُ الْجُبَيْرِيَّةِ كَمَا مَحْضُ وَبِكَارِ
 عَنِ الصُّرُورِيِّ قَالَ صَلَّحِبُ التَّمِيمِيِّ
 وَمِنْ الْجُبَيْرِيَّةِ مَنْ قَالَ بَانَ الْفِعْلُ

لَمْ يَكُنِ الْأَخْتِيَارُ تَأْيِيرًا لِحَقِيقَةٍ
 لِأَنَّ الْفِعْلَ يُسَبِّبُ إِلَى قَدَرٍ الْعَبْدِ
 حَقِيقَةً سَوَاءً كَانَتْ الْقَدَرُ مَوْجُودًا
 وَكَوْنِي الْجُمْلَةِ كَمَا هُوَ مَذْهَبُ غَيْرِ
 الْأَشْعَرِيِّ مِنْ أَهْلِ السُّنَّةِ أَوْ مَذْهَبُ
 حُضَاكُمَا هُوَ مَذْهَبُهُ وَبِهَذَا الْفَرْقِ
 يُمَيِّزُ مَذْهَبَ أَهْلِ الْحَقِّ عَنِ مَذْهَبِ
 أَهْلِ الْبَاطِلِ وَتَعْنِي الْفِعْلُ عَنِ الْفَاعِلِ
 حَقِيقَةً وَإِتْبَانَهُ لَهُ حِجَازًا كَمَا هُوَ
 مَذْهَبُ الْجُبَيْرِيَّةِ كَمَا مَحْضُ وَبِكَارِ
 عَنِ الصُّرُورِيِّ قَالَ صَلَّحِبُ التَّمِيمِيِّ
 وَمِنْ الْجُبَيْرِيَّةِ مَنْ قَالَ بَانَ الْفِعْلُ

عبد صرف باعتبار ظاهر و مجاز است اما فی الحقیقه
 او را هیچ استیلاعت حاصل نیست و عبد در
 شعر است که چون متحرک گرداند او را با متحرک
 پس سخنین عبد مجبور محض است کاشع و این قول
 کفر است و هر که چنین اعتقاد کرد و کافر دید
 فرموده که در مذهب جبریه است قول ایشان
 نیست مریدگان را افعال علی الحقیقه ندو
 خیر و نه در شر و هر چه میکنند پس فاعل آن
 همان حق است بجان و این قول نیز کفر است
 اگر گوی هر گاه قدرت عبد را در افعال
 تا تاثیر است و در امور احقیقه اختیار پس نزد
 اشعری افعال را بعد حقیقه نسبت کردن چنانچه
 دارد گویم هر چه قدرت را در افعال تا تاثیر
 مستحق نیست مگر این قدر است که حق سبح
 آن را از برای حصول افعال مبرا ساخته است
 بدین سبب که می آفریند حق تعالی افعال عباد
 را بعد از صرف کردن ایشان قدرت و امتیاز
 خود را در افعال بطریق جبری عادت -
 و نیز قدرت عبد علت عادی گشته است از
 برای حصول افعال پس ثابت شد

من العبد ظاهر و مجاز اما فی الحقیقه
 لا استطاعة لنا والعبد كالتاجر اذا
 حركتها الریح محركت فكذلك
 العبد مجبور كالتاجر وهذا كفر
 من اعتقد هذا يصير كافرا وقال
 ايضا في مذهب الجبرية قائلهم
 ان ليس للعباد افعال على الحقيقة
 الا في الخبر لا في الشر وما فعل العبد
 قال فاعل هو الله سبحانه وهذا كفر
 فان قلت اذ لم يكن لقدرة العبد
 تاثير في افعال ولم يكن اختيارا
 له حقيقة كما منتهى نسبة افعال الى
 العبد حقيقة عند اشعري قلت ان
 القدرة وان لم يكن لها تاثير في
 الافعال الا انه سبحانه جعلها
 مدار الوجود الافعال بان يخلق
 الله تعالى الافعال عقيب صرف
 قدرتهم واختيارهم الى الافعال
 بطريق جبري العادة وكانت القدرة
 لعل عادته لوجود الافعال فيكون

کفر است

فعال علی الحقیقه
 در خیر و شر
 در چه میکنند پس فاعل
 همان حق است
 قول نیز کفر است

کفر است

لِقُدْرَةٍ لَا يَحِلُّ فِرْصُهُ وَلَا أَعْمَالُ كَادَةً
 وَلَا نَهْيًا كَمَا تُوجَدُ بِلَدِّهَا عَادَةٌ وَإِنْ لَمْ
 يَكُنْ لَهَا تَأْثِيرٌ فِي الْأَعْمَالِ فَبِاعْتِبَارِ الْعِلْمِ
 الْعَادِيَةِ يَنْسَبُ إِلَى الْعِبَادَةِ أَعْمَالُهُمْ حَقِيقَةً
 هَذَا أَمَّا النَّسَائِيُّ فِي تَصْحِيحِهِ مَذْهَبُ
 الْأَشْعَرِيِّ وَالْكَلامُ بِعَدِّ حُلِّ تَأْمَلِ
 إِيَّاهُمْ أَنْ أَهْلَ السَّنَةِ امْتُوايَا لِقُدْرَتِهِ
 وَقَوْلًا إِيَّاكَ الْقَدْرَ خَيْرٌ لَا وَيُخَيَّرُ وَلَا يَحْبَلُ
 وَمِنْهُ مِنَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ لِكِنْ مَعْنَى الْقُدْرَةِ
 هِيَ الْأَحْدَثُ وَالْإِحْيَاءُ وَمَعْلُومٌ أَنَّ
 لَيْسَ مَحْدُودًا وَلَا مَوْجِدًا إِلَّا اللَّهُ سُبْحَانَهُ
 لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدْهُ
 وَأَمْعُرْهُ وَأَلْعَدُّ سِرِّيَّةً أَنْكُرُوا الْقَضَاءَ
 وَالْقُدْرَةَ وَرَعَوْا أَنَّ أَعْمَالَ الْعِبَادِ
 حَاصِلَتُهُ بِقُدْرَتِهِ الْعَبْدِ وَحَدُّهَا قَوْلُ
 كَوْنِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ الشَّرِيفُ يَعِدُّهُمْ عَلَيْهِ
 لِكَانَ ذَلِكَ جَوْلًا مَعْنَى سُبْحَانَهُ وَهَذَا بَعْدُ
 مِنْهُمْ لِأَنَّ الْقَضَاءَ لَا يَسْلُكُ الْقُدْرَةَ
 وَالْإِحْتِيَارَ عَنِ الْعَبْدِ لِأَنَّهُ قَضِيَّتُهَا
 الْعَبْدُ يَفْعَلُهُ أَوْ يَنْزِعُهَا بِإِحْتِيَارِهِ غَايَةَ

مر قدرت را دخل و رصد و انفعال العبادة يذكره فقال
 بدون قدرت عبدا عاوة بوجود و نیاورد شده
 اگر چه ویرا در رصد و انفعال تاثیر سے حاصل نیست
 ایس باعث عبادت عاویه بودن و نسبت
 کرده میشود و بسو عبادت و انفعال ایشان حقیقته
 همین است غایت و سوس و تصحیح مذہب اشعری
 او کلام و سس تا حال جائے تر دوست با بدوست
 که هر آینه اهل سنت ایمان آورده اند بقدر قائل
 گشته اند باین که قدر از خیر و شر و شیرین و تلخ
 سہ آن از حق است بجانہ چه او از قدر زمین جدا
 است و با عباد و معلوم است که محدث و موجود حق
 است بجانہ نه غیر او و او است بجانہ مبدء و موجود حق
 چه پس نیست بر پستی او را و فرقی معتر از قدر
 از قضا و قدر انکار نموده اند و زعم کرده که هر آینه
 افعال عباد محض بت قدرت عبدا بوجود و سس
 آید گفته اند که اگر حق بجانہ قضا میکند و بدی است
 خدای سس نمود ایشان را بر آنگان البته سس بود
 این امر از وسب جانہ جو رومہ - و این قول از
 جہالت ایشان است چه قضا و حق بجانہ قدرت
 و اختیار را از عباد سس میدزیرا که سس قضا فرموده است

این قدر را دخل و رصد و انفعال العبادة يذكره فقال بدون قدرت عبدا عاوة بوجود و نیاورد شده اگر چه ویرا در رصد و انفعال تاثیر سے حاصل نیست ایس باعث عبادت عاویه بودن و نسبت کرده میشود و بسو عبادت و انفعال ایشان حقیقته همین است غایت و سوس و تصحیح مذہب اشعری او کلام و سس تا حال جائے تر دوست با بدوست که هر آینه اهل سنت ایمان آورده اند بقدر قائل گشته اند باین که قدر از خیر و شر و شیرین و تلخ سہ آن از حق است بجانہ چه او از قدر زمین جدا است و با عباد و معلوم است که محدث و موجود حق است بجانہ نه غیر او و او است بجانہ مبدء و موجود حق چه پس نیست بر پستی او را و فرقی معتر از قدر از قضا و قدر انکار نموده اند و زعم کرده که هر آینه افعال عباد محض بت قدرت عبدا بوجود و سس آید گفته اند که اگر حق بجانہ قضا میکند و بدی است خدای سس نمود ایشان را بر آنگان البته سس بود این امر از وسب جانہ جو رومہ - و این قول از جہالت ایشان است چه قضا و حق بجانہ قدرت و اختیار را از عباد سس میدزیرا که سس قضا فرموده است

پس بر تحقیق بود

چه ای بجعل الفعل واجباً ومتعاً ووجوب الفعل امتناعاً عنها في اختيار ارتداد الأول لا بد من وجوب بالاختيار حصوله لا شكاً وإنما هو من قبيل ما حال عليه

مَا فِي الْبَابِ أَنَّهُ يُوجِبُ الْإِخْتِيَارَ
 وَهُوَ مُحْتَقِقٌ لِإِخْتِيَارِ مَنْفَعَةٍ لَهُ وَالضَّمَّ
 مَقْضُوعٌ بِأَفْعَالِ الْبَارِئِ تَعَالَى لِأَنَّ فِعْلَهُ
 مَسْجُودٌ لَهُ بِالنَّظَرِ إِلَى الْعُقَاةِ أَمَا وَاجِبٌ
 أَوْ مُتَعٌ إِذْ لَوْ تَعَلَّقَ الْقَضَاءُ بِأَنْ جُودَ فَعَلٍ
 أَوْ بِالْعَدَمِ فَيَمْتَنِعُ فَلَوْ كَانَ وَجُوبُ
 الْفِعْلِ بِالِاخْتِيَارِ مَنْفَعِيًّا لَهُ لَمْ يَكُنْ
 الْبَارِئُ تَعَالَى مُخْتَارًا أَوْ هَذَا كَقَوْلِهِ
 وَلَا يَحْتَقِقُ عَلَى أَحَدٍ أَنْ الْقَوْلُ يَسْتَلْزِمُ
 قَدْ رَوَى الْعَبْدُ فِي إِجَادِ أَفْعَالٍ مَعَ كَمَالِ
 ضَعْفِهِ فَوَعْنَايَةِ السَّخَاةِ وَمَنْشَأُ
 نَهْيَاةِ السَّفَاهَةِ وَيَهْدِي أ بِالْعِمْشَانِ
 مَا وَرَاءَ النَّهْرِ شَكَرَ اللَّهُ تَعَالَى سَعْيَهُمْ مِمَّا فِي
 تَسْلِيلِهِمْ فِي هَذِهِ الْمَسْئَلَةِ حَتَّى قَالَ
 إِنَّ الْعَبْرَةَ لَعَدَلٌ حَاكِمَةٌ مِمَّا حَيْثُ لَمْ
 يَسْتَبْرَأْ لِأَثَرِ نِيَّاتٍ وَاحِدَةٍ وَانْتَعَزَلَتْ
 أَنْتَبَهَتْ شَرَكَاءُ لَا تَحْضُرُ وَتَعَمَّتِ الْجَبَرِيَّةُ
 أَنَّهُ لَا فِعْلَ لِلْعَبْدِ إِصْلَاحًا وَإِنْ حَرَكَاةً
 بِمَنْزِلَةِ حَرَكَاتِ الْجَاهِلَاتِ لَا فَرْقَ لَهُمْ
 إِصْلَاحًا وَلَا قَصْدًا وَلَا إِخْتِيَارًا وَرَعَمُوا

که عیب با اختیار خود کار خواهد کرد و یا نخواهد کرد و قیاساً
 مافی البایان چنین تضاد اختیار عیب را واجب
 و لازم میگردد و این مثبت است اعتبار است مافی
 آن و نیز مقضوع است بافعال بارئ تعالی زیرا که
 فعل او بجهاد بنظر قضا واجب است یا ممتنع
 چه تضاد اگر بوجود متعلق است واجب است یا بحد
 پس ممتنع پس اگر وجوب فعل اختیاری مافی اختیار
 بود بائ تعالی در افعال خود مختار نبود که
 و این کفر است و برعکس مخفی نیست که تحقیق
 قول با استقلال قدرت عیب در ایجاد افعال
 خویش با وجود کمال ضعف و درغایه سبکی است
 و نشانه نهایت بیخودی و ازینجا است که مشایخ
 ماوراء النهر شکر الله تعالی سعيهم مما في
 اندر تسلیل ایشان اندرین مسئله سجده گفته اند
 که حال مجوس نیکوتر است از حال ایشان چه مجوس
 غیر از یک شریک اثبات نکرده اند و معتزله
 شرکاء بے نهایت اثبات نموده اند و جبریه
 زعم نموده که فاعل است هرگز مرعوب را و نه قدرت
 و نه اراده و نه اختیار و حرکاتش در رنگ جمادات
 و گفته که عیب نه فعل خیر ثواب داده شود و

له من غیر
 متعلق است
 عطف بر
 انضمام
 متعلق
 مع الضمان
 الباقی

کتاب
 فی
 التعلیل
 و
 التعلیل
 و
 التعلیل

طین کان یخبر فی ذی القعدة سنه ۱۰۰۰

بقره

مذهب الاشعري بل الى مذهب
 الجبري فتارة يقولون بان الاختيار
 للعبد حقيقة ونسب الفعل ليس
 مجاز وتارة يقولون بصحة الاختيار
 المستلزم للجبار ومع ذلك يسمى
 اكله بعض الصوفية في هذا المقام
 من ان العاقل واحد ليس الا هو
 وان لا تأثير لقدرة العبد في الافعال
 اصلا وان حركاته بمنزلة حركات
 الجرادات بل وجود العبد ذاتا و
 صفة كسراب يقبع بحسبه الظاهر
 ملة احده اذ لجهل كتم جحد شديدا
 ووجد الله عندنا وامثال هذا الكلام
 اذ كادتم جزا عنكم المداهنات والقلوب
 في الاقوال والافعال فنقول في تحقيق
 هذا المقام والله سبحانه اعلم بحقيقة
 الامران الاختيار لو لم يكن ثابتا
 للعبد حقيقة كما هو مذهب الاشعري
 لما نسب الله تعالى الظلم الى العبد
 اذ لا اختيار له ولا تأثير لقدرة

به اشاره الى ذوات
 مثل الفرض كونه العالم
 كسراب حقيقة بخلاف

به چنين كه در ظاهر
 جو ظاهر و قدر و صفت
 و صفت و اختصار
 المستلزم و صفت

كليات الامور
 انشراح

بنده اشعري بلکه بذهب جبری پس
 و میزند باینکه عبد را حقیقتا اختیار
 حاصل نیست و نسبت فعل بوجوب است
 و گاهی بعضی اختیار عیب قائل میشوند
 که مستلزم جبر است و معتدل است کلامی
 از صوفیاندین مقام اجتماع بینامیت
 و افعال یکی است پس در هرگز تاثیر
 نیست مرقدت عبد را در افعال حرکات
 بمنزله حرکات جمادات است بلکه وجود
 عبد از روی ذات و صفت مثل سراسر است
 بزین هموار که پندار آن را نشانه آید و چون
 بیاید نزدیک آن نیاید آن را چنین
 و یافت خدا را نزدیک آن - و این چنین
 کلامها دلیر ساخته است مرآت را بر آید
 و مسألات و اقوال افعال پس گوئیم در تحقیق
 این مقام و الله سبحانه اعلم بحقیقه الامر
 یدرستیکه اگر اختیار ثابت نبوده مر عبد را
 حقیقتا چنانکه بذهب اشعری است البته نسبت
 نه نمودن حق تعالی را بعباد چه در انشا
 نه اختیاریه حاصل است نه قدرت ایشان

وَأَمَّا هِيَ مَدَّ الرَّحْمَضُ عِنْدَهُ وَقَدْ نَسَبَ
 سُبْحَانَهُ الظُّلْمَ الْبَيْهُوتَ فِي غَيْرِ مَوْضِعٍ مِنْ
 كِتَابِهِ الْمَجِيدِ وَفَعَّلَ الْمَدَّ رِيَّةً بِدُونِ
 الشَّائِئِ وَكَوْنِ الْجَمَلِ لَا يُجِيبُ الظُّلْمَ مِنْهُمْ
 لَعَنَهُمُ إِنَّ الْأَيُّمَ وَالْمُعْتَذِرَ الْعَمِيَّ
 مِنْهُ تَعَالَى مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونَ الرَّحْمَنُ
 قَاتِلًا لَهُمْ لَيْسَ بِظُلْمٍ أَصْلًا إِذْ هُوَ مُجْتَهِدٌ
 مَا لَكَ عِلْمًا لِإِطْلَاقِي يَتَصَرَّفُ فِي ظُلْمِ
 الْمُطْلَقِ كَيْفَ يَشَاءُ أَمَا نَسَبَةُ الظُّلْمِ
 إِلَيْهِمْ تَمَسُّ تَنْزِيمَ الشُّبُوتِ الْأَخْتِيَارِ لَهُمْ
 وَأَخْتِيَالِ الْجَارِ فِي هَذَا هَلْ لَيْتَ يَخْلُقُ
 الْمَسْبُوبَ قَلْبًا مِمَّنْ تَكَبَّرَ مِنْ غَيْرِ ضَرْفٍ
 وَأَمَّا الْقَوْلُ بِضَعْفِ الْأَخْتِيَارِ فَلَا يَخْلُقُ
 إِمَّا أَنْ يُرَاكِبَهُ الضَّعْفُ بِالنَّسَبِ إِلَى
 لِحْتِيَارِهِ تَعَالَى فَهَسَلَهُمْ وَلَا تَرَاهُ فِيهِ
 لِأَحَدٍ وَكَذَا الضَّعْفُ بِمَعْنَى عَدَمِ الْأَسْتِقْلَالِ
 فِي صُدُوقِ الْأَعْمَالِ الْبَيِّنَاتِ مَسْمُومًا
 الضَّعْفُ بِمَعْنَى عَدَمِ الْمَدِّ خَلِيَّةً لِلْحَقِيَّةِ
 فِي الْأَفْعَالِ مُتَمَوِّعٌ وَهُوَ أَوَّلُ الْمَسْتَكَلِّ
 وَنَسَبُ الْمَنْعِ قَدْ مَرَّ مُفَصَّلًا يَبْدُو أَنْ

تاثير سے قدرت ايشان مرا محض است
 نزو اشعری بس وحال آگہ نسبت نمودہ است
 حق سبحانہ و تعالی ظلم را با ايشان در موضع متعذرہ
 از کتاب مجید خود و مدار تیز صرف بدون تاثير
 و لوقی بجمہ تصحیح نمی نماید صدور ظلم را از ايشان
 آرے الامم و تعذیب حق صل علام عباد را
 بدون آگہ ايشان را اختيار سے حاصل بود صلا
 ظلم نیست چه او سبحانه مایکست علی الاطلاق
 تصرف نماید در ملک مطلق خود و بہر نہجیکہ خواهد آما
 نسبت ظلم با ايشان پس تکریم شہوت اختيار
 مرا ايشان را و احتمال تجب از اندرین مسئلہ
 خلاف متبادر است بدون مضمون از کتاب
 آن کردہ نشود و اما قول بضعف اختيار پس
 خالی نیست کہ مراد بان اگر ضعف نسبت باختیار
 حق است تعالی پس مسلم است و کہے دوران
 نزاع نیست و چہنہن ضعف بمعنی عدم استقلال
 و صدور افعال نیز مسلم است و اما ضعف بمعنی
 عدم فعلیت اختيار و افعال پس مسلم نیست
 و ان اول مسئلہ است و سند منع مفصلا
 پیش ازین گذشتہ

در اسم
 من لایزالہ لکن کل
 انہم علیہم ذل
 فکلہم الذلین حادون
 ذل ذلہم الذلین حادون
 انہم علیہم ذل
 انہم علیہم ذل
 انہم علیہم ذل

در اسم
 انہم علیہم ذل
 انہم علیہم ذل
 انہم علیہم ذل

يَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى كَلَّفَ عِبَادَهُ
 بِقَدْرٍ طَائِفَتِهِمْ وَاسْتَطَاعَتِهِمْ وَخَفَّفَ
 فِي التَّكْلِيفِ لضعف خلقهم قَالَ
 اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَرِيدُ اللَّهُ أَنْ يَخَفِّفَ
 عَنْكُمْ وَخَلَقَ الْإِنْسَانَ ضَعِيفًا كَيْفَ
 وَهُوَ سَجْدَانَهُ حَكِيمًا رُفُوفًا رَحِيمًا
 لَا يَلِيْقُ بِالْحِكْمَةِ وَالرَّأْفَةِ وَالرَّحْمَةِ
 تَكْلِيفُ مَا لَا يَسْتَطِيعُ لَهُ الْعَبْدُ فَلَمْ
 يَكْلِفْ رَفْعَ الصَّخْرَةِ الْعَظِيمَةِ الَّتِي كَانَتْ
 عَلَى رِجْلِ الْعَبْدِ بَلْ كَلَّفَهَا هُوَ الْيَسِيرَ
 عَلَى الْعَبْدِ مِنَ الصَّلَاةِ الْمَشْتَمَلَةِ عَلَى
 الْقِيَامِ وَالسُّجُودِ وَالْقِرَاءَةِ الْيَسِيرِ
 وَكُلِّ ذَلِكَ يَسِيرًا غَايَةَ الْيُسْرِ وَكَذَلِكَ
 الصَّوْمُ مَثَلًا فِي هَيَاةِ الشَّهِوَةِ وَالْقِيَامُ
 أَيْضًا كَذَلِكَ إِذْ قَدَّرَ مِنْ نِعْمِ الْعَشْرِ
 وَلَمْ يَقْدِرْ رِبَا الْكُلِّ وَالْتِصْفِ مَثَلًا
 يَسْرًا يَتَقَلُّ عَلَى الْعِبَادِ وَمِنْ كَمَالِ
 الرَّأْفَةِ حَبْلُ الْيَمَامَةِ خَلَقَ أَنْ يَتَعَمَّرَ
 الْأَصْلَ فَيَجْعَلُ الْوَصْوَاءَ حَكْفًا هُوَ الْيَسِيرُ
 وَكَذَا حَكْمُ بَانَ مَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى

استنیت که بختیش حق تعالی تکلیف آرد
 مریدگان خود را با اندازه طاقت و استطاعت
 شان و اندرین تکلیف تخفیف را رعایت نموده
 است بضعیف فلقت ایشان چنانکه فرموده
 است حق تبارک و تعالی میخواهد خدا که بسبب
 کندار شما و انسان ضعیف آفریده شده است
 چگونه و حال آنکه او بجا با حکمت است و بار آفت
 و رحمت نسوزد و حکمت است و رحمت او که تکلیف
 را بر او بسیار آسان کند که او نتواند تحمل کند که کرده است
 بنده را بر سر و شستن سنگ عظیم که آن را نتواند بردارد
 بلکه تکلیف آرد است با آنچه آسان تر است
 بر عباد از نماز سه سجده که مشغول اند بر قیام کعبه
 و سجود و قراة میسر و این همه که آسان اند و نعمت
 آسانی و همچنین روزه مثلاً در نهایت سهولت
 و زکوة نیز این چنین است زیرا که واجب گردانیده
 شده است به علم حسد و واجب گردانیده شده است
 تمام روز نصف مثلاً تا که دشوار نبود بر بندهگان
 و از کمال رحمت است که مقرر فرموده است
 مرا سوره را بدان عوض بر تقدیر بعد از اصل خواندن
 بعضی ضعیف را مشعر ساخته و همچنین حکم فرموده که

در این است که در این است که در این است

در این است که در این است که در این است

در این است که در این است که در این است

تَعْبَادِ صَلَاتِكَ قَاعِدًا وَمَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى الْقَعْدِ
 سَلَى مَضْطَجِعًا وَكَذَا مَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى
 السُّكُوعِ وَالسُّجُودِ صَلَى مُؤَمِّبًا إِلَى غَيْرِهِ
 سَمَا لَا يَخْفَى عَلَى الشَّاطِرِ فِي أَحْكَامِ
 الشَّرْعِيَّةِ بِنَظَرٍ لِإِعْتِبَارِ رُؤْيَا الْأَنْصَافِ فَيَعِدُّ
 سَامَاتِ التَّكْلِيفَاتِ الشَّرْعِيَّةِ فِي عَنَائَةِ
 تَبْسُرٍ وَنَهَائَةِ الشُّهُولَةِ وَيَطَالِعُ كَمَالَ
 تَرْفَعَةٍ مِنْهُ سُبْحَانَهُ عَلَى الْعِبَادِ فِي
 حَفَّاتِ تِلْكَ التَّكْلِيفَاتِ وَمُضَلَّاتِ
 حَيْفِ التَّكْلِيفَاتِ مَتَى الْعَوَامُّ فِي بَادِي
 تَكْلِيفَاتِ رَأْيَاتِ مَوَالِدٍ فَإِنَّ لِبَعْضِهِمْ
 زِيَادَةً فِي الصَّوْمِ الْمَفْرُوضِ وَبَعْضُهُمْ
 فِي الصَّلَاةِ الْمَفْرُوضَاتِ وَعَلَى
 هَذَا الْقِيَاسِ وَمَا هَذَا الْقَمْنِ إِلَّا
 كَمَالَ التَّخْفِيفِ وَعَدَمُ وَجَدَانِ
 تَبْسُرٍ فِي آدَاءِ أَحْكَامِ لِبَعْضِ مَنِي
 عَلَى رُجْحٍ وَظُلْمَاتِ نَفْسَانِيَّةٍ وَكَذَلِكَ
 حَيْثُ بَعِثَتْ نَاشِيَةٌ عَنِ هَوَى النَّفْسِ
 كَلَامًا هَ الْمُتَّصِبَةَ بِعِبَادَاتِ اللَّهِ
 سُبْحَانَهُ قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ كَبْرًا عَلَى

هر که بر قیام قدرت ندارد و نشسته نماز گذارد هر که
 بر قعود قادر نبود و بر سپلو خفته نماز ادا نماید همچون
 کسیکه بر رکوع و سجود قدرت نیابد یا شاره نماز
 ادا کند و سوائے اینها از آنچه مضمی نیست بر
 کسی که ناظر است در احکام شرعی بی نظر اعتبار
 و انصاف پس بیاید تمام احکام شرعی را در
 غایت یسر و نهایت سهولت و مطلق نماید
 کمال آفت اورد سبحانه بر عباد و صعقات آفر
 آن تکلیفات شاید تخفیف این تکلیفات
 تمام عوام است و از رویا و تکلیفات از
 مامورات شرعی چه بعضی از ایشان ثمنای
 زیاده روزه فرض مینمایند و بعضی در نماز فرض
 و علی هذا القیاس و تیسرتین مبنی
 اگر از جهت کمال رعایت تخفیف و عدم
 وجدان یسر در آداء احکام مر بعضی را
 بینی است بر وجود طلبات نفسانیه
 و کمورات طبعیه که ناشی است از هوا
 نفس آماره که ایستاده است بعد از
 حق سبحانه و تعالی فرمود
 حق سبحانه و تعالی و شور آمد

در احکام شرعی بی نظر اعتبار و انصاف

در احکام شرعی بی نظر اعتبار و انصاف

غالی

الشِّرْكَيْنِ مَا دَعَوْهُمُ إِلَيْهِ وَقَالَ اللَّهُ
 تَعَالَى وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْغَاسِقِينَ
 فَكَمَا أَنَّ مَرَضَ الظَّاهِرِ مُوجِبٌ لِلْعُسْرِ
 إِدَاءُ الْأَحْكَامِ أَوْ كَذَلِكَ مَرَضُ الْإِطْلَاقِ
 أَيْضًا مُوجِبٌ لِذَلِكَ الْعُسْرِ وَقَدْ وَرَدَ
 الشَّرْحُ الشَّرْهِيَّ لِإِبْطَالِ رُسُومِ النَّفْسِ
 الْأَمَّارَةِ وَتَرْفَعُ هَوَاجِجَهَا مَوْجِي النَّفْسِ
 وَمَتَابَعَةُ الشَّرِّ يُعَدُّ عَلَى طَرَفِي الْقَبِيضِ
 فَذَلِكُمْ يَكُونُ وَجُودُ ذَلِكَ الْعُسْرِ
 كَيْسَلٌ وَجُودُهُ هُوَ النَّفْسُ فَيَقْدَرُ وَجُودُ
 الْهَوَى يَقْدِرُ الْعُسْرَ فَإِذَا انْتَهَى الْهَوَى
 كَلِمَتُهُ انْتَهَى الْعُسْرُ رَأْسًا وَأَمَّا كَلِمَةُ
 بَعْضِ الصُّوفِيَّةِ الْمَذْكُورِ سَائِقًا فِي نَفْسِي
 الْأَخْتِيَارِ أَوْ ضَعْفِهِ فَاصْلُهُ أَنَّ كَلِمَتَهُمْ
 إِنَّ لَهُمْ كَيْفُ مَطَابِقًا بِحُكْمِ الشَّرِّ يُعَدُّ
 فَلَا اعْتِبَارَ لَهُ أَصْلًا فَكَيْفَ يُصَلِّحُ الْحَيَّةَ
 وَالنَّقْلِيْدَ فَإِنَّمَا الصَّالِحُ لِلْمُحَبَّةِ وَالنَّقْلِيْدِ
 أَقْوَالُ الْعُلَمَاءِ مِنْ أَهْلِ الشُّدَّةِ كَمَا وَافَقَ
 أَقْوَالَ لَهُمْ مِنْ كَلِمَةِ الصُّوفِيَّةِ الْقَبْلُ وَمَا
 نَحَا لَهُمْ لَا يَقْبَلُ عَلَى أَنَا لِقَوْلِ الْصُّوفِيَّةِ

برشته كان آنچه بخوانی ایشان را بان
 وزیر فرموده و هر آینه نماز و شورا است مگر
 فروتنی کنندگان به پس چنانکه مرض ظاهر
 موجب عسر و ارا حکام است چنانکه مرض
 باطن نیز موجب آن عسر است و حال آنکه
 شریعت غیر از ابراهیم انبیا از من رسوم نفس
 آماره و ازاله هواجس آن وارد شده است
 پس هر نفس و متابعت شریعت بر طرفین
 نقیض اندک جرم وجود آن عسر میل باشد بر جرم
 هوائی نفس پس با ندادن عسر هر نفس موجود
 و آسوده شود و چون هوائی نفس با تکمیل نفس
 گردد و عسر در احکام اصلا نماند و آن کلام بعضی
 از صوفیه در نفسی اختیار یا ضعف آن که سابقا
 مذکور شد پس بدانکه کلام صوفیه اگر مطابق حکم
 شرعی نبوده و او را اصلا اعتباری نیست پس
 حجیت و تقلید را چگونه منزه شایان حجیت
 و تقلید اقوال علماء اهل سنت است و پس
 پس آنچه از اقوال صوفیه موافق اقوال
 ایشان باشد مقبول است و آنچه مخالفشان است
 غیر مقبول صحیح لهذا گوئیم که صوفیه

شرح الشرح الشریح
 شرح الشرح الشریح
 شرح الشرح الشریح

شرح الشرح الشریح
 شرح الشرح الشریح

مستقیمه الاحوال لم یعبأ ذو القدر
 عساکر لانی الاحوال ولا فی الاحمال و
 لانی لا اقوال ولا فی العلوّم والمعارف
 وینموتون ان بقیة الخلاف مع الشریعة
 ناشیة عن شتم فی الحال واخلل فیہ
 وروصد الحال ما خالف الشریعة
 الحقة وبالجملة بخلاف الشریعة دلیل
 ان ذاقه وعلمه الاتحاد علی ما فی
 الباب ان الصوفی لو تکلم بیکلام
 مخالف للشریعة نایش عن الکشف
 فی غلبته الحال وسکر الوقت فهو
 معذور وکشفه غیر صحیح و غیر صالح
 للفتنید بل ینبغی ان یجمل کلامه
 ویصرف عن ظاهره فان کلامه الشکلی
 یجمل ویصرف عن الظاهر

مستقیم الاحوال از شرعیّت تجاوز نمیکنند
 نه در احوال و نه در اعمال و نه در
 اقوال و نه در علوم و معارف و میدانند
 که بقیة خلاف با شرعیّت ناشی است
 از شتم حال و احتمال بال و نه مخالف
 شرعیّت حقه اصلا نمی بود بالجملة
 خلاف شرعیّت دلیل رتبه است
 و علامت الحما و غایة ما فی الباب
 اگر از بعض صوفیه کلامی مخالف
 شرعیّت ناشی ادکشف در علیه حال
 و سکر وقت صادر شد معذور است
 و کشف او غیر صحیح که شایان تعلیمیت
 بلکه لازم است که کلام او بر جملة
 حل کرده شود و از ظاهر خود مضمون
 ازیر که کلام سکاری حل کرده میشود و از ظاهر خود

کتاب التوحید
 ج ۱
 ص ۱۰۰

هذا اما یتبرن فی هذا المقام یعون الله سبحانه و تحسن توفیقهم تعالی
 والحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی

مکتوب (۲۹۰) ووصد ونووم

بلا محمد باشم صدور یافت در بیان طریق که حضرت حق سبحانه و تعالی حضرت

الْمَشْرُوكِينَ مَا دَعَوْهُمْ إِلَيْهِ وَقَالَ اللَّهُ
 نَعَالِي وَإِنَّمَا الْكَيْفِيَّةُ الْأَهْلُ الْفَاشِعِينَ
 فَكَمَا أَنَّ مَرَضَ الظَّاهِرِ مُوجِبٌ لِعُسْرِ
 آدَاءِ الْأَحْكَامِ كَذَلِكَ مَرَضُ الظَّاهِرِ
 أَيْضًا مُوجِبٌ لِذَلِكَ الْعُسْرِ وَقَدْ وَرَدَ
 الشَّرْحُ الشَّرْفِيُّ الْإِطَالِ رُغُومَ النَّفْسِ
 الْأَمَّا فِي تَرْفِيعِ هَوَاهِجِهَا فَمَوْجِي النَّفْسِ
 وَمَتَابَعَةُ الشَّرْفِيِّ عَلَى طَرَفِ الْقَبِيضِ
 فَلَا جَرَمَ بِكَوْنِ وَجُودِ ذَلِكَ الْعُسْرِ
 دَلِيلًا عَلَى وَجُودِ هَوَاهِجِ النَّفْسِ فَيَقْدَرُ وَجُودُ
 الْهَوَاهِجِ بِقَدْرِ الْعُسْرِ فَإِذَا انْتَفَى الْهَوَاهِجُ
 كَلِمَةُ انْتَفَى الْعُسْرُ رَأْسًا وَأَمَّا كَلِمَةُ
 بَعْضِ الصُّوفِيَّةِ الْمَذْكُورِ سَابِقًا فِي نَعْيِ
 الْأَخْتِيَارِ أَوْ ضَعْفِهِ فَمُحْتَمَلٌ أَنْ كَلِمَتُهُمْ
 إِن لَرُبِّكَ مَطَابِقًا بِالْحُكْمِ الشَّرْفِيِّ بَعْدَهُ
 فَلَا اغْتِبَارَ كَذَا أَصْلًا فَكَيْفَ يُعْبَلُ لِلْحُجَّةِ
 وَالْتَقْلِيدِ وَإِنَّمَا الصَّالِحُ لِلْحُجَّةِ وَالْتَقْلِيدِ
 أَقْوَالُ الْعُلَمَاءِ مِنْ أَهْلِ الشَّدِيدِ فَهَذَا رَافِقُ
 أَقْوَالِهِمْ مِنْ كَلِمَةِ الصُّوفِيَّةِ يُقْبَلُ وَمَا
 حَاكَمَهُمْ لَا يُقْبَلُ عَلَى أَنَا نَقُولُ أَنَّ الصُّوفِيَّةَ

برش مکان آنچه بخوانی ایشان را بان
 وزیر فرموده و هر آینه نماز و شواست مگر
 فروتنی کنندگان به پس چنانکه مرض ظاهر
 موجب عسر و آزار احکام است همچنین مرض
 باطن نیز موجب آن عسر است و حال آنکه
 شریعت غیر از برائت ابطال این رسوم نفس
 آماره و ازاله هواجس آن وارد شده است
 پس هواجس نفس و متابعت شریعت بر طرف
 تقیض اندل اجرم وجود آن عسر دلیل باشد بر
 هواجس نفس پس باندازه عسر هواجس نفس موجود
 دانسته شود و چون هواجس نفس با کفایت
 گردد و عسر در احکام اصلا نماند و اما کلام بعضی
 از صوفیه در نفی اختیار یا ضعف آن که سابقا
 مذکور شد پس بدانکه کلام صوفیه اگر مطابق حکم
 شرعی نباشد و او را اصلا اعتباری نیست پس
 حجیت و تقلید را چگونه منزه نمایان حجیت
 و تقلید اقوال علماء و اهل سنت است و پس
 پس آنچه از اقوال صوفیه موافق اقوال
 ایشان باشد مقبول است و آنچه مخالفشان است
 غیر مقبول می‌گردد اینگونه که صوفیه

در شرح الشرفی ایضا
 در شرح الشرفی ایضا

در شرح الشرفی ایضا
 در شرح الشرفی ایضا

المستقيمة الأحوال لم يعبادوا والفقير
 أصلاً لا في الأحوال ولا في الأعمال ولا
 لا في الأقوال ولا في العلوم والمعارف
 ويعلمون أن بقیة الخلائع مع الشريعة
 ناشیه عن سقیم فی الحال مفضل فیها
 ولو صدق الحال ما خالف الشريعة
 الحقة وبالمجمل خلاف الشريعة دليل
 الزندقه وعلمة الإمام غایه ما فی
 الباب ان الصوفی لو تكلم بكلام
 مخالف للشريعة نأش عن الكشف
 فی غلبه الحال وسكر الوقت فهو
 معذور وكشفه غير صحيح وغير صالح
 للتقليد بل ينبغي أن يجعل كالم
 ويصرف عن ظاهره فان كاهن الشكاري
 يجعل ويعصرف عن الظاهر

مستقیم الاحوال از شریعت تجاوز نمیکنند
 نه در احوال و نه در اعمال و نه در
 اقوال و نه در علوم و معارف و میدانند
 که بقیه خلائع با شریعت ناشی است
 از سقیم حال و اختلال بال و نه مخالف
 شریعت حقه اصلاً نه می بود با جمله
 خلاف شریعت دلیل زندقه است
 و علامت ایما و غایه ما فی الباب
 اگر از بعض صدوقیه کلامی مخالف
 شریعت ناشی ادکشف در غلبه حال
 و سکر وقت صادر شد معذور است
 و کشف او غیر صحیح که شایان تقلید است
 بلکه لازم است که کلام او بر محل صحیح
 حل کرده شود و از ظاهر خود منصرف
 زیرا که کلام شکاری حل کرده میشود و از ظاهر خود

کتابت المراسم

هذا ما كتبه في هذا المقام بعين الله سبحانه وحسن توفيقه تعالى
 والحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى

مکتوب (۲۹۰) ووصد و نووم

بلا محمد باشم صد و ریانت در بیان طریق که حضرت حق سبحانه و تعالی حضرت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَمِنَ الشَّيْءَاتِ أَفْسَاهَا كَرَسَلَكُمْ عَلَيكُمْ وَعَلَى سَبِيحِ الْهَمْدِي :

مکتوب صدور و سیردهم

بجمال الـدين جـين كـولـابـي صـدورايـتـه دريـان فـرق درميـان جـذبـه مـبتـدي و جـذبـه مـستـهي
وانكـه شـهـود و مـجـذوبـان درابتـدا نـيـست الـاروج كـه فـرق قـلبـيـت و مـهـان شـهـود و روج را شـهـود الـهي
جـلـسـانـه تـخـيـل مـيـكـنـد نـزـكـه عـنـيـت رـسـلـكـه مـنـعـل عـبـادـه الـذـيـن اـصـطـطـه اـتـجـذـاب كـشـش نـمـي با شـهـود الـاهـل
بمقام فوق نه بقوق فوق و كذا الحال في الشهود و روجي پس مجذوبان سلوك ناكرده را كه
در مقام قلب اند انجذاب نيست الا بمقام روح كه فوق مقام قلب است انجذاب الـهي
در جذب و تمثيل است كه فوق آن مقام است و جـذبـه مـستـهي و شـهـود در جـذبـه مـبتـدي نـيـست الـاروج
منتـفـيـح و چـون رـوج بـصـورت اـصل خـود مـوجـود است انـ الله تـخـلـق اـدم عـلـى صـنـوع تـه شـهـود و روج را
شـهـود حـق مـيـدانـد تـعـالـي و تـقـدـس و چـون رـوج رالـعـالـم اـجـسـاد نـخـو مـه از مـنـاسـبـت ثـابـت است
گـاهـي آخـ شـهـود را شـهـود اـحـديـت در كـثـر ت مـيـگـويـنـد و گـاهـي مـعـيـت قـائل مـي شـوـند شـهـود حـق
جـز و عـكـس كـه مـصـول نـفـس مـي مـطـلـق كـه مـنـايـت سـلـوك مـتـحـق است مـصـور نـيـست شـعـر
بـه چـكـس ر ا تـانـه كـر و د او نـمـت مـه نـيـت ر ه در بـار گـاه كـبـر يـه و اـين شـهـود را بـاعـالـم مـح كـاري نـيـست
فـرق درميـان شـهـود و نـ آنـيـت كـه اـگر بـاعـالـم فـوضـين الـوجـه مـنـاسـبـت دار و شـهـود حـق نـيـت تـعـالـي
و تـقـدـس و اـگـر نـي مـنـاسـبـت است علامـت شـهـود الـهي است جـلـسـانـه شـهـود بـواسـطـه تـكـلي
عـبـارـت اـطـلـاق مـي يـابـد و الـانـسـبـت ذـر رنگ مـشـبـ الـيه چـون و بـه چـكـونـه است ع
چـون ر ا بـه مـيـچـون ر ا ه نـيـت مـه كـا مـيـل مـعـطـا يـا المـلـك الـا مـطـا يـا ه :

له مـنـي
و مـيـكـنـد
تـجـر بـمـنـان
عـلـه و رـسـلـك
مـسـيـر اـرا ه
عـلـاقـه مـنـعـل
مـنـقـطـه مـسـيـر
بـن مـر و فـوق
قـالـي نـظـر
مـنـقـطـه مـسـيـر
مـنـقـطـه مـسـيـر
مـنـقـطـه مـسـيـر
مـنـقـطـه مـسـيـر
مـنـقـطـه مـسـيـر
مـنـقـطـه مـسـيـر
مـنـقـطـه مـسـيـر
مـنـقـطـه مـسـيـر
مـنـقـطـه مـسـيـر
مـنـقـطـه مـسـيـر

بآن احوال اگر ظاهر نمی بود راه دانش و تمیز نمی کشد و ظهور صورت مشاهده و معارج و مقامات از بر آن
 او را ک ظاهر است پس حال باطن است و علم بآن حال ظاهر را ازین بیان معلوم شد
 که اولیای آن که صاحب علم اند و آنانیکه از علم بآن نصیب اند در نفس حصول احوال فرقی ندارند
 اگر فرقی است از راه علم بآن احوال است و عدم علم بآنها مثلاً شخصیکه حالت جموع بروبطاری
 شده است و بقرار و بی آرام ساخته معذرت کند میداند که این حالت را جموع می نامند چنان
 شخصی دیگر است که بآن آن حالت در حق و ثابت شده است اما نمیداند که آن حالت
 معتبر جموع است پس این هر دو شخص در نفس حصول آن حالت برابرند فرقی ندارند مگر در عدم
 علم بآید و است جماعه که علم ندارند و قسم اند طائفه اند که علم بنفس حصول احوال ندارند و از کمینات
 آنها اصلاً واقف نیستند و جمعی دیگر تاینات احوال را خبر دارند اما شخص احوال نمیتوانند
 کرد و جماعه هر چند شخص احوال نمیتوانند کرد و اولیای احوال را خبر دارند اما شخص احوال نمیتوانند
 بعد از قرون مطاوله ظهور مینمایند تا یکی را بآن دولت بنوازند و دیگران را بعلم احوال فرموده
 طفیلی او سازند امیرالو العزم صلوات الله تعالی و تسلیتاً علیک بعد از مدت ها مدیده
 مبعوث می شدند و با حکام متمایزه هر کدام از ایشان مخصوص میگشت و انبیا و دیگر علیهم
 السلام و الصالحات مامور بجهت آنها می شدند و در دعوت بهمان احکام که تعالی میفرمودند
 خاص کند بنده مصلحت عام را و الله اعلم

تعلیم احوال
 در نفس حصول احوال
 در نفس حصول احوال

تعلیم احوال
 در نفس حصول احوال
 در نفس حصول احوال

کتاب در احوال و هیئت متناهی و پیچ

بیربیب السد المپوری حد و ریافته در بیان احکام سماع و وجود و قص و بعضاً از عرفان
 که بروج تعلق دارند لیسبح الله الحسنین الحیدر المحمد لله وسکون علیه عباد الله الذین اصطفوا
 بدان انشد لله تعالی طریقی السداد والهممک صراط الرشاد که سماع و وجود

در بینه و وقت ربه مناعت و سنی بر احوال مطلق نماند

می آیند و ارواح ایشان بفرز احوالت نفوس در مقام اولی خود متوجه جناب قدس اند و هر یک
 از مقام نفس مطمئنه که در مقام بندگی متمسکین ذرات گشته است مدوس برفع میرسد روح را بواسطه
 آن اعداد و تئومات خاصه بطولب پیدا میکند و آنگاه این بزرگواران بعبادات است و تکلیفین
 در ادای حقوق بندگی و طاعات پیل غرض در نهاده ایشان کم است و شوق صنوع و در بر
 شان قلیل هنوز مبتلا بدست لذت حین وقت ایشان لایح است و کمال اتباع سنت پدید
 بصیرت شان مکمل لاجرم حد بد بصر اندازد و در چیز می بینند که نزدیکان در انحصار آن جز
 هر چند عروج کمتر دارند اما نورانی اند و بنور اصل منور و در همان مقام شان عظیم دارند و جلیس
 القدر اند ایشان را احتیاج بسماع و وجد نیست عبادات ایشان را کار سماع میکند و نور است
 اهل از عروج کفایت می بخشد جامع مقلدان اذایل سماع و وجد که بجز عظم شان این بزرگواران و افت
 نمیکند خود را از عشاق می گیرند و ایشان را از نو گو می عشق و محبت را مختصر در نفس و وجد
 میدهند و طائفه دیگر از منتهمیان آنانند که بعد از قطع حلالک سیر الی الله و تحقیق به بقا یافته اند
 ایشان را جذب قوی عنایت می فرمایند و بقلاب انجذاب کشان کشان می برند و در وقت
 انجاز ابرار است ممنوع است و تشکیک ایشان را غیر جائز و عروج محتاج بامور غیر بدینند سماع و غیر
 در شگفتای فلوت ایشان پانزده نیست و وجد و نو اجد را با ایشان کار نه با آن عروج انجذابی
 به نهایت نهایت مرتبه مکن الوصول میرسد و بواسطه تائبات آن سر و علی بن علی الله الصلوات
 و الکلمات و اللغات از مقام مخصص بان سرور است علی الصلوات و اللغات نصیب می آیند
 این نوع وصول مخصوص طائفه افراد است اقطاب نیز از مقام نصیب ندارند و محض فضل الهی
 بجز کلمات این نوع و اهل نهایت نهایت را عالم بازگردانند و در وقت سنجیدن باحواله نمایند
 نفس در مقام بندگی فرود می آید و روح او بخرج نفس متوجه جناب مقدس است اوست که جامع کلمات
 قوت است و عادی تکلمات طلبیه و اعنی بالقلب هممت انصاف کثیره کلمات با و علوم مقامات
 نورش در...
 قطب کردند

کلیه مسموعه عبادتند
 و تمام است عمل
 و ابرار اول
 مع ذلک هم است
 در وقت عروج از کثر
 اهل عبودیت بلکه بهینه
 بل بزرگواران
 نورشان
 در وقت عروج از کثر
 اهل عبودیت بلکه بهینه
 بل بزرگواران
 نورشان

فعلی و معارف کما راجح صلی او را بیشتر است بلکه آنجا که اوست نه نخل است و نه اصل از نخل و فصل
 او را گذرانیده اند این نوع کامل مکل بسیار عزیز الوجود است اگر بعد از قرون متطاوله و آزرینه
 متباعده بظهور آید هم معتقدیم است عاملی از وی منور گردد قطرا و شانی امرض قلب سبب است
 و توضیح او در افع اخلاق رود نیز نامضینه او است که در ارج خروج را تمام کرده و مقام بندگی فرود آمده است
 و اراهم و انس بجادات گرفته بمقام عبودیت که فوق آن مقام نیست در مقامات ولایت ازین
 طائفه بعضی را انتخاب نموده مشرف میسازند و قابلیت منصب محبوبیت نیز ایشان را مسلم است
 جامع جمیع کمالات مرتبه ولایت است و عاوی تمام مقامات و رجا و دعوت از ولایت خاصه نبوت
 بهره مند است با جمله در شان او این مصراع صادق است آنچه خوبان همه دارند نونها داری
 به هین ایه بتبری راسماع و وجه حضرت است و منانی خروج هر چند بشر الطواق شود ششمه از نظر
 سماع و از این مکتوب تحریر خواهد یافت انشاء الله تعالی و جدا و معلول است حال او و بوالاست
 حرکت اویستی است شکر او شوب هوای نفسانی و لا تخفی بالملک تدین من لا یکن معک الا
 القلوب و ان باب القلوب متوسط بین اللبتین و المؤمنین و المؤمنین هم الهم فی الله
 و الهم فی الله و هو الواصل الکامل و لا یفید در درجات بعضها فوق بعض و الموصول کانت
 لا یتکون قطعه ابدا الایدین باجمه سماع متوسطان را نافع است و قسمی از منتحیان را نیز چنانکه
 بالا گذشت لیکن باید دانست که از باب قلوب را نیز سماع مطلقا محتاج الیه نیست بلکه جامع است
 که بدولت جذب مشرف نشده اند و بریاضات و مجاہرات شاقه میخوانند که قطع مسافت نماید سماع
 و وجه درین صورت این جامع را معتمد و معاون است و اگر از باب قلوب از مجذوبان باشند
 قطع مساک بسیار ایشانرا باید و جذب است محتاج بسماع نیستند و نیز باید دانست که سماع از باب
 قلوب غیر مجرب را مطلقا نافع است بلکه انقطاع از این مشروط بشرط است و در ذوقها
 تحریص القلتاد و ارحله آن شرط عدم اعتقاد است بحال خویش و اگر تمامی خود معتقد است

کتاب توحید
 در بیان معنی توحید
 توحید در لغت معنی
 یکتا و بی شریک است
 و در حق تعالی
 معنی توحید
 آنست که
 هیچ شریکی
 ندارد
 و در حق
 تعالی
 معنی توحید
 آنست که
 هیچ شریکی
 ندارد
 و در حق
 تعالی
 معنی توحید
 آنست که
 هیچ شریکی
 ندارد

عنه واصل الاصل سابقه نموده
 در بیان معنی توحید
 توحید در لغت معنی
 یکتا و بی شریک است
 و در حق تعالی
 معنی توحید
 آنست که
 هیچ شریکی
 ندارد
 و در حق
 تعالی
 معنی توحید
 آنست که
 هیچ شریکی
 ندارد

مجبور است آرس سماع اور انہر نحوئے از عروج می بخشد اما بعد از سکین از ان مقام فردوسی آید
و غیر انطریگمان است که در کتب اکابیر تقسیم الاحوال^{متن} گفتار کتب المعارف^{متن} بتجزیه مسین شده اند که اکثر
انہا اور بنا کے ان وقت مفقود است بلکہ این قسم سماع و قاص کہ درین وقت شائع شدہ است
و این نوع اجتماع کہ درین احوال متعارف گشته است شک نیست کہ مفسر محض است و منافی صرف
عروج در اینجا معنی ندارد و مفقود در آن صورت تصور نیست اندا و اعانت از سماع درین محل
مفقود است حضرت و منافات موجود و تمثیلیہ بہ سماع و قاص ہر چند نسبت بہ بعضی منتہیان
نیز در کمال است لیکن ایشان چون ہنوز مراتب عروج و پریش دارند ان وساطت اندو تا مراتب عروج
ممکن الحصول تمام طی نکنند حقیقت انتہا ازینہا مفقود است نہایت گفتن باعتبار نہایت سیر
الی امد است و نہایت این سیر تا اسی است کہ سالیک مظهر است بعد از ان سیر و در ان اسم
و ما يتعلق بہ است و چون از اسم و جمیع ما يتعلق بہ مہم با یککشف علی آرد یاد گذشتہ بہ نسبت شخصی
برسد و در اینجا بقائے پیدا کنند نتیجی^{جزا} است و فی الحقیقت نہایت سیر الی امد درین صورت
است نہایت اول را کہ نہایت تا اسم است نیز نہایت سیر الی امد اعتبار کردہ اند و باعتبار فنا
و بقائے کہ در آن مرتبہ حاصل میشود اطلاق اسم ولایت نمودہ اند و آنکہ گفته اند کہ سیر فی امد نہایت
یست این سیر در وقت بقا است و بعد از سطح منازل عروج و معنی نے نہایتی آن گیر است کہ
اگر سیر در ان اسم واقع شود و تفصیل بشیونات مند بہ در ان متحقق گرد و دیگر نہایت آن نہ رسید چہ را اسم
شکل بشیونات مند بہ نہایت است اما در وقت عروج اگر خواہند کہ اول از ان اسم گذرانند
تواند بود کہ بیک قدم آن اسم را طے نماید و بجهاتیہ الہ نہایت برسد و اگر ہما نجاستہ تک گشت نہ پس
شرافت و اگر برائے تہزبت خلق بارش آوردند نہ پس فضیلت گمان نکنی کہ وصول بان اسم
امر آسان است چنانہی باید کند تا بین دولت مشرف سازند و تا اگر ازین میان باین نعمت
قصوبے سرفراز گردانند و آنکہ توان رہتمز بہ و تقدیرس خیال میکنی بسا است کہ تعیین تشبہ مقصود است

۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰

۱۰ در زمین وقت عروج دوران وقت الہ نہایت است ۱۱
۱۲ در وصول بان اسم نہایتی ۱۳

بلکه بسیار است از مراتب که تو آنرا تمیز نیتالی میکنی از مقام روح نیز باین تراست تمیزی که فوق العرش
 ترا متمایز میسازد و نیز داخل اثره تشبیه است و آن مکتوب منزه از عالم ارفاح است چه عرش محمد و حجاب
 و متفکرات العباد است عالم ارفاح ماورائے عالم حیات و انبعاث است چه روح لامکانی است در
 مکان نمیگذرد و روح را در ماوراء عرش اثبات نمودن ترا در فهم فیندازد که روح از تو بعید است مست
 و دور دراز در میان تو و روح است نه چنین است روح را نسبت با جمیع اکتب با وجود لامکانیت
 برابر است ماورائے عرش گفتن معنی دیگر دارد و تا با آنجا نرسی نمیتوانی دریافت طائفا تصوفیه که نیز
 روحی رسیده اند و فوق العرش آنرا دریافته اند تمیز نه الهی بگشاید که تصور نموده اند و علوم بسیار
 آن مقام را از علوم علم گفته و نیز استوار ادین مقام عمل کرده و حق است که آن نور نور روح
 است این فقیر را نیز در وقت حصول آن مقام این نوع اشتباه می پیدایشده بود اما چون عنایت
 خداوندی جل شطکانه از ان و برنگه گذراننده دانست که آن نور نور روح بودند نور الهی که
 اعلم الله الذی هدانا لهذا انما كنا لله لکن لولا ان هدانا الله لولنا الضلاله و چون روح لامکانی است
 و بصورت بیجونی و حسب گونگی مخلوق است لاجرم مثل اشتباه می گردد و الله یحیی الموتی و هو
 یهدی السبیل و جماعه از ایشان که آن نور روح فوق العرش را گرفته فرودی آینه و بان بقا
 پیدا میکنند خود را جامع بین تشبیه و التمزیه میدانند و اگر آن نور را از خود جدای یا بند مقام
 فرق بعد جمع تصور میکنند اثنال این مغالطات صوفیه را بسیار است و حق سبحانه العالیم
 عن مَقَاتِ الْأَعْلَاطِ وَ حَالِ الْخَبَابِ ایدو است که روح هر چند نسبت با عالم بیجونی است
 اما نظریه بیجونی حقیقی داخل دائره چونت گویا بر رخ است در میان عالم چون و در میان جناه
 قدس نه چون حقیقی پس رنگ هر دو طرف دار و هر دو اعتبار در و صیح است بخلات
 چون حقیقی که چون را بوسه ایداراه نیست پس تا از جمیع مقالات روح غرض ننماید بان اهم رسد
 پس اول از جمیع طبقات سلوات حتی العرش می باید گذشت و تمام از تو از مکان می باید بر که بعد از آن

این مقام را از علوم علم گفته و نیز استوار ادین مقام عمل کرده و حق است که آن نور نور روح است این فقیر را نیز در وقت حصول آن مقام این نوع اشتباه می پیدایشده بود اما چون عنایت خداوندی جل شطکانه از ان و برنگه گذراننده دانست که آن نور نور روح بودند نور الهی که اعلم الله الذی هدانا لهذا انما كنا لله لکن لولا ان هدانا الله لولنا الضلاله و چون روح لامکانی است و بصورت بیجونی و حسب گونگی مخلوق است لاجرم مثل اشتباه می گردد و الله یحیی الموتی و هو یهدی السبیل و جماعه از ایشان که آن نور روح فوق العرش را گرفته فرودی آینه و بان بقا پیدا میکنند خود را جامع بین تشبیه و التمزیه میدانند و اگر آن نور را از خود جدای یا بند مقام فرق بعد جمع تصور میکنند اثنال این مغالطات صوفیه را بسیار است و حق سبحانه العالیم عن مَقَاتِ الْأَعْلَاطِ وَ حَالِ الْخَبَابِ ایدو است که روح هر چند نسبت با عالم بیجونی است اما نظریه بیجونی حقیقی داخل دائره چونت گویا بر رخ است در میان عالم چون و در میان جناه قدس نه چون حقیقی پس رنگ هر دو طرف دار و هر دو اعتبار در و صیح است بخلات چون حقیقی که چون را بوسه ایداراه نیست پس تا از جمیع مقالات روح غرض ننماید بان اهم رسد پس اول از جمیع طبقات سلوات حتی العرش می باید گذشت و تمام از تو از مکان می باید بر که بعد از آن

در صورت بقا با شد ثابت شد پیش از تحقق بقاء با بعد و نم ممکن نیست اگر چه بسیار را پیش از
 رسیدن با بنماقار این معنی مستقیم میشود علی الخصوص در طریقہ علنیہ نقشبندیہ قدس اللہ تعالیٰ عنہم
 وَ الْحَقُّ مَا حَقَّقْتُكَ وَالصَّوَابُ مَا أَلْهَمْتُكَ وَاللَّهُ تَعَالَى اعْلَمُ بِالصَّوَابِ وَاللَّيْثُ تَعَالَى الْمَكْرَمُ وَالْمَلَائِكَةُ
 الْمُحْمَدِيَّةُ رَبُّ الْعَالَمِينَ أَوْلَاؤُا وَآخِرُا وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامَةُ عَلَي رَسُوْلِهِ دَائِمًا وَبَارِكًا

در صورت بقا با شد ثابت شد پیش از تحقق بقاء با بعد و نم ممکن نیست اگر چه بسیار را پیش از رسیدن با بنماقار این معنی مستقیم میشود علی الخصوص در طریقہ علنیہ نقشبندیہ قدس اللہ تعالیٰ عنہم

مکتوب و صدق و شتاب و هشتم

همولانا امان اللہ تعالیٰ صد دریافت در بیان اعتقاد صحیح که ما خود از کتاب و سنت است بر وفق آرا
 صاحب اهل سنت و جماعه و رجوعه که از کتاب و سنت خلاف معتقدات اهل سنت و جماعه فهمیده اند
 و با کشف خلاف اهل حق معلوم ساخته اند که بسم اللہ الرحمن الرحیم بدان که شدک اللہ تعالیٰ
 و اللہم کسوا عاصی الصراط که از جمله ضروریات طرق سالک اعتقاد صحیح است که علماء اهل سنت آنرا
 از کتاب سنت و آثار سلف استنباط فرموده اند و کتاب و سنت را محمول و شهرت بر معانی که جمیع علماء
 اهل حق یعنی علماء اهل سنت جماعت آن معانی را از آن کتاب سنت فهمیده اند نیز ضرور است
 و اگر بالفرض خلاف آن معانی مفهومیه بکشف و الهم امر سے ظاهر شود و آن را اعتبار بنای دیگر و از آن
 استعاره باید نمود و کلمات و احادیث که از ظواهر آنها توجیه وجود مفهومیه میشود و همچنین احاطه سرفیاض
 و تشریح معنیات و تفسیر معنیها میگرد و چون علماء اهل حق از آن آیات و احادیث این معانی نه فهمیده اند
 اگر در آن راه بر سبک است این معانی منکشف شود و موجود چیزی که نیاید یا او را بالذات محیط و اند
 و قریب و انبیا و پیغمبر و او درین وقت بواسطه غلبه حال و سکر وقت معذور است اما باید که همیشه حق
 و تعالیٰ را در محلی متضرع باشد که او را ازین و شرط آورده اموریکه مطابق آراء صاحب علماء اهل حق
 است بر روی منکشف گرداند و هر موکس از غفلت و تقصیرات حقه ایشان ظاهر نشاز و باجک معانی و غیر
 علماء اهل حق را بر صدق کشف خود باید ساخت و محکم آنهام خود را جزو آن نباید و پشت چه معانی که
 همه از عالم عقلین و کتب اربعه فو قاصد مملکت باطنی ملک در کس کیا با باشد در آن کتابش است

همولانا امان اللہ تعالیٰ صد دریافت در بیان اعتقاد صحیح که ما خود از کتاب و سنت است بر وفق آرا صاحب اهل سنت و جماعه و رجوعه که از کتاب و سنت خلاف معتقدات اهل سنت و جماعه فهمیده اند

اختیار یک طریق برائے مصلحتی انصافیت این طریق بر طریق دیگر لازم نمی آید و بعضی آن
 طریق دیگر نیک شدت در واژه شهر را توان بست بر نتوان دهن مخالفان بست بر نیک
 لله ذی الجلال و العزیز اولاً و آخراً الصلوة والسلام علی سیدنا محمد و آله
 اله اکابر

کتاب مکتوب صد نو و دویم

شیخ عبد الحمید بکلی صد و ریانت در بیان آداب ضروریه مریدان و رفع بعضی شبه ایشان
 و بیان اشکال بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی اذ بنا بالاداب النبویه و هدانا
 بالاخلاق المصطفویة علیہ و علی آله الصلوٰت و السلام اتممتنا و اکملنا ما بدأنا کمسا
 این راه از دو حال عالی نیستند مریدان یا مراد اگر مراد اندک طوبی لهم برآه انجذاب و محبت ایشان
 را کشان کشان خواهند بود و بطلب اعلی خواهند رسانید و هر آوی که در کار شود متوسط یا بیست
 تعلیم شان خواهد شد و اگر زینتی واقع شود و متمیز خواهد بود و بان مواخذہ خواهند کرد و اگر بهر
 ظاهر احتیاج داشته باشد بسمی ایشان بان دولت و ولایت خواهند فرمود با جمله عنایت
 ازلی جل جلاله متکفل حال این بزرگواران است بسبب و بسبب کشان ایشان را کفایت
 خواهند کرد و الله یحب الی من یتقاه و اگر مریدان کشان بے توسط پر کمال مکمل شود
 است پیرے باید که بدولت جذب و شلوک مشرف شده باشد و سعادت فنا و بقا سعادت
 گشته و سیر الی الله و سیر عن الله بالهد و سیر فی الاشیاء باللهد بالهد و سیر
 و اگر جذب او بر سلوک او مقدم است و بر تربیت مرادان مرئی شده که بر تربیت احمد است کلام او
 دواست و نظر او شفا حیات و لها سه مرده بتوجه شریف او منوط است و تا کی جانتا سه
 قسره بالنیفات لطیف او مر بوط و اگر این طور صاحب دولت پیدا نشود ساکب مجذوب
 بچشم منتقم است و تربیت ناقصان از دنیاست آید و متوسط او بدولت فنا و بقا میرسد آسمان

مکتوب صد نو و دویم
 در بیان آداب ضروریه مریدان
 رفع بعضی شبه ایشان
 و بیان اشکال

زیادتی پیدا کردی که شوکی در زمان سی و پاره بوده امروز با خیال آرا و ملامت آنظار و
 زیادتی و مجال پیدا کرده است اما چون بنابر او پناهده است فضل او راست به آنقدر که
 لیکن مجال بنهار اشکال اشکال لظیر لایدرمه اوله و خیرام اخیر هم حدیث نبویست
 علی علیه السلام قال العلم والصلاح ما لا یبذل فی فضل احدکم و فی فضل احدکم
 یعنی در صفت و اعیای و امات از لوازم مقام شعی است مراد از انیا احیاء روحی است
 و چون مراد از امات روحی است نه جسمی و مراد از حیوة و موت فنا و بقا است بقا علم
 و مجال میسر اند و هر چه مقتدا باشد آنکه سبحان الله لا یسئلونک فی شئ من شئ فی
 و امات چاره نباشد بعضی شعی و صفت یعنی اعیای و امات جسمی را بنده شعی
 کار نیست شعی مقتدا حکم کاره را با اوله و در کس را که با و مناسبت است در رنگ خص و
 خاشاک و عقیب او میدود و نصیب خود را از وی استیفا مینماید و خوارق و کرامات از
 جذب مریدان نیست مریدان بمناسبت معنوی جذب میگرددند و آنکه با این بزرگواران مشا
 ندارد و دولت کمالات ایشان محروم است اگر چه بزرگوار و خوارق و کرامات بیند او
 او با کرب را شاید این معنی باید گرفت قال الله سبحانه و تعالی فی حق انکهار فان یجروا
 کل ایه لا ینعموا بها کما اذ اجاوت حجابک لیکفول الذین کفروا ان هذا الاصل
 الاقربین

طبقه بنی حنین
 است باینکه در زمان
 بدین جهت که در وقت
 با هم که کرامت است
 در مقابل او کرامت است
 از جهت کرامت است
 و کرامت است از جهت
 کرامت است از جهت
 کرامت است از جهت

کتاب ماه و دو روز و دو بیوم (۲۹۳) و السلام

شیخ محمد شری صدر در ایسته در جواب اسوال او که پرسیده بودنی مع الله و قوتی در حدیث نبوی
 حکیه علی علیه السلام و السلام آمده است و ابو زر غفاری نیز همین را گفته و بعد آن چه باشد
 پرسیده بود که قدحی هذیمه علی ربه کل ولی الله حضرت شیخ عبدالقادر فرموده و دیگر
 نیز همین را گفته حقیقت این معانی است و پرسیده که مراد از اولیایه که قدم ایشان بر گرد

و در حق اصحاب انبیا علیهم السلام صلوات الله علیهم و آله و سلم است که بیعت و وراثت باین دولت مشرف گشته اند بنویسند انبیاست علیکم السلام صلوات الله علیهم و آله و سلم بعد از انبیا و اصحاب ایشان علیهم السلام صلوات الله علیهم و آله و سلم که باین دولت مشرف گشته است هر چند جائز است که دیگران نیز بیعت و وراثت باین دولت نموده باشند فیض روح القدس از باز مدو فرماید و دیگران هم بکنند آنچه میسازند و اگر کلام که این دولت در کبار تابعین نیز بر تو آمده است و در اکابر شیعیان نیز سایه آنگنده بعد از آن ترویج است آوروه تا آنکه نوبت بآل فاطمه ثانی از بیعت آن سرور علیهم السلام و صلوات الله علیهم و آله و سلم رسیده درین وقت نیز آن دولت بیعت و وراثت بر منتهی ظهور آمده و آخر باول مشابه ساخته است اگر پادشاه بر در پیرزن به بیاید تو اینخواه ببت گمن به و التسلط علی من اتبع الهدی و التزم من بعده المصطفی علی علیه السلام و التسلط علی من اتبع الهدی

و در حق اصحاب انبیا علیهم السلام صلوات الله علیهم و آله و سلم است که بیعت و وراثت باین دولت مشرف گشته اند بنویسند انبیاست علیکم السلام صلوات الله علیهم و آله و سلم بعد از انبیا و اصحاب ایشان علیهم السلام صلوات الله علیهم و آله و سلم که باین دولت مشرف گشته است هر چند جائز است که دیگران نیز بیعت و وراثت باین دولت نموده باشند فیض روح القدس از باز مدو فرماید و دیگران هم بکنند آنچه میسازند و اگر کلام که این دولت در کبار تابعین نیز بر تو آمده است و در اکابر شیعیان نیز سایه آنگنده بعد از آن ترویج است آوروه تا آنکه نوبت بآل فاطمه ثانی از بیعت آن سرور علیهم السلام و صلوات الله علیهم و آله و سلم رسیده درین وقت نیز آن دولت بیعت و وراثت بر منتهی ظهور آمده و آخر باول مشابه ساخته است اگر پادشاه بر در پیرزن به بیاید تو اینخواه ببت گمن به و التسلط علی من اتبع الهدی و التزم من بعده المصطفی علی علیه السلام و التسلط علی من اتبع الهدی

کتابت صلوات و دویم

بمخبر و فرمودی که جمیع علوم ظاهر و باطن و معارف باطنه اند یعنی آنچه درین خواجه محمده مصوم علیه السلام صلوات الله علیه صدور یافته در میان فرق میان ولایات سه گانه که ولایت اولیا و ولایت انبیا علیهم السلام صلوات الله علیهم و آله و سلم است و ولایت ملا اعلی است علی بن ابی طالب و ولایت و ولایت و ولایت و بعضی از خصائص عرف که بیعت تعلق دارند و حکایت است که بپدران استبداد الله تعالی که ولایت عبارت از قرب الهی است جسد سلطان که به بیعت طلیت صورت زنده و در بیعت طلیت موجب حصول پذیرد و اگر ولایت اولیا است البته بر این طلیت است و ولایت انبیا علیهم السلام صلوات الله علیهم و آله و سلم که چند از طلیت بر آمده است اما بیعت طلیت موجب است و صفات مستحق نیست و ولایت ملا اعلی علی بن ابی طالب و ولایت انبیا علیهم السلام صلوات الله علیهم و آله و سلم که چند از طلیت است و صفات بلند زنده است لیکن از حجب شیون و اعتبارات ذاتیه چاره مدارد و بیعت و وراثت است

کوشاید بطلیت باوراء نیافته است و محجب صفات اعتبارات را در راه گذشت می پس چنانچه نبوت از ولایت
افضل باشد و قرب نبوت زاتی و اصلی باشد و حقان که طیلق علی حقیقه و یسکه با آنکس که مژم بالقلب است
پس وصول در مرتبه نبوت باشد و حصول در مقام ولایت زیرا که حصول بیلاخطه طلیت صورت پذیرد
بخلاف وصول و ایضا در کمال حصول رفع اثنینیت است و در کمال حصول بقا اثنینیت پس
رفع دوگانگی سناست مقام ولایت باشد و بقا دوگانگی ملائم مرتبه نبوت و چون رفع دوگانگی سناست
مقام ولایت است پس ناچار است که وقت لازم مقام ولایت باشد و در مرتبه نبوت چون بقا اثنینیت
است پس صحیحتر است از مرتبه نبوت و ایضا حصول تجلیات خواه در صورت صور و اشکال بود و خواه در
پرده احوال و انوار و در مقامات ولایت است و در سطح مقدمات و مبادی آن تجلیات مرتبه نبوت
که در آن موطن حصول باصل است و متغناست از تجلیات و ظهورات که ظلال آن اصل اند و همچنین
در وقت کلی مقدمات و مبادی نیز این مرتبه نیز احتیاج به آن تجلیات نیست مگر اگر از راه ولایت عروج واقع شود
این مان حصول آن تجلیات بواسطه ولایت است نه بواسطه علمی سافتن راه وصول نبوت باجمله
تجلیات و ظهورات از ظلال خبر می دهند و اگر فزندی ظلال گذشته است از تجلیات و در مرتبه نبوت
مانند آنکه بصر را بنجایاید طلبیده است و فزندی و لواحقش و طلقه تحت و لغر باک شوق اکتیزه و مسمیه مانع
در او آید و وجود و تواجده و نقص قاصی همه در مقامات ظلال است و در او ان ظهورات و تجلیات ظالی غیر
از وصول باصل حصول این امور مقصود نیست تحت در آن موطن بعضی اراده طاعت است چنانچه
علما فرموده اند منتهی تا بدانکه شوق و ذوق است چنانچه بعضی صوفیه گمان برده اند که
فزدایش چون در مقام ولایت رفع اثنینیت مطلوب است ناچار او را بیایز اول اراده سعی میانیند
شیخ نظام گوید از مرتبه آن که از دید و در مرتبه نبوت چونکه رفع اثنینیت در کافیت زوال نفس
اراده مطلوب داشت چنانکه مطلوب باشد که اراده صفتی است فی سجد ذاتی کامل اگر نقشه باور اوست
است بواسطه جفت متعلق باوست پس باید که متعلق او امر خدیت نام منفی نباشد بلکه جمیع مخلوقات

پس حصول در مقام ولایت زیرا که حصول بیلاخطه طلیت صورت پذیرد
بخلاف وصول و ایضا در کمال حصول رفع اثنینیت است و در کمال حصول بقا اثنینیت پس
رفع دوگانگی سناست مقام ولایت باشد و بقا دوگانگی ملائم مرتبه نبوت و چون رفع دوگانگی سناست
مقام ولایت است پس ناچار است که وقت لازم مقام ولایت باشد و در مرتبه نبوت چون بقا اثنینیت
است پس صحیحتر است از مرتبه نبوت و ایضا حصول تجلیات خواه در صورت صور و اشکال بود و خواه در
پرده احوال و انوار و در مقامات ولایت است و در سطح مقدمات و مبادی آن تجلیات مرتبه نبوت
که در آن موطن حصول باصل است و متغناست از تجلیات و ظهورات که ظلال آن اصل اند و همچنین
در وقت کلی مقدمات و مبادی نیز این مرتبه نیز احتیاج به آن تجلیات نیست مگر اگر از راه ولایت عروج واقع شود
این مان حصول آن تجلیات بواسطه ولایت است نه بواسطه علمی سافتن راه وصول نبوت باجمله
تجلیات و ظهورات از ظلال خبر می دهند و اگر فزندی ظلال گذشته است از تجلیات و در مرتبه نبوت
مانند آنکه بصر را بنجایاید طلبیده است و فزندی و لواحقش و طلقه تحت و لغر باک شوق اکتیزه و مسمیه مانع
در او آید و وجود و تواجده و نقص قاصی همه در مقامات ظلال است و در او ان ظهورات و تجلیات ظالی غیر
از وصول باصل حصول این امور مقصود نیست تحت در آن موطن بعضی اراده طاعت است چنانچه
علما فرموده اند منتهی تا بدانکه شوق و ذوق است چنانچه بعضی صوفیه گمان برده اند که
فزدایش چون در مقام ولایت رفع اثنینیت مطلوب است ناچار او را بیایز اول اراده سعی میانیند
شیخ نظام گوید از مرتبه آن که از دید و در مرتبه نبوت چونکه رفع اثنینیت در کافیت زوال نفس
اراده مطلوب داشت چنانکه مطلوب باشد که اراده صفتی است فی سجد ذاتی کامل اگر نقشه باور اوست
است بواسطه جفت متعلق باوست پس باید که متعلق او امر خدیت نام منفی نباشد بلکه جمیع مخلوقات

آن بر منی حق باشد بجا آن عاقل و همچنین در مقام ولایت در نفی جمیع صفات بشریت میگویند و در مرتبه
 نبوت مطلوب نفی تعلقات سو و این صفات است و نفی اصل این صفات که فی حدیث کافیه کاملانند
 صفت علم فنی که آن صفات کامل است اگر نفعی برسد راه یافته است از راه تعلیق سو و است
 پس نفی متعلق سو و آن ضروری آمد نفی اصل آن صفت بطریق این است پس شخصی که مقام نبوت از راه
 ولایت آمده است او را در دنیا بر راه از نفی اصل صفات چاره نبود و آنکه بی توسط ولایت بان صفت
 رسیده است او را نفی اصل صفات کار نیست نفی تعلقات سو و این صفات باید در باید و است
 که مراد از این ولایت که مذکور شد ولایت نقلی است که بولایت صغری مقبر است و ولایت اولیا است
 اما ولایت انبیا که از نقل گذشته است دیگر است اینجا مطلوب نفی تعلقات سو و صفات بشریت است
 و نفی اصل این صفات و چون نفی تعلقات سو و صفات حاصل گشت ولایت انبیا عظیمه الصلوات
 و السلام که جمیع سویت بعد از آن خودی که واقع شود متعلق بحالات نبوت خواهد بود و این بیان
 واضح گشت که نبوت را از اصل ولایت چاره نبود و در ولایت از بسبب ولایت و مقدمات است اما ولایت
 نقلی در وصول بحالات نبوت هیچ در کار نیست بعضی از اتفاق افتاد و بعضی دیگر اصل آن محسوس
 واقع نشود و قاضی شک نیست که نفی اصل صفات متعلق است نسبت به نفی تعلقات سو و این صفات
 پس حصول حالات نبوت انبیا و اقرب باشد نسبت بحصول کمالات ولایت و همین نسبت بر وقت
 در هر امری که وصول باصل دارد نسبت باصل که از اصل جدا افتاده اند نمی بیند که کیا اصل است
 عمل میسر است و باقرب طریقی حاصل و آنکه از اصل آن جدا افتاده است و محنت است و عمره
 و تحصیل آری فانی می سازد و در وقت آن تقدیر وقت است و آنچه بدست آورده است بعد
 اللات یا لای الی شایسته بان اصل دارد و است که آن شباهت عارضه از وسه نازل گردد و اصل
 خود نمود نماید و بقالبی و در عملی گشت بخلاف اصل آن که با وجود سهولت عمل و مزویکی راه از خوف نقلی
 و در نقلی آئین است و جمیع از سالکان این راه که بر این امتیاز شانه و مجاہدت شدید بنظر از غلال

والمعرفت
 و این صفت علم فنی که آن صفات کامل است اگر نفعی برسد راه یافته است از راه تعلیق سو و است
 پس نفی متعلق سو و آن ضروری آمد نفی اصل آن صفت بطریق این است پس شخصی که مقام نبوت از راه
 ولایت آمده است او را در دنیا بر راه از نفی اصل صفات چاره نبود و آنکه بی توسط ولایت بان صفت
 رسیده است او را نفی اصل صفات کار نیست نفی تعلقات سو و این صفات باید در باید و است
 که مراد از این ولایت که مذکور شد ولایت نقلی است که بولایت صغری مقبر است و ولایت اولیا است
 اما ولایت انبیا که از نقل گذشته است دیگر است اینجا مطلوب نفی تعلقات سو و صفات بشریت است
 و نفی اصل این صفات و چون نفی تعلقات سو و صفات حاصل گشت ولایت انبیا عظیمه الصلوات
 و السلام که جمیع سویت بعد از آن خودی که واقع شود متعلق بحالات نبوت خواهد بود و این بیان
 واضح گشت که نبوت را از اصل ولایت چاره نبود و در ولایت از بسبب ولایت و مقدمات است اما ولایت
 نقلی در وصول بحالات نبوت هیچ در کار نیست بعضی از اتفاق افتاد و بعضی دیگر اصل آن محسوس
 واقع نشود و قاضی شک نیست که نفی اصل صفات متعلق است نسبت به نفی تعلقات سو و این صفات
 پس حصول حالات نبوت انبیا و اقرب باشد نسبت بحصول کمالات ولایت و همین نسبت بر وقت
 در هر امری که وصول باصل دارد نسبت باصل که از اصل جدا افتاده اند نمی بیند که کیا اصل است
 عمل میسر است و باقرب طریقی حاصل و آنکه از اصل آن جدا افتاده است و محنت است و عمره
 و تحصیل آری فانی می سازد و در وقت آن تقدیر وقت است و آنچه بدست آورده است بعد
 اللات یا لای الی شایسته بان اصل دارد و است که آن شباهت عارضه از وسه نازل گردد و اصل
 خود نمود نماید و بقالبی و در عملی گشت بخلاف اصل آن که با وجود سهولت عمل و مزویکی راه از خوف نقلی
 و در نقلی آئین است و جمیع از سالکان این راه که بر این امتیاز شانه و مجاہدت شدید بنظر از غلال

خود بواسطه بعضی نیات حقایق آموزنده پیدا کرده اند که نهایت تصحیح در آن حکم تخصص است بخلاف
 اکابر این سلسله علمیه که مرسومه مخالفت شدت تجویز کرده اند و اندر این احوال است که آنرا شش
 مخالفت نفس درین طریق آنها باشد پس اقرب طرق باشد پس طالب اختیار این طریق او را
 سب باشد چه راه بغایت اقرب است و طلب در کمال نعت و جماعت از متاخرین خلفائے ایشان که
 او ضایع این بزرگواران گرفته بعضی امور درین طریق اخبارت نموده اند و جماعت و قص و بهر اختیار کرده
 نشان آن مردم و معمول است بصحبت نیات اکابر این خانواده بزرگ خیال کرده اند که این مختار
 و متبدعات کبیر و تمیز این طریق مینمایند ندانسته اند که در تخریب و اضعاف آن می کوشند و الله
 یخیر الخیر و هو یهدی السبیل

مجلس عالی
 در کمال
 و جماعت
 از متاخرین
 خلفائے ایشان
 که
 او ضایع
 این بزرگواران
 گرفته بعضی
 امور درین
 طریق اخبارت
 نموده اند
 و جماعت
 و قص و
 بهر اختیار
 کرده
 نشان آن
 مردم و
 معمول است
 بصحبت نیات
 اکابر این
 خانواده
 بزرگ خیال
 کرده اند
 که این
 مختار
 و متبدعات
 کبیر و
 تمیز این
 طریق
 مینمایند
 ندانسته
 اند که در
 تخریب و
 اضعاف
 آن می
 کوشند
 و الله
 یخیر
 الخیر
 و هو
 یهدی
 السبیل

کتاب و وصی و وصی و وصی

بخوان آگاه برادر حقیقی حضرت ایشان میان غلام محمد صدوریانته در بیان جبهه و سلوک معارف
 که سبب این دو مقام اند **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** الحمد لله الذی هدانا لهذا هذا أنا الهدى
 گنا انهم قد هدانا لهذا ان هدانا الله لقد جد جاهدت رسول ربنا الحی رحمة بهم يا فضیله
 و اگیله محمد بن الذریعه جکه بالصدیق صلوات الله سبحانه و بن کانه و صحبانه علیه
 علیهم السلام و علی الصلوات و تابعهم اجمعین الی یوم الدین امین چون دیده شد که طالبان بواسطه
 نیات استیجابی فطرت و عدم دریافت صحبت شیخ کمال کل سبب طویل او طلب فریاد
 بره قیصر و تفسیر فرود آورده اند و بهر چه ایشان را راه میسر شده از حقیر و تقیر گفتا نموده و بهمان
 مقصد پیدا شده و خود را بصورت آن کمال و منتهی انگاشته است و اینکه منتهیان را و و اصلاک گاه
 در انجام کار و نهایت روزگار خود بیان فرموده اند این جماعت است فطرت با استیلا قوت ستیلا
 خود آن احوال کالمراد بر احوال ناقصه خود و طبیعت داده اند بهمان قصه است هم بخواب رگوشه شسته شده

مجلس عالی
 در کمال
 و جماعت
 از متاخرین
 خلفائے ایشان
 که
 او ضایع
 این بزرگواران
 گرفته بعضی
 امور درین
 طریق اخبارت
 نموده اند
 و جماعت
 و قص و
 بهر اختیار
 کرده
 نشان آن
 مردم و
 معمول است
 بصحبت نیات
 اکابر این
 خانواده
 بزرگ خیال
 کرده اند
 که این
 مختار
 و متبدعات
 کبیر و
 تمیز این
 طریق
 مینمایند
 ندانسته
 اند که در
 تخریب و
 اضعاف
 آن می
 کوشند
 و الله
 یخیر
 الخیر
 و هو
 یهدی
 السبیل

اینکه در بعضی کتب گفته اند که طلب

در بعضی کتب گفته اند که طلب
 بهیچون تصور کرده اند چون آرام گرفته اند مانند را بهمانند خیل نموده از بی مانند مانند که در این
 احوال جامع که تعلیم را بیان می کنند چون آورده اند و بی مانند را گویند از احوال این طالبان
 نامرزا کرده و تشنگان آرام طلب گرفته بهر ارباب بهتر است از محقق تا بطلان و از تصدیق تا مطلق
 فرق بسیار است و آنچه بر طالبان بطلب رسیده که محقق را قدیم میدانند و چون را چون
 می انگارند اگر با شرف غیر صحیح ایشان را معذورند و در اندوختن و با این خطا و غلط مواخذه نمایند زیرا که در کتب
 آن کسیتا اذ اکتفا انما اشکال طلب طلب کعبه شد و از شوق متوقف و وصول آن گشت اتفاق
 در دنیا و راه خانه شد و بیجا کعبه او را پیش آمد اگر چه آن مشابهت در صورت است آن شمشیر
 کرد که کعبه است صفتها تمام گشت و شخصی دیگر خوش کعبه از او بعد از کعبه معلوم ساخته
 تصدیق به کعبه کرد این شخص هر چند گامی از طلب بر او کعبه نرود است اما کعبه را کعبه ندانست
 است و در تصدیق خود محقق است حال او از حال طالب مخطی مذکور بهتر است از حال طالب
 است که هر چند بطلب رسیده است اما نه بطلب بطلب ندانسته است از حال مخطی که قدمی در راه
 بطلب نرود است بهتر است چنانچه با وجود حقیقت تصدیق بطلب قطع مسافت راه بطلب و
 غلطی نگذرد است پس عزت او را محقق باشد و طائفه هم از ایشان باین کمال خیالی و وصال کمالی
 خود را بدست می آورند و اقل خلق کشیده اند و بعلت تقصیر خویش استعداد بسیار است از استعداد آن
 را ضلالت ساخته اند و دشواری بر وقت صحبت و حرارت طلب طالبان را زایل گردانیده اند و
 قاصداً و اضداداً اکتفا اکتفا اکتفا این میل کمال و این نوع وصال در مجذوبان سلوک ناکرده از سالکان
 بهیچند نرسیده و بیشتر است زیرا که بتندی و متعصبی در صورت جذب متشاکر کند و بطاهر و عشق و محبت
 استسوی اگر صفت انصاف با یکدیگر در شناختند و از احوال یکدیگر آرزو هم در گریز است ع
 چه نسبت خاک را با عالم پاک به در آید و هر چه هست معلول است و بر نفس محمول و در اینصورت

اینکه در بعضی کتب گفته اند که طلب
 بهیچون تصور کرده اند چون آرام گرفته اند مانند را بهمانند خیل نموده از بی مانند مانند که در این
 احوال جامع که تعلیم را بیان می کنند چون آورده اند و بی مانند را گویند از احوال این طالبان
 نامرزا کرده و تشنگان آرام طلب گرفته بهر ارباب بهتر است از محقق تا بطلان و از تصدیق تا مطلق
 فرق بسیار است و آنچه بر طالبان بطلب رسیده که محقق را قدیم میدانند و چون را چون
 می انگارند اگر با شرف غیر صحیح ایشان را معذورند و در اندوختن و با این خطا و غلط مواخذه نمایند زیرا که در کتب
 آن کسیتا اذ اکتفا انما اشکال طلب طلب کعبه شد و از شوق متوقف و وصول آن گشت اتفاق
 در دنیا و راه خانه شد و بیجا کعبه او را پیش آمد اگر چه آن مشابهت در صورت است آن شمشیر
 کرد که کعبه است صفتها تمام گشت و شخصی دیگر خوش کعبه از او بعد از کعبه معلوم ساخته
 تصدیق به کعبه کرد این شخص هر چند گامی از طلب بر او کعبه نرود است اما کعبه را کعبه ندانست
 است و در تصدیق خود محقق است حال او از حال طالب مخطی مذکور بهتر است از حال طالب
 است که هر چند بطلب رسیده است اما نه بطلب بطلب ندانسته است از حال مخطی که قدمی در راه
 بطلب نرود است بهتر است چنانچه با وجود حقیقت تصدیق بطلب قطع مسافت راه بطلب و
 غلطی نگذرد است پس عزت او را محقق باشد و طائفه هم از ایشان باین کمال خیالی و وصال کمالی
 خود را بدست می آورند و اقل خلق کشیده اند و بعلت تقصیر خویش استعداد بسیار است از استعداد آن
 را ضلالت ساخته اند و دشواری بر وقت صحبت و حرارت طلب طالبان را زایل گردانیده اند و
 قاصداً و اضداداً اکتفا اکتفا اکتفا این میل کمال و این نوع وصال در مجذوبان سلوک ناکرده از سالکان
 بهیچند نرسیده و بیشتر است زیرا که بتندی و متعصبی در صورت جذب متشاکر کند و بطاهر و عشق و محبت
 استسوی اگر صفت انصاف با یکدیگر در شناختند و از احوال یکدیگر آرزو هم در گریز است ع
 چه نسبت خاک را با عالم پاک به در آید و هر چه هست معلول است و بر نفس محمول و در اینصورت

در غیاب لغات است و در بعضی کتب

سبحان حق است بر اسحق است تفصیل این سخن عنقریب مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی این عبارت
 صوری و این مناسبت ظاهری باعث آن تحیل می شود و چون در طریق علی بن نقشبندی ^{رحمتهما علیهما} جذبه بر
 سلوک مقدم است مجذوبان این طریقی را که بدولت سلوک مشرف نشده اند این قسم تحیل و این
 نوع توفیق بسیار است و شمع را هم از ایشان که احوال منقلبیه در مقام جذبه حاصل میشود و اگر حال
 سیر و قطع منازل سلوک و طریقی مساکب سیرالی امدد می انگازند و بان تعلیقات خود را مجذوب
 مساکب میدانند بخاطر فایز و فزونی یافت که نغمه چن زشته نشود و بر بیان حقیقت جذبه و سلوک و فرق و
 این هر دو مقام با ذکر بعضی از خواص تمیز هر یک از دیگری و فرق در میان جذب بتدریج جذب
 مشتقی و حقیقت مقام تحیل و ایشاد و علوم دیگر که مناسب آن مقام باشد لطیف الحقی و مبیطیل
 آلب اطل و کون
 است و بعضی از کون
 در بیان معارفی که مقام جذبه متعلق اند و مقصد ثانی در آنچه متعلق بسلوک است و دو خاتمه بیان
 بعضی علوم و معارف متفرقه است که طالبان را در استن آنها کثیر المنفعت است مقصد
 بدانکه مجذوبان سلوک تمام نگردند هر چند جذبه محوی داشته باشند و از براسب که منجیب شوند
 و احوال جز که از پایت قلب اند به سلوک و نیز که نفس از مقام قلب نمیتواند گذشت و بقلب قلب
 پیوسته انجذاب ایشان انجذاب قلبی است محبت شان عرضی است نه ذاتی عرضی است اصلی
 چه نفس با روح درین مقام مرتفع است و خلقت با نور و درین معامله مختلطه بالکلیه ^{درین} است و حقیقی مقام قلب
 بر آمدن و بقلب قلب پیوستن و انجذاب روحی بمطلوب پیدا کردن بے تخلص روح از نفس
 از بزائے توجیه بمطلوب و جدا شدن نفس از روح و فرود آمدن او در مقام بندگی متصور نیست مادم
 که این هر دوی حقیقت مجتمع اند حقیقت جامع قلبیه محکم و برپاست انجذاب خالص روحی متصور
 نیست و بخلص روح از نفس بعد از قطع منازل سلوک و طریقی مساکب سیرالی امدد و تحقق سیر فی امدد

سبحان حق است بر اسحق است تفصیل این سخن عنقریب مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی این عبارت
 صوری و این مناسبت ظاهری باعث آن تحیل می شود و چون در طریق علی بن نقشبندی ^{رحمتهما علیهما} جذبه بر
 سلوک مقدم است مجذوبان این طریقی را که بدولت سلوک مشرف نشده اند این قسم تحیل و این
 نوع توفیق بسیار است و شمع را هم از ایشان که احوال منقلبیه در مقام جذبه حاصل میشود و اگر حال
 سیر و قطع منازل سلوک و طریقی مساکب سیرالی امدد می انگازند و بان تعلیقات خود را مجذوب
 مساکب میدانند بخاطر فایز و فزونی یافت که نغمه چن زشته نشود و بر بیان حقیقت جذبه و سلوک و فرق و
 این هر دو مقام با ذکر بعضی از خواص تمیز هر یک از دیگری و فرق در میان جذب بتدریج جذب
 مشتقی و حقیقت مقام تحیل و ایشاد و علوم دیگر که مناسب آن مقام باشد لطیف الحقی و مبیطیل
 آلب اطل و کون
 است و بعضی از کون
 در بیان معارفی که مقام جذبه متعلق اند و مقصد ثانی در آنچه متعلق بسلوک است و دو خاتمه بیان
 بعضی علوم و معارف متفرقه است که طالبان را در استن آنها کثیر المنفعت است مقصد
 بدانکه مجذوبان سلوک تمام نگردند هر چند جذبه محوی داشته باشند و از براسب که منجیب شوند
 و احوال جز که از پایت قلب اند به سلوک و نیز که نفس از مقام قلب نمیتواند گذشت و بقلب قلب
 پیوسته انجذاب ایشان انجذاب قلبی است محبت شان عرضی است نه ذاتی عرضی است اصلی
 چه نفس با روح درین مقام مرتفع است و خلقت با نور و درین معامله مختلطه بالکلیه ^{درین} است و حقیقی مقام قلب
 بر آمدن و بقلب قلب پیوستن و انجذاب روحی بمطلوب پیدا کردن بے تخلص روح از نفس
 از بزائے توجیه بمطلوب و جدا شدن نفس از روح و فرود آمدن او در مقام بندگی متصور نیست مادم
 که این هر دوی حقیقت مجتمع اند حقیقت جامع قلبیه محکم و برپاست انجذاب خالص روحی متصور
 نیست و بخلص روح از نفس بعد از قطع منازل سلوک و طریقی مساکب سیرالی امدد و تحقق سیر فی امدد

بدان معنی فرق و جمع محاشی که در اول رسیده است و ششم از سال شریفی فعل نموده و گویا از آنجا ظاهر نموده

بلکه بعد از حصول مقام الفرق بعد از جمع که بسیرت الله بالذات تعلق دارد و صورت بندوست هر که ادعای
 امر و میدان کے شود وہ پشتم آفریلیمان کے شود وہ فظہر الفرق بین جذب المذہب و جذب
 المستند سے شہود این مجذوبان از باب قلوب و پروردہ کثرت است این معنی را معلوم کنند یا نہ
 شان درین کثرت نیست الا عالم ازواج کہ بطانفت و احاطہ و سر بیان بوجہ خود بصورت شبیه است
 ان الله خلقنا من طين فقالوا له و باين مناسبت شہود روح را شہود حق میداند تعالی و تقدس
 و احاطہ و سر بیان و قرب و معیت ہم برین قیاس است زیرا کہ نظر سالت مجبور نمیکند مگر با مقام فوق
 نیز مقام فوق فوق و فوق مقام ایشان مقام روح است پس نظرشان از مقام روح بالا نرود و شہود
 جز روح امر دیگر نباشد نظر فوق روح موقوف است بر رسیدن بمقام روح و محبت و انجذاب هم
 در رنگ شہود است شہود حق سبحانه بلکه محبت و انجذاب بجناب قدس او وابسته بمحصول گفتار
 بہ نہایت نیر الہیہ عبارت است سے بیچکس تا نگردد او اذنا نہ نیست راه در بار کاسب را بہ
 اطلاق شہود درین مقام از تنگی میدان عبارت است والا کارخانه این بزگواران باور راہ و یاد
 شہود معارف است چنانکہ مقصد ایشان بچون و بیچگونہ است اتصال ایشان با وسعہ نیز بچون
 و بیچگونہ است چون را بہ بچون راہ نیست لا یجعل عطاء المسک الا مطایا کاسه اتصالے
 شے تکلیف بقیاس ہست رب الناس را با جان ناس ہست احاطہ و سر بیان و قرب و معیت
 حق سبحانہ و تعالیٰ از باب سلوک کہ بہایت کار رسیدہ اند علمی است موافق علماء اہل حق شکر
 الله تعالیٰ سعیم حکم کردن بقرب ذاتی و انشال آن نزد ایشان از حیاصلی و دوریست نزدیکان
 حکم بقرب کنند نزدیک سعیم باید ہر کہ گوید نزدیک و دور است و ہر کہ دور است نزدیک است
 تصوف اینست علی کہ شعلیق بتوجید وجود است منشا آن انجذاب و محبت قلبی است از باب
 قلوب کہ جذب پیدا کردہ اند و براہ سلوک قطع منازل مینمایند این علم با ایشان مناسبت ندارد و چہ بین
 مجذوبانے کہ سلوک از قلب بکلیت مستویہ بتقلب قلب اندازین علوم بہتر نمی نمایند و مستغنی

سے وہ عالم الذہب
 فظہر الفرق بین
 جذب المذہب و جذب
 المستند سے
 شہود این مجذوبان
 از باب قلوب و
 پروردہ کثرت
 است این معنی را
 معلوم کنند یا نہ
 شان درین کثرت
 نیست الا عالم
 ازواج کہ بطانفت
 و احاطہ و سر بیان
 بوجہ خود بصورت
 شبیه است ان
 الله خلقنا من
 طين فقالوا له
 و باين مناسبت
 شہود روح را
 شہود حق
 میداند تعالی و
 تقدس و احاطہ
 و سر بیان و
 قرب و معیت ہم
 برین قیاس است
 زیرا کہ نظر
 سالت مجبور
 نمیکند مگر با
 مقام فوق
 نیز مقام فوق
 فوق و فوق
 مقام ایشان
 مقام روح است
 پس نظرشان
 از مقام روح
 بالا نرود و
 شہود جز روح
 امر دیگر
 نباشد نظر
 فوق روح
 موقوف است
 بر رسیدن
 بمقام روح
 و محبت و
 انجذاب هم
 در رنگ
 شہود است
 شہود حق
 سبحانه
 بلکه
 محبت و
 انجذاب
 بجناب
 قدس او
 وابسته
 بمحصول
 گفتار بہ
 نہایت
 نیر الہیہ
 عبارت
 است سے
 بیچکس
 تا
 نگردد
 او
 اذنا
 نہ
 نیست
 راہ
 در
 بار
 کاسب
 را
 بہ
 اطلاق
 شہود
 درین
 مقام
 از
 تنگی
 میدان
 عبارت
 است
 والا
 کار
 خانہ
 این
 بزگواران
 باور
 راہ
 و
 یاد
 شہود
 معارف
 است
 چنانکہ
 مقصد
 ایشان
 بچون
 و
 بیچگونہ
 است
 اتصال
 ایشان
 با
 وسعہ
 نیز
 بچون
 و
 بیچگونہ
 است
 چون
 را
 بہ
 بچون
 راہ
 نیست
 لا
 یجعل
 عطاء
 المسک
 الا
 مطایا
 کاسه
 اتصالے
 شے
 تکلیف
 بقیاس
 ہست
 رب
 الناس
 را
 با
 جان
 ناس
 ہست
 احاطہ
 و
 سر
 بیان
 و
 قرب
 و
 معیت
 حق
 سبحانہ
 و
 تعالیٰ
 از
 باب
 سلوک
 کہ
 بہایت
 کار
 رسیدہ
 اند
 علمی
 است
 موافق
 علماء
 اہل
 حق
 شکر
 الله
 تعالیٰ
 سعیم
 حکم
 کردن
 بقرب
 ذاتی
 و
 انشال
 آن
 نزد
 ایشان
 از
 حیاصلی
 و
 دوریست
 نزدیکان
 حکم
 بقرب
 کنند
 نزدیک
 سعیم
 باید
 ہر
 کہ
 گوید
 نزدیک
 و
 دور
 است
 و
 ہر
 کہ
 دور
 است
 نزدیک
 است
 تصوف
 اینست
 علی
 کہ
 شعلیق
 بتوجید
 وجود
 است
 منشا
 آن
 انجذاب
 و
 محبت
 قلبی
 است
 از
 باب
 قلوب
 کہ
 جذب
 پیدا
 کردہ
 اند
 و
 براہ
 سلوک
 قطع
 منازل
 مینمایند
 این
 علم
 با
 ایشان
 مناسبت
 ندارد
 و
 چہ
 بین
 مجذوبانے
 کہ
 سلوک
 از
 قلب
 بکلیت
 مستویہ
 بتقلب
 قلب
 اندازین
 علوم
 بہتر
 نمی
 نمایند
 و
 مستغنی

بقولہ علی کسر را بہ خواند

میباشد بعضی از مجذوبان باشند که هر چند بر اسلوک درآیند و طی منازل نمایند اما نظرشان از مقام
 بالوقت قطع نشود و روبرو بقوت پیدا کنند انشمال این علوم و این ایشان نمیکند از دو ازین و زو ظریفی
 تواند برآمد که در عروج به خارج قرب و صعود و معارج قدس کند و رنگ اندرین آخری تجلی است
 هذِهِ الْفَرِيقَةُ الظَّالِمَةُ اَهْلُهَا كُجَعِلَ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ هَمِيًّا
 علامت وصول به نهایت مطلب تبری ازین علوم است چه هر چند تریزیه بیشتر ناسبت پیدا شود عالم
 را با صلایح سنی ناسبت ترمیما بدان زمان عالم را عین صلایح و استن و یا صلایح را محیط عالم نماید
 بالذات معنی ندارد و مالا لشراب و تریزیه که کباب معرفت حضرت خواجه نقشبند قدس سره
 تعالی بیست و الا قدس فرموده اند که ما نهایت را در بدایت درج میکنیم معنی این عبارت است که
 اینجذاب و مجنبتی که منحصراً در نهایت میسر میشود و درین طریق در اینجذاب و مجنبتی که در ابتدا پیدا
 میشود مندرج است زیرا که اینجذاب مجنبتی اینجذاب روحی است و جذب مبتدی جذب قلبی چون
 قلب بزرگ است میان روح و نفس پس منمن جذب قلبی جذب روحی نیز حاصل است و جذب
 کردن این اندراج را با این طریق هر چه درین معنی در جمیع جذبات حاصل است بنا بر آنست که اگر
 این خانواده طریقچه از برای حصول این معنی وضع نموده اند و مسلک از برای حصول این مطلب
 تعیین کرده اند و بگردان را این معنی سبیل اتفاق میشود و درین سبیل برست ندارند و ایضا این سبیل
 را در مقام جذب به نشان خاص است که دیگران را نیست و اگر هست نادر است و لهذا بعضی ایشان را
 درین مقام سبب قطع منازل سلوک نمایند فنا و بقا و شقیه بقا و بقا سبب از باب سلوک
 حاصل میشود و شریب از مقام تکمیل که شبیه بمقام سید عن الله بالله هست نیز بدست می آید که آن
 تریزیه مستعدان می نمایند تحقیق این نجبت عنقریب تحریر خواهد یافت انشاء الله تعالی این جا
 ایست بآید و آنست که روح را پیش از تعلق به بدن نخوتی از توجه مقصود حاصل بود چون سبب
 متعلق گشت آن توجه را اهل شد آنگاه بر این سلسله علییه طریقچه از برای ظهور آن توجه سبب وضع نموده

ملک نوزاد است
 در وقت ارتداد از اسلام
 این ملک در وقت ارتداد از اسلام
 ملک نوزاد است
 در وقت ارتداد از اسلام
 این ملک در وقت ارتداد از اسلام
 ملک نوزاد است
 در وقت ارتداد از اسلام
 این ملک در وقت ارتداد از اسلام
 ملک نوزاد است
 در وقت ارتداد از اسلام
 این ملک در وقت ارتداد از اسلام
 ملک نوزاد است
 در وقت ارتداد از اسلام
 این ملک در وقت ارتداد از اسلام

اندریکن چون روح متعلق بدن است و قلبی حاصل میشود که جامع توجیه نفس و روح است و شکست
 که توجیه روحی در توجیه قلبی مندرج است اما توجیه روحی که منتصبان راست بعد از فتنائے روح است
 و بقائے او بوجود حق تعالی که تعبیر به بقائے بالله است و توجیه روحی که در زمین توجیه قلبی است بلکه توجیه
 روح که پیش از تعلق به بدن بود نیز توجیه است که با وجودستی روح است که فنا با و راه نیافته است و
 فرق در میان توجیه روح با وجودستی روح و توجیه روح با فتنائے روح بسیار است پس نهایت گفتن آن
 توجیه روحی مندرج را باعتبار آنست که توجیه روح است که در نهایت همین توجیه میماند و پس پس مراد
 از اندراج نهایت در بدایت اندراج صحت نهایت است و در بدایت نه حقیقت نهایت که اندراج او در
 بدایت محال است تواند بود که عدم ایشان لفظ صحت برای ترغیب طمأنینه این طریقی بوده باشد
 و الحقیقه ما حقیقت یعون الله تعالی و سابقان که اسباب ایشان بی تعلق است بلکه توجیه
 و حضور آمده اند آن اسباب نیز قلبی است و آنراست است از توجیه سابق روح که با کل بوسیله تعلق
 بیان زایل نشده است نسبت عمل از برای ظهور توجیه سابق جماعه راست که بوسیله این تعلق توجیه
 سابق را فراموش کرده اند کسب گویا از برای تنبیه بر توجیه سابق است و مذکور است مرآن دولت
 کرده را لیکن نسیان توجیه سابق از سابقان مذکورین لطیف الاستعداد اند چه نسیان توجیه سابق
 بالکلیه از توجیه کلی متوجه الیه بالفعل و کم شدن در آن خیر میسر بود و عدم نسیان توجیه نه چنین است غایب
 سالی الاسباب در سابقان آن توجیه شمول و سران در کلیه ایشان پیدا می کند و بدان ایشان نیز حکم
 روح شان میگیرد و حکم معاشان الحقیقین که از فرق در میان شمول محبوبان و شمول سابقان
 در رنگ فرق میان حقیقت شی و صورت شی است که کما هو الظاهر علی الذی به آرسه محبان
 و مردان کامل را این هم شمول نیز متحقق است لیکن کالتیق است و ائمی نیست شمول دائمی خاصه
 محبوبان است به معرفت به مجذوبان از باب تلبوب چون در مقام قلب تکلیف و تسبیح پیدا
 کنند و معرفتی و صحیح که مناسب آن مقام است ایشان را میسر شود و می توانند که طالبان را

توجیه روحی مندرج را باعتبار آنست که توجیه روح است که در نهایت همین توجیه میماند و پس پس مراد از اندراج نهایت در بدایت اندراج صحت نهایت است و در بدایت نه حقیقت نهایت که اندراج او در بدایت محال است تواند بود که عدم ایشان لفظ صحت برای ترغیب طمأنینه این طریقی بوده باشد و الحقیقه ما حقیقت یعون الله تعالی و سابقان که اسباب ایشان بی تعلق است بلکه توجیه و حضور آمده اند آن اسباب نیز قلبی است و آنراست است از توجیه سابق روح که با کل بوسیله تعلق بیان زایل نشده است نسبت عمل از برای ظهور توجیه سابق جماعه راست که بوسیله این تعلق توجیه سابق را فراموش کرده اند کسب گویا از برای تنبیه بر توجیه سابق است و مذکور است مرآن دولت کرده را لیکن نسیان توجیه سابق از سابقان مذکورین لطیف الاستعداد اند چه نسیان توجیه سابق بالکلیه از توجیه کلی متوجه الیه بالفعل و کم شدن در آن خیر میسر بود و عدم نسیان توجیه نه چنین است غایب سالی الاسباب در سابقان آن توجیه شمول و سران در کلیه ایشان پیدا می کند و بدان ایشان نیز حکم روح شان میگیرد و حکم معاشان الحقیقین که از فرق در میان شمول محبوبان و شمول سابقان در رنگ فرق میان حقیقت شی و صورت شی است که کما هو الظاهر علی الذی به آرسه محبان و مردان کامل را این هم شمول نیز متحقق است لیکن کالتیق است و ائمی نیست شمول دائمی خاصه محبوبان است به معرفت به مجذوبان از باب تلبوب چون در مقام قلب تکلیف و تسبیح پیدا کنند و معرفتی و صحیح که مناسب آن مقام است ایشان را میسر شود و می توانند که طالبان را

فاندر رسانند و وصفت ایشان انجذاب و محبت قلبی جامع طلائی حاصل شود هر چند از ایشان کمال
 نرسد چنانچه ایشان خود بجهت کمال نرسیده اند و گیر بر او واسطه حصول کمال نمیتوانند شد مشهور است
 که از ناقص کمال نیاید اما افادۀ ایشان هر قدر که باشد پیش از افادۀ ارباب سلوک است هر چند بنیابت
 سلوک رسیده و جذب منتصیان پیدا کنند اما بتمام تلکشان را بطریق سیرین الله را بشمارد و نیاید و با
 چه منتهی غیر مرجع عالم بر یکدیگر افادۀ ندارد چه او را بعالم رسانسته و آنچه نمانده با افادۀ تواند نمود و شرح مستند
 را که برین مکتب گویند باعتبار آنست که او در مقام برزخیت که مقام قلب است فرو آمده است و از هر دو
 جهت روح و نفس حقیقی و افرگرفته است از جهت روح از قوی استفاده میکند و از جهت نفس با وجود
 خود افادۀ مے نماید زیرا که او را توجیه حق سبحانه و تعالی با توجیه خلق جمع شده است که هیچ کدام حجاب دیگری نیست
 پس افادۀ استفاده معاً او را حاصل است بعضی از مشایخ ازین برزخیت برزخیت بین اخلق و اسحق میخوانند
 و شرح برین را جامع بنین تشبیه و التزم میگورند پوشیده نماند که این هم برزخیت که بنا بر آن بر سکر است
 لایق مقام شیخی که بنینکے آن بر صحت نیست زیرا که نفسشان درین مقام در غلبات افوار روح
 مندرج است و همان اندراج منشا سکر شده است و در مقام برزخیت قلب نفس روح از یکدیگر
 جداست پس تا چنانکه در آن گنجایش نباشد بلکه آنها همه صحو است که مناسب مقام دعوت است ^{هذه}
 و شرح کامل را چون در مقام قلب فرود می آید بواسطه برزخیت مناسبت بعالم میدی کند و واسطه
 حصول کمالات مستعدان کمالات می شود و مجذوب شکون نیز چون در مقام قلب است بعالم مناسبت
 دارد و توجیه را از ایشان درینغ نمیدارد و از انجذاب و محبت اگر چه تسلی باشد نیز نصیب بدست ورده
 است لاجرم راه افادۀ هر دو کساده است بلکه گویم که نسبت افادۀ مجذوب شکون بیش از کسیت افادۀ
 منتهی مرجع است و کسیت افادۀ منتهی زیاده از کسیت افادۀ مجذوب است زیرا که منتهی مرجع را هر چند
 بعالم مناسبت پیدا شده است اما و صورت است فی الحقیقت مبداء است منصف بربگ سهل است
 و باقیست با و این مجذوب مناسبت بعالم فی الحقیقت است و از جمله افراد عالم است باقی است ^{باز}

این کلمات از کتب معتبره است
 در بیان این مقام که در این کتب
 مذکور است که در این مقام
 که در این کتب مذکور است
 که در این کتب مذکور است
 که در این کتب مذکور است
 که در این کتب مذکور است
 که در این کتب مذکور است
 که در این کتب مذکور است

برقائے که عالم بان بقاباتی است پس ناچار طالبان بواسطه نسا نسبت حقیقی از مجذوب بیشتر فائده گیرند
 منتهی مرجع کمتر لیکن افادہ مراتب کمالات ولایت مخصوص منتهی است پس لاجرم در کیفیت افادہ منتهی
 راجع باشد و ایضا منتهی رافی بحقیقت است و نوجوب نیست و مجذوب صاحب است و توجہ است بہت
 کا طالب اپیش سے برود چند بجز کمال سادہ و ایضا نہایت توجہ کہ طالبان را از مجذوبان حاصل سے شود
 همان توجہ سابق روح است کہ فراموش کردہ بودند و صحبت شان بیاد ایشان آمدہ بطریق اندراج و توجہ
 قلبی حاصل گشتہ بخداوت توجہ یکدیگر و صحبت منتهیان پیدا میشود و توجہ جاہوت است کہ بیشتر اصلا سوجوہ و ذہن
 و متوقف بود بر زمانے روح بلکہ بر بقائے او بود و حقیقی پس لا بد توجہ اول بہ سہل الحصول باشد و توجہ
 ثانی بتعذر الوجود ہر چه سہل است بیشتر است ہر چہ تعذر است کمتر از توجہ است کہ گفتہ اند کہ در تحصیل حجت
 جد پیش شیخ مقتدا واسطہ نیست چنان نسبت اورا اول حاصل شدہ بود کہ بواسطہ نسیان بہ تنبہ و تفسیر
 محتاج گشتہ بہذا این شیخ را شیخ تعلیم میگوند شیخ تربیت و در حجت سلوک اورا سے قطع سازل سلوک
 شیخ مقتدا و کار است و تربیت آن ضروری شیخ مقتدا را نشاید کہ این قسم مجذوب ممکن را با فادہ عام
 نصحت بہر دور مقام تکمیل و شیخی نشاندہ چہ بعضے از طالبان باشند کہ استعداد ایشان بلند افتادہ باشد
 و قابلیت کمال تحصیل برود حاصل داشتہ باشند و صحبت این مجذوب اگر افاضت تکمیل کہ آن استعداد حاصل شود
 و آن قابلیت بر طرف گردد مثلاً زمینے کہ قابلیت تمام از براسے زراعت گندم داشتہ باشد اگر تخم
 گندم در آن زمین اندازند بار بار اندازہ استعداد نیکوی آرد و اگر در آن زمین تخم ردی گندم یا تخم نخود اندازند
 چه جائے بار کہ تنلوب القابلیت گردد و اگر بالفرض شیخ مقتدا اصلاحت و نصحت او میدہد یعنی افادہ
 دروسے باید باید کہ افادہ اورا مقتید سازد و بعضے قیود مثل ظہور سنا نسبت طالب بطریق افادہ او
 و عدم اضاعت استعداد این و صحبت او و عدم طغیان نفس او درین ریاست و اقتدا چہ سہوائے
 نفسانی از وسے زائل شدہ است بواسطہ عدم تزکیہ نفس و چون معلوم کنند کہ طالب از وسے نہایت
 افادہ اورا مستفیدہ و در مقتدا و طالب ہنوز قابلیت ترقی است باید کہ بوشے این معنی را خاطر سازد و اورا

مقتدا در مقام تکمیل و شیخی نشاندہ چہ بعضے از طالبان باشند کہ استعداد ایشان بلند افتادہ باشد
 و قابلیت کمال تحصیل برود حاصل داشتہ باشند و صحبت این مجذوب اگر افاضت تکمیل کہ آن استعداد حاصل شود
 و آن قابلیت بر طرف گردد مثلاً زمینے کہ قابلیت تمام از براسے زراعت گندم داشتہ باشد اگر تخم
 گندم در آن زمین اندازند بار بار اندازہ استعداد نیکوی آرد و اگر در آن زمین تخم ردی گندم یا تخم نخود اندازند
 چه جائے بار کہ تنلوب القابلیت گردد و اگر بالفرض شیخ مقتدا اصلاحت و نصحت او میدہد یعنی افادہ
 دروسے باید باید کہ افادہ اورا مقتید سازد و بعضے قیود مثل ظہور سنا نسبت طالب بطریق افادہ او
 و عدم اضاعت استعداد این و صحبت او و عدم طغیان نفس او درین ریاست و اقتدا چہ سہوائے
 نفسانی از وسے زائل شدہ است بواسطہ عدم تزکیہ نفس و چون معلوم کنند کہ طالب از وسے نہایت
 افادہ اورا مستفیدہ و در مقتدا و طالب ہنوز قابلیت ترقی است باید کہ بوشے این معنی را خاطر سازد و اورا

مسح علیہ من کتبہ و کتبہ فی حقہ و کتبہ فی حقہ و کتبہ فی حقہ و کتبہ فی حقہ

نخصت بد بھرتا کار خود را از شیخ و دیگر بنام رساند و خود را منجی ندانند و باین حمید راه زنی مردم نکنند مثال
 این مثل آنکه مناسب وقت و حال او داند کور سازد و بآن وصیت تمام نموده نصرت بد بھرتا منجی
 مرجوع در افادہ و تکمیل محتاج باین می نمود نصرت چه اورا بواسطہ جامعیت بجمیع طرق دستعداوات مناسبت
 کرس از دوسے بقدر استعداد و مناسبت بجزہ توان یافت چہ تفاوت و در نصرت و بطور بواسطہ اوقات
 مناسبت و ضعف آن و صحبت شیوخ و مقتدایان نیز متصوّر است اما در اصل اوقات اوہ مساوی الانکار
 اند شیخ مقتدر را در وقت افادہ طالب التجا بحجاب حق سبحانہ و اعصماء مجمل متین کہ **خوفاً لکن یومئذ**
یتعجبون کہ فی ہذہ الاشیاء لازم است و این التجا چہ درین امر بلکه در جمیع امور دور و جمیع اوقات
 حق سبحانہ انا و تعالی اور اعطا فرمودہ است در ہرچ دقتی از اوقات در ہر فعلی از افعال از دوسے
منفک فی شئ و ہذہ ذلک فضل اللہ یؤتی من یشاء و اللہ ذوالفضل العظیم مقصد ثانی در
بیان آنچه تعلق بسلوک دارو بد آنکہ طالیے چون بطریق سلوک متوجہ فرقی کرد و اگر با سبکیہ است او
 برسد دوران فانی و متسکک گردد و اطلاق قنار و سے در وقت می آید و بعد از بقا بآن انہم اطلاق بقا
 بروئے علم است و باین فنا و بقا بترتیب اولی از ولایت مشرفے کرد و لیکن اینجا تفصیل است کہ بسط
 سخن در ان ضرور است ہمہ میدانیے کہ از ذات تعالی و تقدس میرسد و انواع است نورے است کہ
 با ایجاد و انفا و تخلیق و تزئین و احیا و امات و اشغال آنها تعلق دارد و خود دیگر یا میان و معرفت بسیار
 کمالات مراتب و ولایت و نبوت متعلق است نوع اول از قبض متوسط صفات و پس نوع ثانی
 بعضی را بتوسط صفات است و بعضی دیگر را بتوسط صفات و فرق در بیان صفات و شیوات
 بسیار دقیق است **لا یظہر الا حکما** یعنی **الاحق بکم العلم بعد الذکر و لغیر علیہ لکن لکن** لکن لکن
 بجز صفات خارج موجود و زائد بر ذات تعالی و تقدس و شیوات مجرد اعتبار اند و ذات حق عظمی
 این بحث بشا لے روشن گردد آب مثلاً بالطبع از بالا بہ پایین فرومی آید این فعل طبیعی در رو اعتقاد
 حیات و علم و قدرت و از اوت پیدای کن چہ از باب علم بواسطہ الفعل خود بقصفاک علی خود از بالا بسایا

این متن را در کتاب المیزان فی تفسیر القرآن ج ۱ ص ۱۸۱
 در حدیثی از امام رضا علیه السلام مذکور است که کسی را دیدم که در مجلس
 دعا می خواند و در آن دعا فرموده است یا رب انزل علی این شخص
 علم و فضل و کرم و رحمت و انوار و کرامت و باریک باطن و بزرگواری
 و ایضا در کتاب المیزان ص ۱۸۱ در حدیثی از امام رضا علیه السلام مذکور است
 که در آن دعا فرموده است یا رب انزل علی این شخص علم و فضل و کرم
 و رحمت و انوار و کرامت و باریک باطن و بزرگواری و ایضا در کتاب
 المیزان ص ۱۸۱ در حدیثی از امام رضا علیه السلام مذکور است که در آن دعا
 فرموده است یا رب انزل علی این شخص علم و فضل و کرم و رحمت و انوار
 و کرامت و باریک باطن و بزرگواری و ایضا در کتاب المیزان ص ۱۸۱

می آیند و توجه بنوق نمانند و علم تابع حیوة است و اراده
 تابع علم است و قدرت نیز ثابته شد چه ارادته تخصیص احد المتقدّمین
 است این اعتبارات در ذات آب بمنزل شیونات است
 اگر با وجود این اعتبارات صفات زائده در ذات آب اثبات کرده شود بمنزل صفات
 است بوجود زائده آب باعتبار آن اولی الحی و عالم قادر و مریضی توان گفت از برای این اسامی
 ثبوت صفات زائده در کار است پس آنچه در عبارت بعضی مشایخ در اثبات اسامی مذکوره از برای
 آب واقع شده است مبتنا آن عدم فرق است میان شیون و صفات و همچنین حکم بنی وجود صفات
 نیز محمول است بر عدم آن فرق و فرق دیگر در میان شیون و صفات آنست که مقام شیون مجموع
 قوی ایشان است و مقام صفات پنجمین است محمد رسول الله تعالی علیهم السلام و اولیای
 که بر برگ در آنند و صفات اولی الله تعالی علیهم اجمعین و صفات ثانی ایشان را بتوسط شیونات
 و سایر آبها و جماعه که بر اقامه ایشانند صلوات الله تعالی و برکات الله تعالی علی سیدنا و علیهم
 آنکه بر هر وصول این فیض بلکه فیض اول هم ایشان را بتوسط صفات است پس گوئیم که اسکیت
 آن سرور است علی الصلوة والسلام و واسطه وصول فیض دویم است ظل شان العلم است و این
 شان جان جمیع شیون اجمالی و تفصیلی است و آن ظل معتبر بقابلیت ذات تعالی و تقدس شان
 علم را بلکه جمیع شیون اجمالی و تفصیلی را لیکن باعتبار شمول شان علم را اینها را باید دانست که این قابلیت
 اگر چه بر رخ است بیان ذات عزت الله و میان شان العلم آنچه چون یک جهت او بزرگ است
 و آن جهت ذات است تعالی شان الله و در بر رخ نیز بزرگ آن پیدا میشود پس آن بر رخ بزرگ است
 و دیگر که شان العلم است مصیغ است پس ناچار آن را ظل آن شان گفته شد و ایضا ظل شیوعا
 از ظهور شیوعا است اگر چه بر شیوعا و شمال باشد در مرتبه دویم و چون حصول بر رخ بعد حصول طرفین است
 لاجرم این بر رخ در وقت مریضی و سختی آن شان منکشف میشود پس باعتبار این ظهور تا با نظر اطلال

لکل حال خصوصاً این
 تسلط از طرف علم
 علی حقیقت خود معلوم
 می باشد که در علم
 ان الصلوات که در
 ان الذمیرات الیسین
 فی الخلق و غیره
 همه است که در علم
 بطریق علم الهی
 الی صفات علم الالهی
 بلکه در علم الهی

در هر دو عالم
 علم را بر علم
 در هر دو عالم
 علم را بر علم
 در هر دو عالم
 علم را بر علم
 در هر دو عالم
 علم را بر علم

معرفت
 تالیفات
 در بیان صفات
 و کمالات
 و اولیای
 و انبیا
 و اولاد
 و ائمه
 و صالحان
 و عابدان
 و زهادان
 و سادگان
 و ساری
 در بیان
 و در بیان
 و در بیان
 و در بیان
 و در بیان

ظلمت مناسب افتاده و طالع از آفتاب الهی که بر قدم رسد اندر صلی الله تعالی علیک و علیک السلام
 و بارک اسمائے که از باب ایشان اندر وصول فیض ثانی طلال آن قابلیت جامع اندو کا انتقال
 اندر آن ظل مجلل را و آری باب سائر انبیا صلوات الله تعالی و نسبت بقائه علی نبینا و علیکم و واسطه وصول
 فیض اول و ثانی ایشان را قابلیت اقصاف ذانت عزت سلطاناً بصفات موجوده زائده و طالع
 که بر قدم ایشانند از باب ایشان صفات است و بحق وصول فیض اول و ثانی و واسطه وصول
 فیض اول مرآن سرور علی الصلوة والسلام که قابلیت اقصاف ذانت تعالی و تقدس
 مرتبت صفات را کوشیا قابلیت که وسایل فیض سائر انبیا صلوات الله تعالی و نسبت بقائه
 علیکم و علیک السلام و طالع آن جامع اندو کا انتقال فیض اول نیز ایشان را ایجاد است که صفات
 محمیان را و وسایل وصول فیض اول بعد از واسطه وصول فیض ثانی بخلاف دیگر انبیا که یکی است
 بصفه ایشان محمد مرآة العارفین که در باب حضرت علی الصلی علیه و آله و آله و سلم و قابلیت اقصاف
 ساخته اند نشان آن بعد از حق میان شیون و صفات بلکه عدم علم است بر مقام شیون و الله یخفی
 ما یشاء علی العباد لعلکم تتقون پس متوجه شد که رتب آن حضرت علی الصلی علیه و آله و آله و سلم رتب از باب
 هم در مقام شیون و هم در خانه صفات و واسطه وصول سر و فیض است و نیز معلوم گشت که وصول
 فیض مراتب کالات و ولایت آن حضرت علی الصلی علیه و آله و آله و سلم از ذات است و نیز معلوم گشت که وصول
 سیرت است و اعتبار زیادتی در ایشان از مرتبه عات عقل است لکن تخیلی ذاتی مخصوص او گشت و کمال
 آیهان او چون از راه او فیض میگیرند ایشان را نیز ازین مقام شرفی بدست آمد و دیگران را چون واسطه
 صفاتی در میان است و صفات موجود زائده موجودند خارج خصیصه در میان افتاد و تخیلی صفاتی نامر
 ایشان گشت آید و است که قابلیت اقصاف هر چند اعتبار است و وجود زائده در وجه صفات موجود
 در قابلیت ایشان همچون قابلیت در رنگ بر اثر در میان ذات و صفات بلکه میان شیون صفات

بعضی چون فیضی و صاحب کمال

پس تا چارین فانی را فانی فی اسد بنا میگفت و باقی را باقی باسد بنا میگفت مطلق فانی و باقی میتوان
گفت یا تقیه یعنی فانی در صفت علم یا باقی آن صفت پس تا چار فناناے محمدیان آید
و بقاے ایشان اکل و ایضا عروج محمدی چون بجایست یون است و شیون را با عالم هیچ مناسبتی
نیست چه عالم ظل صفاتست نه ظل شیون پس فناناے سالک شانه مستلزم فناناے مطلق او باشد
و حیاتی هیچ بقاے وجود سالک و اثر او نماند و همچنین بر تقدیر بقا تمام خود آن شان باقی بیگردد
تخلف فانی در صفت که تمام از خود نمی برآید و اثرش زایل نیگردد و چه وجود سالک اثر برهان صفت
مطلق آن پس ظهور اصل ماحی و جو نخل باطل نباشد و بقا با ندره فنا است پس محمدی از رجوع بقا
بشریت این باشد و از خوف روزه محفوظ چه او یکی از خود برآمده است و با وجود باقی گشته درین محل
موجود صانع باشد بخلاف در صورت فنا که خود در اینجا بواسطه بقاے اثر وجود سالک ممکن
است از اینجا تواند بود و اخلا فیکه در میان مشایخ قدس الله تعالی امیر المومنین و جو از رجوع و اصل عدم
چرا آن واقع است حق است که اگر محمدیست محفوظ است از خود و اول و نخط است و همچنین است
تکلیف فیکه در زوال اثر وجود سالک بقا از فناست او واقع است بعضی بزوال عین و اثر قائل گشته اند
بعضی دیگر بزوال اثر را جانزند است تا اند حق درین باب نیز تفصیل است اگر محمدیست عین و اثر هر دو
که میسازد و غیر او را اثر زوال نمی شود چه صفت که اصل اوست باقی است پس زوال فعل آن
پس ممکن نباشد اینجا و تبقیه نیست باید است که مراد از زوال عین و اثر زوال شهودیست وجودی
چه قول بزوال وجودی مستلزم الحاد و زندقه است و جماعه اذین طائفه زوال وجودی تصور کرده اند
از زوال اثر ممکن گریخته اند و آن را الحاد و زندقه دانسته اند و الحق ما سحقت باعد که بیست و پنج
حجبت است که با وجود قول بزوال وجودی بزوال عین نیز قائل گشته اند چه حکم بزوال عین وجود در رنگ
حکم بزوال اثر مستلزم الحاد و زندقه است با جمله زوال وجودی در عین و اثر مخالفت و شهودی
همه دو ممکن بلکه واقع لیکن مخصوص محمدی مشرب است پس محمدیان تمام از قلب می آیند و بقلوب

فانی را فانی فی اسد بنا میگفت
و باقی را باقی باسد بنا میگفت
مطلق فانی و باقی میتوان
گفت یا تقیه یعنی فانی در
صفت علم یا باقی آن صفت
پس تا چار فناناے محمدیان
آید و بقاے ایشان اکل و
ایضا عروج محمدی چون
بجایست یون است و شیون
را با عالم هیچ مناسبتی
نیست چه عالم ظل صفاتست
نه ظل شیون پس فناناے
سالک شانه مستلزم
فناناے مطلق او باشد
و حیاتی هیچ بقاے وجود
سالک و اثر او نماند و
همچنین بر تقدیر بقا
تمام خود آن شان باقی
بیگردد و بقا با ندره
فنا است پس محمدی از
رجوع بقا بشریت این
باشد و از خوف روزه
محفوظ چه او یکی از
خود برآمده است و با
وجود باقی گشته درین
محل موجود صانع
باشد بخلاف در صورت
فنا که خود در اینجا
بواسطه بقاے اثر وجود
سالک ممکن است از
اینجا تواند بود و
اخلا فیکه در میان
مشایخ قدس الله تعالی
امیر المومنین و جو از
رجوع و اصل عدم چرا
آن واقع است حق است
که اگر محمدیست
محفوظ است از خود و
اول و نخط است و
همچنین است تکلیف
فیکه در زوال اثر
وجود سالک بقا از
فناست او واقع است
بعضی بزوال عین و
اثر قائل گشته اند
بعضی دیگر بزوال
اثر را جانزند است تا
اند حق درین باب
نیز تفصیل است اگر
محمدیست عین و اثر
هر دو که میسازد و
غیر او را اثر زوال
نمی شود چه صفت
که اصل اوست باقی
است پس زوال فعل
آن پس ممکن
نباشد اینجا و
تبقیه نیست باید
است که مراد از
زوال عین و اثر
زوال شهودیست
وجودی چه قول
بزوال وجودی
مستلزم الحاد و
زدنقه است و
جماعه اذین
طائفه زوال
وجودی تصور
کرده اند از
زوال اثر
ممکن گریخته
اند و آن را
الحاد و زندقه
دانسته اند
و الحق ما
سحقت باعد
که بیست و
پنج حجبت
است که با
وجود قول
بزوال
وجودی بزوال
عین نیز
قائل
گشته اند
چه حکم
بزوال
عین
وجود در
رنگ حکم
بزوال
اثر
مستلزم
الحاد و
زدنقه
است با
جمله
زوال
وجودی
در عین
و اثر
مخالفت
و شهودی
همه دو
ممکن
بلکه
واقع
لیکن
مخصوص
محمدی
مشرب
است
پس
محمدیان
تمام
از قلب
می آیند
و بقلوب

می پیوندند از تعلق احوال از اندوخته تفتت با سواس بالکلیه در روز دیگر از چون وجود آنها را می
است و تعلق احوال تقدیر وقت شخصی از مقام قلب ندارد چه وجود آنها و تعلق احوال از نسبت
متوجه حقیقت با سواس قلبیه است پس شهود دیگران همیشه در پرده باشد چه هر قدر که از بقایا به وجود
آب است پرده مطلوب همان قدر است و چون اثر باقیمت پرده همان از است معرفت
اگر ساکن از راه سلوک غیر متعارف در مرتبه از مراتب فوق است که رب اوست برسد و آنکه آن
هم رسد در آن مرتبه فانی و تسلیم کرده و فانی اندر آن صورت گفتن نیز درست است همچنین
است بقایان مرتبه تخصیص فانی اندر آن است که آن مرتبه افولی است از مراتب
سائر آفنیه معرفت سلوک انواع است بعضی را به تقدم جذب است و بعضی دیگر را جذب بر
سلوک شان مقدم است و جماعه را در اثنای سلوک جذب حاصل میشود و همیشه را به تنازل
سلوک میسر شود اما آنچه جذب بر میسرند تقدم جذب میباید راست و باقی اقسام همچنین تعلق دارند
سلوک همچنان عبارات اوسط مقامات عشره مشهوره است به ترتیب و تفصیل و در سلوک همچون
خلاصه مقامات عشره حاصل میشود به ترتیب و تفصیل کار سه ندارد علم بوحده وجود و ماندن از احوال
و میان و رعیت و انیه بجهت تقدم یا متوسطه است است سلوک خالص جذب بینت میان با مثال
این علوم مناسبت نیست چنانکه بالا گذشت و حق الیقین همچنین را نیز بعلوم مناسبه توحید وجود است
تست بر جایان حق الیقین بتمام مناسب از باب توحید وجود کرده اند آن حق الیقین چندان
مبتدی یا متوسط است معرفت بعضی مشایخ فرموده اند که چون کار طایب بجز به برسد بعد از آن
را بر همان جذب است و پس یعنی احتیاج متوسط را بر دیگر ندارد و جهان جذب کافی است اگر این
جذب جذب بر سیر فی امداراده نموده اند نسبت کافی است اما لفظ را بر نسبت فی این اراده است چه بعد
از سیر فی امداراده نیست که در قطع آن محتاج بر این باشد همچنین جذب به تقدم هم را در نیست
چنانکه تنها در از عبارت است پس ناچار جذب به متوسط اراده نموده باشند و کفایت او در وصول مطلوب

سه تعلق نفسی
سه تعلق حسی
سه تعلق عقلی
سه تعلق روحانی
سه تعلق غیبی
سه تعلق شریقی
سه تعلق اخلاقی
سه تعلق فاضلی
سه تعلق کمالی
سه تعلق سلطانی
سه تعلق مملکتی
سه تعلق سلطنتی
سه تعلق مملکتی
سه تعلق سلطنتی

سه بیاض است از آن که را در سلوک کشد بانکه نامهم

قال في الرسالة المشهورة لا زوسل الله على قلبه قال في وقت لا يصحني فيه غيري في وقت الصلاة من على الله صله الله
كان اذا دخل منزله من دخله ثلثه اجزاء جزء الله وجزء لاهله وجزء لنفسه وفي يوم السجود على الصلاة والسلام ان كنت
تحدثك كما ان يست يظن وفي بعض - وهذا الحديث بنظرنا كتب بتمكده الصريحة تكثير في المسئلة

في مع الله وقت مراد وقت نه این تجلی برقی است زیرا که این تجلی در حق آن سرور که بادشاه
مراد است علی الصلوة والسلام وانی است بلکه نوعی از خصوصیت درین تجلی وانی است
که آن بسبب قلت واقع است مگر لا یخفی علیکم انما یاه معرفت شایخ قدس الله تعالی
است و در بیان حدیثی در مع الله وقت لا یخفی فی قلبه ملک مقرب و لا یخفی علی احد
قطرانه اندر جمع از وقت و وقت ستم مراد نموده اند و جمع دیگر بگذرت وقت قائل گشته اند
در حق آنست که با وجود استمرار وقت و وقت نادر نیز متحقق است حکایتی از ایشاره الیک انما اولو این
صفتی آن وقت نادر در وقت ادراک است و همانا که آن سرور علی الصلوة والسلام در حدیث
قدس عینی فی الصلوة بان اشارت فرموده است و ایضا آن سرور فرموده علی الصلوة والسلام و الخیر
اقرب ما یكون العبد من الترتب فی الصلوة وقال تبارک و تعالی و انصدق اذ توت پس در هر
وقت که قرب آبی جگشانه بیشتر است گنجایش غیر در آن وقت متنی تراست و آنچه بعضی از شیخ قدس
الله تعالی است فرموده است و از قوت حال خود و استمرار آن چنین خبر داده است حیث قال
تعالی فی الصلوة کما یقبل الصلوة فالصلاة الذکریة الذکریة الذکریة الذکریة الذکریة الذکریة الذکریة الذکریة
و لا یخفی انما یاه معرفت شایخ قدس الله تعالی که با وجود استمرار حالتی نادره
هم واقع است یا نه جمع را که بر بگذرت وقت اطلاع نداده اند یعنی آن قائل گشته اند و جمع دیگر را
که ازان مقام بهره داده اند بان اعتراف نموده اند و بحق کسی را که بطفیل آنحضرت علی الصلوة
و الخیر و زنا جمینت دادماند و از دولت قرب آن شیرینی ارزانی داشته اند اهل قلیل اند و در حق
الله سبحانه و تعالی که به نصیحت این هدایا المصلح من محمد علی علیه السلام و الخیر و الخیر و الخیر
معرفت مستهبان از باب صفات در علوم و معارف مجذوبان نزد یکند و از دولت شرف
هر دو شان نیز کم رنگ چه هر دو از از باب قلوب اند حکایتی از باب از باب صفات از تقابل
اطلاع اند بخلاف مجذوبان و ایضا از باب صفات بواسطه سلوک و عروج بفرق قرب بیشتر دارند

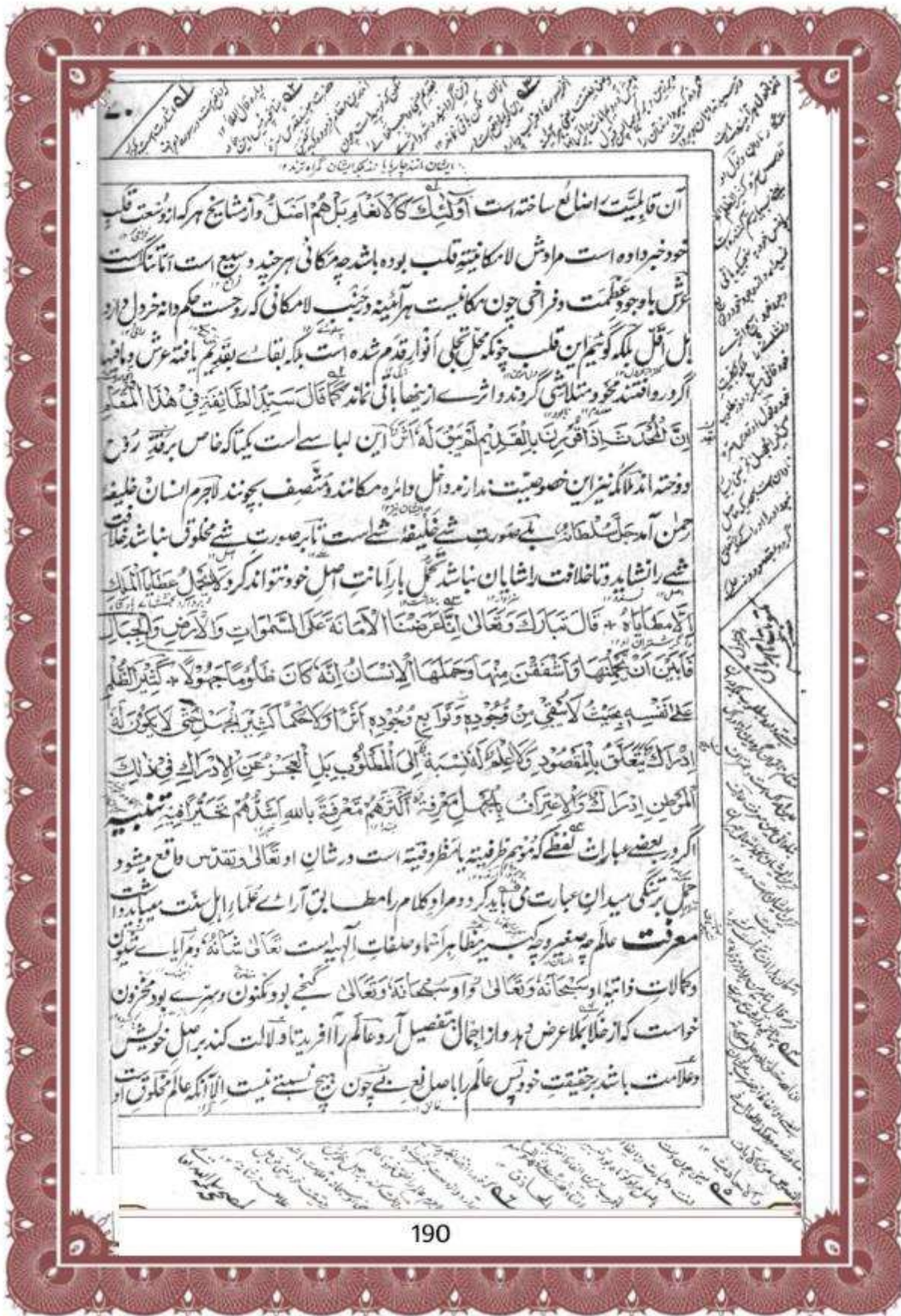
منه و انما یخفی فی قلبه ملک مقرب و لا یخفی علی احد
وقت نادر در وقت ستم مراد نموده اند و جمع دیگر بگذرت وقت قائل گشته اند
در حق آنست که با وجود استمرار وقت و وقت نادر نیز متحقق است حکایتی از ایشاره الیک انما اولو این
صفتی آن وقت نادر در وقت ادراک است و همانا که آن سرور علی الصلوة والسلام در حدیث
قدس عینی فی الصلوة بان اشارت فرموده است و ایضا آن سرور فرموده علی الصلوة والسلام و الخیر
اقرب ما یكون العبد من الترتب فی الصلوة وقال تبارک و تعالی و انصدق اذ توت پس در هر
وقت که قرب آبی جگشانه بیشتر است گنجایش غیر در آن وقت متنی تراست و آنچه بعضی از شیخ قدس
الله تعالی است فرموده است و از قوت حال خود و استمرار آن چنین خبر داده است حیث قال
تعالی فی الصلوة کما یقبل الصلوة فالصلاة الذکریة الذکریة الذکریة الذکریة الذکریة الذکریة الذکریة الذکریة
و لا یخفی انما یاه معرفت شایخ قدس الله تعالی که با وجود استمرار حالتی نادره
هم واقع است یا نه جمع را که بر بگذرت وقت اطلاع نداده اند یعنی آن قائل گشته اند و جمع دیگر را
که ازان مقام بهره داده اند بان اعتراف نموده اند و بحق کسی را که بطفیل آنحضرت علی الصلوة
و الخیر و زنا جمینت دادماند و از دولت قرب آن شیرینی ارزانی داشته اند اهل قلیل اند و در حق
الله سبحانه و تعالی که به نصیحت این هدایا المصلح من محمد علی علیه السلام و الخیر و الخیر و الخیر
معرفت مستهبان از باب صفات در علوم و معارف مجذوبان نزد یکند و از دولت شرف
هر دو شان نیز کم رنگ چه هر دو از از باب قلوب اند حکایتی از باب از باب صفات از تقابل
اطلاع اند بخلاف مجذوبان و ایضا از باب صفات بواسطه سلوک و عروج بفرق قرب بیشتر دارند

که در تمام صفات مع نیر

کتابخانه حضرت امام
 مرکز اسناد و کتابخانه ملی
 سازمان اسناد و کتابخانه ملی
 جمهوری اسلامی ایران

عجب زبان عجب ناکرده لیکن محبت اصل دامنگیر شایسته اگر چه محبت در میان است چه عجب اگر
 بحکم اکثر جمع من لکنت در مجذوبان نیز قرب و معیت اصل اعتبار کرده شود پس مجذوبان و محبت
 مناسبت مجذوبان دارند چه ذاتی و کلامی و کلامی و مجذوبان نیز متحقق است معرفت در
 عبارت بعضی ازین طائفه واقع است که اقطاب را تجلی صفات است و افراد را تجلی ذات و درین
 سخن بحال تا اهل است و قطب محمدی مشرب است مجذوبان را تجلی ذات است آری در این تجلی
 نیز تفاوتهاست تقریباً افراد راست اقطاب نیست آنها هر دو را از تجلی ذات نسبت است مگر آنکه گوئیم
 که اقطاب تطبیق ابدال مراد داشته باشد که بر قدم حضرت اسرافیل است نیز بر قدم محمد معرفت
 إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ أَذْوَاجًا مِمَّنْ يَمِيزُ اللَّهُ تَعَالَى بَعْضَهُمْ مِنْ بَعْضٍ وَجَعَلَهُمْ لِيَفْقَهُوا كَلِمَاتٍ يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ أَسْنَانِهِمْ
 بِرُوحٍ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِمْ وَيَخْتَلِفُ أَلْوَانُهُمْ فِي الْحَدِيثِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ خَبِيرٌ
 آمد و نسبت روح با بدن همچو نسبت اوست تَعَالَى وَكَذَلِكَ يَسْتَبْشِرُ بِالْمَاءِ الْغَدِيقِ لَئِنْ لَمْ يَنْزِلْ
 بِهِ سَمَاءً مِنْ سَمَاءٍ لَفُوتِحُوا فِيهَا نَارًا أَلْتَمَسُوهَا لَئِنْ لَمْ يَنْزِلْ بِهَا سَمَاءً مِنْ سَمَاءٍ لَفُوتِحُوا فِيهَا نَارًا
 قیوم عالم است قیومیت او تَعَالَى مَرْدَانَ رُبَّ وَسْطَةِ قِيُومِيَّتِهِ رُوحِ اسْتِ بَرَقِيْنِيْكَ وَارُوسِ شَوْ
 مَحَلِّ وَرُودَانِ فَيْضِ ابْتِدَاءِ رُوحِ اسْتِ بَرَقِيْنِيْكَ وَارُوسِ شَوْ مَحَلِّ وَرُودَانِ فَيْضِ ابْتِدَاءِ رُوحِ اسْتِ
 بیچونی و بیچگونگی آفریده شده اجرام بیچون و بیچگونگی حقیقی را در روح گنجایش آمد که از
 آن روح بیگانه و کائناتی و لکن کَسْبَةَ قَلْبِ هَدَى الْقَلْبِ جَدَانِ وَهَسَابًا وَجُودًا وَنُوعِمْ وَفَرَاخًا چنان در اصل
 و اثره مکنان در بران چونی و چونی تقسیم گنجایش لامکانی که تقدس از چندی و چونی است نماند
 لامکانی در مکان گنجایش ندارد و بیچون و بیچون آرام نسیم و پس تا جا گنجایش و قلب عبودیت
 مضمون که لامکانی است و در آن از چندی و چونی است متحقق گشت تخصیص قلب عبودیت بنا بر
 آنست که قلب نیز مضمون کامل از افق لامکانی فرود آمده است و گرفتار چندی و چونی شده و حکم
 آن گرفته پس بواسطه این نزول و گرفتاری چونکه در اصل و اثره مکانی شده است و چونی پیدا کرده است

کتابخانه حضرت امام
 مرکز اسناد و کتابخانه ملی
 سازمان اسناد و کتابخانه ملی
 جمهوری اسلامی ایران



این قابلیت اصناع ساخته است اولیاً کلاً کلاً لغویاً بل هم امتداد و آرشانج هر که از نوعت قلب
 خود خبر داده است مرادش لاسکانتیه قلب بوده باشد چه مکافی هر چند وسیع است آنگاه است
 عرش با وجود عظمت و فراخی چون مکافیت هر مبنیه و جنب لاسکانتی که در دست حکم دانسته خرد از
 بل اقل بلکه گوئیم این قلب چونکه محل نبی انوار قد مر شده است بگانه بقای بقیم یافته عرش و باقی
 اگر در او آمده خود متلاشی گردند و اثرش از یجا باقی نماند بحکم قال سید الطائفة فی هذا المعنی
 ان القلوب اذا قرینت بالقلوب لم یبق له اثر ان لباسه است یکتا که فاس بر قیله روشن
 و روشن اندک اندک نیز این خصوصیت مدار و دخل و امره مکانند و تصیف بچون لاجرم انسان خلیفه
 حین آمد جل شکوه که بجه صورتش شئی خلیفه شئی است تا بر صبرت شئی مخلوق نباشد تماماً
 شئی را نشاید و تا خلافت را شایان نباشد عمل با امانت اصل خود نتواند کرد و گفته است عظیم الملائک
 لا یطیأ ایه + قال تبارک و تعالی اتقوا ضیاء الامانه علی السموات والارض والجان
 فایمن ان یخلفها او اشققن منها و حملها الی انسان انه کان ظلوماً جهولاً + کثیر القلوب
 علی انفسه و ینت لا یغنی من فوجوده و تولد و وجوده اثر او کلهما که بر نفسش لا یکنون له
 اثر که یغنی بالمتصور که کلهما که نسبتاً الی المملکوی بل العجز عن الازدک فی عدایک
 المرعین از سکه که لا یعرف بهم کل معرفه الکریم معرفه بالله اشکام تخیر فیه تمسبیه
 اگر بعضی عبارات لفظی که نمی تواند فیه یا نظر و قیله است در شان او تعالی و تقدس واقع میشود
 عمل بر تنگی میدان عبارت می باید کرد و مراد کلام را مطابقت آرائی علماء اهل سنت میسازد و
 معرفت عالم پیغمبر و کاتب و کاتب هر اظهار و صفات الیه است تعالی شأنه و مراد است
 و کلمات فاتیحه او سبحانه و تعالی او و سبحانه و تعالی گفته بود مکنون و مبرس بود مخزون
 خواست که از خطاب ملاء عرض دهد و از اجمال تفصیل آرد و عالم را افرید تا دلالت کند بر عمل خویش
 و علامت باشد بر حقیقت خود پس عالم را باصل نیست چون پنج نسبت نیست الا که عالم مخلوق او

این قابلیت اصناع ساخته است اولیاً کلاً کلاً لغویاً بل هم امتداد و آرشانج هر که از نوعت قلب
 خود خبر داده است مرادش لاسکانتیه قلب بوده باشد چه مکافی هر چند وسیع است آنگاه است
 عرش با وجود عظمت و فراخی چون مکافیت هر مبنیه و جنب لاسکانتی که در دست حکم دانسته خرد از
 بل اقل بلکه گوئیم این قلب چونکه محل نبی انوار قد مر شده است بگانه بقای بقیم یافته عرش و باقی
 اگر در او آمده خود متلاشی گردند و اثرش از یجا باقی نماند بحکم قال سید الطائفة فی هذا المعنی
 ان القلوب اذا قرینت بالقلوب لم یبق له اثر ان لباسه است یکتا که فاس بر قیله روشن
 و روشن اندک اندک نیز این خصوصیت مدار و دخل و امره مکانند و تصیف بچون لاجرم انسان خلیفه
 حین آمد جل شکوه که بجه صورتش شئی خلیفه شئی است تا بر صبرت شئی مخلوق نباشد تماماً
 شئی را نشاید و تا خلافت را شایان نباشد عمل با امانت اصل خود نتواند کرد و گفته است عظیم الملائک
 لا یطیأ ایه + قال تبارک و تعالی اتقوا ضیاء الامانه علی السموات والارض والجان
 فایمن ان یخلفها او اشققن منها و حملها الی انسان انه کان ظلوماً جهولاً + کثیر القلوب
 علی انفسه و ینت لا یغنی من فوجوده و تولد و وجوده اثر او کلهما که بر نفسش لا یکنون له
 اثر که یغنی بالمتصور که کلهما که نسبتاً الی المملکوی بل العجز عن الازدک فی عدایک
 المرعین از سکه که لا یعرف بهم کل معرفه الکریم معرفه بالله اشکام تخیر فیه تمسبیه
 اگر بعضی عبارات لفظی که نمی تواند فیه یا نظر و قیله است در شان او تعالی و تقدس واقع میشود
 عمل بر تنگی میدان عبارت می باید کرد و مراد کلام را مطابقت آرائی علماء اهل سنت میسازد و
 معرفت عالم پیغمبر و کاتب و کاتب هر اظهار و صفات الیه است تعالی شأنه و مراد است
 و کلمات فاتیحه او سبحانه و تعالی او و سبحانه و تعالی گفته بود مکنون و مبرس بود مخزون
 خواست که از خطاب ملاء عرض دهد و از اجمال تفصیل آرد و عالم را افرید تا دلالت کند بر عمل خویش
 و علامت باشد بر حقیقت خود پس عالم را باصل نیست چون پنج نسبت نیست الا که عالم مخلوق او

این قابلیت اصناع ساخته است اولیاً کلاً کلاً لغویاً بل هم امتداد و آرشانج هر که از نوعت قلب
 خود خبر داده است مرادش لاسکانتیه قلب بوده باشد چه مکافی هر چند وسیع است آنگاه است
 عرش با وجود عظمت و فراخی چون مکافیت هر مبنیه و جنب لاسکانتی که در دست حکم دانسته خرد از
 بل اقل بلکه گوئیم این قلب چونکه محل نبی انوار قد مر شده است بگانه بقای بقیم یافته عرش و باقی
 اگر در او آمده خود متلاشی گردند و اثرش از یجا باقی نماند بحکم قال سید الطائفة فی هذا المعنی
 ان القلوب اذا قرینت بالقلوب لم یبق له اثر ان لباسه است یکتا که فاس بر قیله روشن
 و روشن اندک اندک نیز این خصوصیت مدار و دخل و امره مکانند و تصیف بچون لاجرم انسان خلیفه
 حین آمد جل شکوه که بجه صورتش شئی خلیفه شئی است تا بر صبرت شئی مخلوق نباشد تماماً
 شئی را نشاید و تا خلافت را شایان نباشد عمل با امانت اصل خود نتواند کرد و گفته است عظیم الملائک
 لا یطیأ ایه + قال تبارک و تعالی اتقوا ضیاء الامانه علی السموات والارض والجان
 فایمن ان یخلفها او اشققن منها و حملها الی انسان انه کان ظلوماً جهولاً + کثیر القلوب
 علی انفسه و ینت لا یغنی من فوجوده و تولد و وجوده اثر او کلهما که بر نفسش لا یکنون له
 اثر که یغنی بالمتصور که کلهما که نسبتاً الی المملکوی بل العجز عن الازدک فی عدایک
 المرعین از سکه که لا یعرف بهم کل معرفه الکریم معرفه بالله اشکام تخیر فیه تمسبیه
 اگر بعضی عبارات لفظی که نمی تواند فیه یا نظر و قیله است در شان او تعالی و تقدس واقع میشود
 عمل بر تنگی میدان عبارت می باید کرد و مراد کلام را مطابقت آرائی علماء اهل سنت میسازد و
 معرفت عالم پیغمبر و کاتب و کاتب هر اظهار و صفات الیه است تعالی شأنه و مراد است
 و کلمات فاتیحه او سبحانه و تعالی او و سبحانه و تعالی گفته بود مکنون و مبرس بود مخزون
 خواست که از خطاب ملاء عرض دهد و از اجمال تفصیل آرد و عالم را افرید تا دلالت کند بر عمل خویش
 و علامت باشد بر حقیقت خود پس عالم را باصل نیست چون پنج نسبت نیست الا که عالم مخلوق او

چه کار دارو به معرفت محل تابان آنسور و اعلیٰ العیال و التلاک و الخیة اگر چه بواسطه
 اتباع آنحضرت علیه الصلوة و التلاک و الخیة از تجلی ذات که بالاصالة خاصه آنحضرت است
 علیه الصلوة و التلاک و الخیة و سایر انبیاء اعلیٰ العیال و التلاک و الخیة و الخیة و الخیة
 تجلیات صفات است و تجلی ذات کثرت است از تجلی صفات لیکن باید دانست که انبیا را صلی
 علیه و آله و سلم و التلاک و الخیة و الخیة و الخیة و الخیة و الخیة و الخیة و الخیة و الخیة
 است را نیست با وجود تجلی ذات بطریق تبعیت شمس شخصیت جمال آفتاب در اجزای
 طه کرده آفتاب برسد و در میان آفتاب و او غیر از حلیه رقیقه نماند و شخصه دیگر با وجود
 ذات آفتاب در عروج بان مراتب عاجز است هر چند میان او و آفتاب مائلی در میان نیست
 شک نیست که شخص اول نزدیکتر است با آفتاب و عالمی است بحالات و رقیقه او پس در هر که
 قرب بیشتر است و معرفت زیاد تر فاصله است پس هیچ ذلی از اولیای این امت که خیر الامم است
 با وجود افضلیت پیغمبر خویش بر مرتبه هیچ نبی از انبیا نرسد اگر چه او را بواسطه متابعت پیغمبر خویش
 از مقام مابه الافضلیت نصیبی حاصل شود فضل کلی انبیا راست اولیا کفیلی اند و در کمال
 انحراف کلامه **الکمل لله سبحانه و تعالی ذلک و کل جمیع نعمایه و الصلوة و التلاک و الخیة**
افضل انبیا به و کل جمیع الایات و المرسلین و المذنبین و المقربین و کل الصالحین

سعد بن عبدالله بن شاذان
 را به صلوات انبیاست از
 تجلیات صفات
 طه در تمام فضیلت
 کل تابان از درین
 بالاین طریقه صورت
 و شخصیت

کتاب معرفت
 در بیان صفات
 انبیا و ائمه
 علیهم السلام
 در بیان صفات
 انبیا و ائمه
 علیهم السلام

و الشهداء
مکتوب و وصفتنا و مشتم
 و الصالحین

بسیار بسیار کپوری صدور یافته در منع از ادای صلوة نوافل جماعت مانند نماز عاشورا و توبه
 و شنبهات غیره و این است **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اللَّهُ الَّذِي تَرَفَقْنَا بِمَا تَعَبَهُ سَيِّدُ**
الرَّسَالِينَ وَ حَسَبْنَا هُنَّ اِلْكِابِ الْمُنْتَدَعَاتِ فِي الدِّينِ وَ الصَّلَاةِ وَ التَّلَاكِ عَلَيَّ مِنْ مَعْرِ
بَيِّنَاتِ الضَّلَاةِ وَ رَفَعَا عَلَامَ الْهُدَايَةِ وَ كَلَى اِلَيْهِ الْاَبْرَارُ وَ حَسْبُهُ الْاَخْيَارُ باید دانست که

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**